

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[یگدنز دربن, Nabard-i Zindagi. (۲)., Nabard-i Zindagi (2)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28165668>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

نبرد زندگی

۲

مجله ماهانه بانظر هبث تحریریه

جامعه شناسی و منطق

«آزادی» و «امنیت اجتماعی» قابل جمعند و یا مانع الجمع؟ - بادیا لکتیک می توان جامعه را شناخت - سیاست مثبت - سازمان بین المللی کار - اردوگاه سوم و مسائل جهانی. اعلام سیاست حزب سوسیال دموکرات (جناح چپ) ژاپن - نهر و کمو نیست هادر آندرا. انحرافات اساسی ستالینسم

اقتصاد

ثروت و فقر از لحاظ اقتصاد اجتماعی - مسئله جمعیت: بحث کلی
در باره مالیه و عوائد عمومی و تحول آن از قرن ۱۵ بعد

نقد هنری و زندگی هنرمندان

ادبیات اسیر: بردگی ارادی، آینده یک کناره جومی - سیلان وجود
شرح حال آهنگساز شهیر: جیسی وردی

اسناد و متمرکه

در سازمان ملل متحد: اسنادی که نباید منتشر شود - مکاتبه نهر و - گاندی
نظریاتی درباره بشقاب های برنده

یادداشت ماه

یک قضاوت دیگر درباره نبرد زندگی

تهران اردیبهشت ۱۳۳۴

بها: ۱۵ ریال

سال اول

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمود افشار
« نمانده مجلس »

در این شماره:

صفحه	نام نویسنده	عنوان مقاله
۱	_____	آزادی و «امنیت اجتماعی»...
۹	دکتر پیرنیا	ثروت و فقر از نظر اقتصاد اجتماعی
۱۴	حسین ملک	دیالکتیک
۲۰	دکتر جزایری	بحث کلی درباره مالیه و عواید عمومی
۲۵	رضا شایان	سازمان بین المللی کار
۳۰	_____	مکاتبه نهر و - گاندی
۳۶	ی - مفتون	سیلان و جود
۳۷	ترجمه: نصیر	ادبیات اسیر از ژرژ اورل
۴۵	ازسلان خلعقیری	سیاست مثبت
۴۸	رامانوا - لوهیا	اردو گاه سوم و مسائل جهانی
۵۵	بانو حبیبه فیوضات	جیسی وردی
۶۴	همایون - محمودی	امید
۶۵	ا - ساتکین	انحرافات اساسی ستالینسیم
۷۲	دوشیزه «آناهیت»	جوای روشنائی
۷۳	_____	اعلام سیاست....
۷۶	ا. رجائی	هنر سینما «حسادت»
۷۷	_____	اسنادی که نباید منتشر شود
۸۸	_____	نظرهائی درباره بشقاب پرنده
۹۴	_____	یک قضاوت دیگر درباره نبرد زندگی

تصاویر

۵۷	مقابل صفحه	جیسی وردی
۶۳		صفحه از ابرای نیروی سر نوشت

«آزادی» و «امنیت اجتماعی» قابل جمعند

و یا مانعة الجمع؟

یکی از علل عدم موفقیت نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا و شرط
ادامه پیروزمندانه آنان

دموکراسی و لیبرالیسم در قرن ما دچار بحرانی گردیده. ظهور مکتب‌های توتالیتار یعنی کمونیسم و فاشیسم از مکانیسم آزادی‌ب‌های دموکراتیک برای از این بردن اصل آزادی سوء استفاده میکنند. آنها بانفوذ دردستگاه‌های دولتی و خدمات اجتماعی و با اشغال مقامات حساس، با اصطلاح سوق الجیشی و بادست‌زدن منظم بخرابکاری اقتصادی و تهیه اطلاعات برای قدرتهای اجنبی، «امنیت اجتماعی» و استقلال کشورها را در معرض خطر قرار میدهند. لیبرالها و دموکرات‌ها حتی «آزادی» دشمنان شان را باندازه محترم می‌شمارند که اجازه میدهند در مواردی فاشیستها و در موارد دیگر کمونیست‌ها «امنیت اجتماعی» و یا استقلال کشور را فدای «آزادی‌های دموکراتیک» بکنند. از این بحران و یا نقطه ضعف لیبرالیسم و دموکراسی عناصر متمایل بارتجاع سوء استفاده می‌کند؛ ماک کارتیسم رادراهم یکا، و جریانهای مشابه را در کشورهای دیگر بوجود می‌آرند. اینها نیز بعکس لیبرالها «آزادی» را قربانی «امنیت اجتماعی» میکنند.

پس از جنگ اخیر در آسیا و آفریقا هواداران دموکراسی بمناسبت نداشتن ایدئولوژی محکم و آشنا نبودن بروشهای کمونیسم بخیال حفظ «آزادی» اجازه میدهند که کمونیسم «امنیت اجتماعی» را ازین ببرد. شبه فاشیست‌ها بعنوان تضمین امنیت اجتماعی و حفظ استقلال بالاخره هم آزادی و هم امنیت اجتماعی را ازین می‌برند. هواداران دموکراسی و نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا تنها در صورت بیدار کردن فورمولی که هم آزادی‌های دموکراتیک را حفظ کند و درعین حال نه امنیت اجتماعی فدای آن گردد و نه این قربانی آن شود می‌توانند استقلال خود را از دو بلوک حفظ کنند. برای بیدار کردن این فورمول باید با مکانیسم کار مکتب کمونیسم و با خط مشی‌های کاملاً ماهرانه آن آشنائی داشت. ما در این شماره منشاء بیدایش این نمود اجتماعی نوین را در ایتالیا و آلمان مورد بحث قرار داده و عکس‌العملی را که هواداران دموکراسی در کشورهای مختلف برای الفت‌دادن بین «آزادی» و «امنیت اجتماعی» بکار برده‌اند متدرجاً از نظر خوانندگان خواهیم گذراند. موفقیت دموکراسی

قدرت بیگانه‌ای هستند که می‌خواهند منافع ملی و محلی توده‌های ابداع‌کننده را در خدمت زور و قدرت قرار دهند.

فاشیسم مولود «ایسم» متناقض خود:

توجه بنشأ تاریخی فاشیسم در ایتالیا ما را با يك حقیقت آشنا می‌سازد پس از جنگ اول جهانی ، سوسیالیستهای ایتالیا و آلمان آنطوریکه باید و شاید وظیفه اجتماعی خود را انجام ندادند سهل است ، آنها بعنوان هوادار آزادی و دموکراسی بکمونست‌ها میدان دادند که باسوء استفاده از مکنیسم آزادی ، امنیت اجتماعی را مختل سازند .

کمونست های ایتالیا مانند کشور های دیگر بنام استفاده از آزادی سندیکائی وغیره ، اساس و پایه رژیم دموکراسی را مختل ساخته و امنیت اجتماعی را برفع يك کشور بیگانه مختل می‌ساختند . عکس‌العمل اقدامات خرابکارانه آنها بوجود آمدن فاشیسم در ایتالیا گردید که در حقیقت همان سرمایه‌داری بود که بنام تأمین امنیت اجتماعی بالاخره توانست هواداران آزادی و دموکراسی را عقب زده و کمونست ها را نیز سر جای خود بنشاند . فاشیسم ایتالیا در حقیقت يك تقلید از کمونست ها بود که با اتخاذ روشها و خط مشی های خود کمونست ها توانستند هم هواداران آزادی و دموکراسی وهم کمونست‌ها را از بین ببرند . اگر سوسیال دموکراتهای ایتالیا و یا دیگر هواداران آزادی و دموکراسی يك نقشه و برنامه داشتند و جلو اجحافات غیر قابل تحمل سرمایه داران را می‌گرفتند و صنایع ایتالیا را مطابق مقتضای زمان روی اصول ملی شدن اداره می‌کردند در آنصورت بخوبی می‌توانستند هم جاو کمونست‌ها را بگیرند که با سوء استفاده از آزادی سندیکائی وغیره ، امنیت اجتماعی را بخطر نیندازند و هم از عکس‌العمل قابل اجتناب آن یعنی فاشیسم جلوگیری کنند .

آشنا نبودن سوسیال دموکراتهای ایتالیا با اصول مبارزه با کمونیسیم مسکوئی و یا قادر نبودن هواداران آزادی و دموکراسی در ایتالیا برای استقرار يك رژیم اجتماعی عادلانه هم بفاشیسم و هم بکمونیسیم میدان داد که برای از بین بردن آزادی و دموکراسی برهید دیگر سبقت جویند .

در آلمان نیز وضع بدین منوال بود حزب سوسیال دموکرات آلمان در سر کار بود آنها با اصول آزادی و دموکراسی علاقه مند بودند هم کمونست‌ها و هم فاشیست‌ها باین علاقه آشنائی داشتند . این دو مکتب توتالیتیر از آزادی‌های که قانون اساسی وایمار ، یعنی قانون اساسی جمهوری پس از جنگ آلمان ، برای همه تأمین کرده بود سوء استفاده کردند که اساس آزادی را از بین ببرند . حکومت سوسیال دموکرات آلمان نخواست آزادی را فدای امنیت اجتماعی بکند ، همان امنیت اجتماعی که عملیات موازی کمونست‌ها و فاشیست ها آن امنیت را بخطر

انداخته بود. سوسیال دموکراتها هر چند آزادی را فدای امنیت اجتماعی نکردند ولی به فاشیست‌ها میدان دادند که آزادی را فدای امنیت اجتماعی یعنی حفظ استقلال آلمان از مسکو بکنند.

اگر سوسیال دموکراتها راه حلی یا آن فورمول اجتماعی را پیدا میکردند که بدون از بین بردن آزادی انضباط را حفظ کنند و از خرابکاری و اعتصابات بيموقع و بيمورد کمونیست‌ها جلوگیری کنند و انضباطی را که لازم و ملزوم هر دموکراسی است حفظ کنند و در سایه آن انضباط برنامه‌ها و نقشه‌های عدالت اجتماعی را که موجود بود از قوه بفعل آرند هرگز فاشیسم آن زمینه را بدست نمی‌آورد که هم آزادی و هم امنیت را نسبت با آزادمردان از بین ببرد.

خلاصه اگر سوسیال دموکراتهای آلمان در عین داشتن هدف و نقشه مثبت اجتماعی بروش مبارزه با کمونیستها نیز آشنا بودند بیک تیر دو نشان می‌زدند یعنی مبارزه آنها با کمونیسم در عین حال مبارزه با فاشیسم بود همان فاشیسم که عکس العمل روشهای کاملاً نوین کمونیسم بود که برای رسیدن بهدفعهای سوق‌الجیشی مسکو از تکنیک آزادیهای دموکراتیک که قوانین اساسی کشورهای دموکرات به آنها می‌دهند استفاده میکنند.

بطور خلاصه کمونیسم یک فنون نوین قرن بیست یعنی یک نمود اجتماعی، یک پدیده اجتماعی نوینی است که در مظاهر زندگی تمام کشورها و ملل جهان بروز کرده است. تاریخ معاصر نشان می‌دهد که در هر کجا هواداران آزادی و دموکراسی این نمود و یا پدیده اجتماعی را نشناختند و نتوانند جاو آنها بگیرند یا طعمه آن و یا طعمه فاشیسم خواهند شد ولی از طرف دیگر فاشیسم و یا شبه فاشیسم نیز بنوبه خود زمینه را برای نفوذ مجدد کمونیسم آماده می‌سازد.

مثلاً در آلمان و ایتالیا هواداران دموکراسی قادر با اداره وضع کشور نبودند و از روی بی بند و باری اجازه می‌دادند که هم کمونیست‌ها و هم فاشیست‌ها از آزادیهای دموکراتیک سوء استفاده کنند بمناسبت اوضاع و احوال فاشیست‌ها پیروز شدند، ولی در چک اسواکی بمناسبتی، کمونیسم جانشین هواداران دموکراسی گردید. در یونان نیز که هواداران آزادی و دموکراسی قادر بر جلوگیری از کمونیسم نبودند و کمونیست‌ها از آزادیهای دموکراتیک سوء استفاده می‌کردند بالاخره دچار یک رژیم شبه فاشیست گردیدند.

انتقاد از مجله نبرد زندگی و توضیح ما :

این مقدمات را برای جواب دادن به یک انتقادی چیدیم که بشماره گذشته نبرد زندگی از طرف یک خواننده صاحب‌نظر بعمل آمده است. این خواننده اظهار عقیده میکرد که مجله باید جنبه ضد توده و ضد کمونیسم را تخفیف داده و جنبه ضد رژیم منحط و فاسد را زیاده‌تر بکند وقتی با متقد مذکور بیشتر بحث شد معلوم

شد که منظور ایشان انتقاد عینی از مجله نیست بلکه محض رعایت «افکار عمومی» است که ایشان این توصیه را می‌کنند بعبارت دیگر ایشان ایراد منطقی نسبت به مجله نداشته‌اند و جنبه انتقاد از کمونیسم که بیشتر نظر ایشان به مقاله «انحرافات اساسی ستالینسم» بود از لحاظ خود ایشان نیز مردود نبوده بلکه برای رعایت مصلحت مجله که «مقبول عامه» باشد توصیه مزبور بعمل آمده، ما در اینجا موضوع انتقاد را هم از لحاظ «افکار عامه» و یا «مقبولیت عامه» و بعد از لحاظ اصل موضوع مورد بحث قرار می‌دهیم اولاً با کمال تأسف «افکار عامه» و «مقبولیت عامه» مفهوم واقعی خود را از دست داده و هر محیط کوچک و محدود اسم «افکار عمومی» روی خود گذارده است ثانیاً باید باین نکته توجه داشت که ملاک حقیقت افکار عمومی حتی بمعنی واقعی آن نیست تا چه رسد به آن «افکار عمومی» مصنوعی که در نتیجه سوابق ذهنی غلط بوجود آمده باشد.

باید توجه داشت که افکار عمومی بمعنی واقعی خود، از لحاظ تشخیص هدف اجتماعی، کمتر ممکن است دچار اشتباه شود و بهمین علت افکار عمومی را از لحاظ هدفهای اجتماعی می‌توان ملاکی برای سیاستمداران دانست. ولی افکار عمومی از لحاظ خطمشی‌ها و وسائلی که باید نهضت‌ها را به هدف اجتماعی برساند ممکن است اشتباه کند. معنی رهبری سیاسی نیز اینست که افکار عمومی را از لحاظ خطمشی‌ها رهبری کند.

بنابراین مطبوعات که وظیفه راهنمایی افکار عمومی را دارند نباید همواره دنباله رو افکار عمومی باشند بلکه باید پیشرو افکار عمومی باشند. با توجه باین اصل اگر روشن کردن مردم درباره روشها و هدف حزب توده بصلحت کشور و نهضت باشد در این صورت گرچه این وظیفه؛ وظیفه مشکل و نامطبوعی باشد، نباید از آن حذر کرد. پس باصل این موضوع توجه می‌کنیم که آیا مانند بعضی از مطبوعات سنگین و وزین؛ باید موضوع حزب توده را اکتفا گذارد و مطالبی را نوشت که مقبولیت عامه؛ داشته باشد یعنی هم پیش توده‌ای و غیر توده‌ای و دنباله‌ران ندانسته توده‌ای مقبول باشد و یا مطالب سوزانی را مورد بحث قرار داد که سرنوشت کشور و نسل جوان و نسل آینده بطور حیاتی و ماتی بآن بستگی دارد.

برای توضیح این مطلب بیک مبارزه جدی و شاید به جدی‌ترین مبارزه‌ای توجه می‌کنیم که شاید حادثه‌ترین تمام مبارزات تاریخ بشر باشد:

آسیای وضع کنونی - آسیای کمونیست - آسیای

هوادار دموکراسی:

در مقدمه این مقاله وضع جهان را نشان دادیم که دو مکتب کمونیسم و فاشیسم در صدد تکمیل خود به دنیا بودند فاشیسم همان سرمایه‌داری خصوصی است که وضع کنونی Status quo دنیای سرمایه‌داری را با مختصر تغییرات می‌خواهد حفظ

کند یعنی سرمایه داری خصوصی، بمناسبت برخورد با کمونیسم و بمناسبت روشهای خاص انقلابی‌نما و دارای تحرک، دیگر نمی‌تواند با وسائل دموکراتیک و پارلمانی معمولی موجودیت خود را حفظ کند اینست که متوسل بوسائل مشابه می‌گردد و فاشیسم بوجود می‌آید.

در مقابل این دو مکتب توتالیتزر، سوسیال دموکراسی در اروپا سعی می‌کند که با حفظ موارد تمدن غرب راه حلی پیدا کند و با حفظ اصول آزادی فردی و اجتماعی هم به کمونیسم و هم بفاشیسم غلبه کند.

مظهر این مبارزه حیاتی قرن بیست در آسیا همانست که مادر سرمقاله شماره گذشته مورد بحث قرار دادیم امروز ما در مقابل سه نوع آسیا که هر کدام طرز زندگی خاصی را پیشنهاد می‌کنند قرار داریم:

اول آسیای Status-quo یا آسیای وضع کنونی که هیئت‌های حاکمه منحنی و عقب مانده هستند که گاهی شکل شبه فاشیستی بخود می‌گیرند. ثانیاً آسیای بالشویک که از طرف شوروی و ستونهای پنجم آن دولت یعنی کمونیست‌ها با آسیا تحمیل می‌شود و بالاخره آسیایی که خود در حال بیدار شدن است یعنی آسیای نهضت‌های ملی که هوادار دموکراسی و آزادی و استقلال از آندوست.

دو آسیای اول دارای تکیه‌گاه جهانی هستند و هر دو دارای ایدئولوژی و یا مکتبی هستند، با این فرق که ایدئولوژی آسیای وضع کنونی منحنی و عقب مانده است و علت وجودی خود را از دست داده ولی ایدئولوژی آسیای بالشویک، انقلابی‌نما و مدرن است و از تمام مزایای علم و صنعت و هنر نوین بهره‌مند می‌باشد. در مقابل ایندو آسیای نهضت‌های ملی اولاً تکیه‌گاه جهانی ندارد ثانیاً ایدئولوژی مدون و با سابقه تاریخی را فاقد است.

آسیای نهضت‌های ملی دربر خورد با رژیم‌های کهنه و فاسد و منحنی تنها از این لحاظ دچار مشکل است که باید یک برنامه و نقشه داشته باشد، در صورت داشتن برنامه مثبت و مدون می‌تواند جانشین رژیم‌های فاسد گردد که علت وجودی خود را از دست داده است. در هر حال مبارزه آسیای نهضت‌های ملی با آسیای وضع کنونی یک مبارزه عملی است نه مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک.

بنابراین مجله نبرد زندگی که وسیله مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک است با فساد و انحطاطی که حتی خود رژیم معترف بفاسد بودن خود است لزومی ندارد مبارزه تئوریک و قلمی داشته باشد حاملین فکر انقلابی، باید با فساد و انحطاط عملاً مبارزه کنند.

نهضت‌های ملی در حال بر خورد با کمونیسم دچار مشکلات معنوی بیشتری هستند. بمناسبت چندی، این خطر عملاً وجود دارد که نهضت‌های ملی آسیا و خاورمیانه و افریقا بطور کلی موجودیت خود را در مقابل کمونیسم از دست بدهند و این یک فاجعه بزرگ نه تنها برای آسیایی‌ها و افریقایی‌ها بلکه برای تمام جهان است. اولاً باین مناسبت که این نهضت‌های ملی هنوز ایدئولوژی و مکتب

اجتماعی بدون خود را بدست نیاورده اند و طبیعتاً ممکن است طعمه ایدئولوژی کمونیست ها گردند تا نیا اینک مبارزه آسیای کمونیست در ظاهر با توده های وسیع ملل بر علیه هیئت های حاکمه است. نه تنها خیلی از عوام و حتی عده ای از خواص نمیتوانند درك کنند که فاصله نهضت های ملی با کمونیست ها اگر بیشتر از فاصله با هیئت های حاکمه نیست کمتر از آنها هم نیست.

اگر خطر «فساد و انحطاط» فعلی و مادی و علمی است، خطر کمونیسم هم در حال حاضر و آینده هم معنوی و علمی است. نکته قابل توجه اینست که خطر هیئت حاکمه نسبت به نهضت های ملی وقتی شدید تر و حادث تر می شود که نهضت های ملی نتوانند استقلال خود را نسبت به کمونیسم حفظ کنند.

آزمایشهای تاریخی معاصر نشان داده است آن نهضت های ملی و آن جریانهای مستقل جهانی که توانسته باشند، مسئله کمونیسم را درك و راه حلی برای مبارزه با آن بدست آرند بهتر توانسته اند بفساد و انحطاط و به «وضع کنونی» غلبه کنند.

بنابراین نهضت های ملی و هر جریان مستقل از دو بلوک در حالیکه مبارزه منطقی و علمی با کمونیسم می کنند، با يك تیر دوشان می زنند زیرا این مبارزه در عین حال مبارزه با فساد و انحطاط و شبه فاشیسم نیز می باشد که به بهانه مبارزه با کمونیسم می خواهد حق حیات خود را ادامه دهد. اگر طرفداران آزادی و دموکراسی خود مشکل کمونیسم را بتوانند حل کنند، رژیم های فاسد منحل و شبه فاشیست نخواهند توانست متحدین محلی و جهانی برای خود پیدا کنند.

یوگسلاوی و هندوستان و کشورهای مشابه آنها با داشتن يك ایدئولوژی نیرومند در مقابل کمونیسم و با پیدا کردن راه حل برای مواجهه با این خطر، هم به وضع کنونی و هم به کمونیسم فائق آمدند. ما در راه بوجود آوردن يك مکتب، يك دکترین، يك ایدئولوژی ملی و میهنی و ترقی و جهانی که اساس و پایه زندگی نسل های آینده خواهد بود از لحاظ علمی و تئوریک با کمونیسم بر خورد خواهیم داشت بنا بر این نباید متعجب بود که صفحات مجله، منعکس کننده این مبارزه باشد. مبارزه علمی با «فساد و انحطاط» از آن مبارزانی خواهد بود که حامل آن فکر زنده انقلابی باشند که مکتب نهضت ملی بطور مستقل از بلوک برای آنها عرضه می دارد.

اگر توجیهی به مطبوعات زنده دنیا بکنیم معلوم می شود در هر جا که فکر زنده وجود دارد بر خورد با فاشیسم و کمونیسم موضوع روز است. البته در همه نقاط دنیا مطبوعات «بی طرفی» وجود دارند که بقول خودشان از این «جنگالها» فاصله می گیرند و حتی با هر جریانی که در حال حاضر نیرومند باشد چشمک هم می زنند و همچنین مطبوعات سی وجود دارد که بمنزله کسب و کار

تلقی می‌شوند و تهیه خواننده برای آنان محور محتویات می‌باشد.

ولی ما نمی‌خواهیم از آن مطبوعاتی باشیم که زندگی را فقط آنطور بیکه هست تعبیر و تفسیر میکنند مادر صد تغییر دادن اصول زندگی هستیم، مامی خواهیم زندگی‌گانی نسل آینده و حتی الامکان زندگی نسل حاضر مطابق اصول و موازین نوینی سازمان داده شود. بهمین مناسبت به بزرگ منشی‌ها، چنابانه پشت با زده و مسائل سوزانی که در کابون زندگی عصر حاضر است توجه و دقت را لازم و ضروری می‌شماریم.

امروز نیمی از آسیا که در تحت میزبانی مسکو و پکن است در صدد بلعیدن نیمی دیگر است که در این نیمه دیگر، یا آسیای «وضع کنونی» و یا آسیای تازه آزاد شده مانند هند، ایران و کشورهای مشابه قرار گرفته.

یک مبارزه حیاتی و ممانتی بین آسیای کمونیست و آسیای هوادار آزادی و دموکراسی وجود دارد که اغلب بشکل مبارزه کمونیسم و سوسیالیسم در آمده است. بطور موازی با این مبارزه حیاتی در آسیای و افریقا در تمام نقاط دنیا مبارزه کمونیسم با هواداران آزادی و دموکراسی و بخصوص سوسیالیسم مسئله روز است. یکی از مهمترین مسائل برای هواداران دموکراسی مسئله ایست که در صدر مقاله اشاره شد. دردنیای پس از جنگ اخیر مکتب‌های توتالتر و در آسیا و در درجه اول کمونیست‌ها وضعی بوجود آورده اند مثل اینکه بین «آزادی» و «امنیت اجتماعی» و «استقلال» تناقضی وجود داشته باشد این «مسئله» نه تنها مربوط به ما و کشورهای آسیایی است، در آمریکا و فرانسه و ایتالیا و اغلب کشورهای نیز این مسئله مطرح است. کمونیست‌ها با روشهای کاملاً مدرن و خاص خود، با سوءاستفاده از «آزادی» عملاً «امنیت اجتماعی» را در معرض خطر قرار می‌دهند.

برای مواجه شدن با این خطر عناصر مرتجع روشپاتی را پیشنهاد می‌کنند که اگر صد درصد فاشیستی باشد اقل شبه فاشیستی است.

ما در شماره‌های آینده در باره هر کدام از کشورهایانی که وضع مشابه دارند بحث خواهیم کرد در این شماره از آمریکا بحث می‌کنیم که در آنجا ما کارتیسیم می‌خواست خورد را به لیبرال‌های آمریکا تحمیل کند و «آزادی» نسبی را فدای «امنیت اجتماعی» کند ولی هواداران دموکراسی بالاخره از ما کارتیسیم در آمریکا جلوگیری کردند ولی باید متوجه بود آنچه از آمریکا رانده شده، بعنوان کالای وارداتی نباید بکشورهای آسیایی و افریقائی صادر گردد.

ذیلاً توجهی به نظریات آقای ویلیام هوک آمریکائی می‌کنیم که یکی از جامعه‌شناسان و محققین فلسفه تاریخ و از صاحب نظران می‌باشد. از نظریات آقای ویلیام هوک دو روش مبارزه با کمونیسم مستفاد می‌شود که یکی متناسبت با هدف هواداران دموکراسی و آزادی است و دیگری بمنزله دفن کردن آزادی و دموکراسی است در کشور ماشق دوم بهترین وسیله برای تامین زمینه برای رشد مجدد و بیشتر کمونیسم است.

بموجب آن اشخاصیکه بسن معینی رسیده و از زناشویی امتناع نمیکرده‌اند مورد مجازات قرار می‌گرفتند .

در ایران باستان بقول هرودوت پادشاهان ازدیاد جمعیت را فوق‌العاده تشویق می‌کردند و با افراد معیل و کسانیکه اولاد زیاد داشتند کمک می‌کردند و این امر مذهب زردشت نیز فوق‌العاده این موضوع را تشویق نموده است و این امر بخوبی از یکی از احکام زردشت که گفته است « کسیکه زن دارد بر آنکه ندارد مقدم است » واضح میشود .

در قرون وسطی علماء و فلاسفه از یکطرف تحت تأثیر تعالیمات مذهب مسیح و از طرف دیگر بعلت وضع فقر و بدبختی که در آن دوره در اروپا حکم فرما بود عقایدی مخالف ازدیاد جمعیت اظهار داشته و آداب و رسوم و سنن آن دوره نیز مخالف ازدیاد جمعیت بوده است مثلاً در انگلستان تامدنی پسر ارشد خانواده فقط حق ازدواج داشته است .

در قرن هیجدهم علماء بزرگ فرانسوی از قبیل منتسکیو، ولتر، روسو با ازدیاد جمعیت موافق بوده و آنرا علت اساسی سعادت ملل میدانسته‌اند منتسکیو در کتاب روح القوانین معتقد است که یکی از علل سعادت ملل قدیم ازدیاد جمعیت بوده و معتقد است که مهمترین وظیفه یک حکومت مدبر و عامل همانا تشویق افراد ملت با ازدیاد جمعیت و تکمیل نفوس میباشد .

روسو در کتاب قرارداد اجتماعی Social Contract مینویسد که طاق فرساسترین قحطی‌ها برای هر کشور قحطی جمعیت است و در جای دیگر مینویسد « بهترین دولت آنستکه تحت قوای آن جمعیت رو بهزونی رود »

Buffon فیلسوف و طبیعی‌دان فرانسوی معتقد است که جمعیت فراوان همیشه باعث خوشبختی و سعادت ملل بوده است .

فیلسوف انگلیسی David Hume مینویسد که قاعده کلی آنستکه سعادت و نیک‌بختی هر جامعه با ازدیاد نفوس آن راه تعالی مییابد .

فیزیو کراتها معتقد بودند که نفوس کشور باید زیاد باشد تا کشاورزی که بعقیده آنها تنها عامل مولد ثروت بود توسعه پیدا کند و در نتیجه بهره زمین Rente که تنها وسیله ازدیاد ثروت ملی است افزایش یابد - آدام اسمیت تغییر شماره جمعیت را نتیجه مزد دانسته و در کتاب ثروت ملل Wealth of nation مینویسد « سکنه هر کشور مانند اجتماعی که در آن کشور تولید میشود ممکن است از حد معینی کمتر یا از آن بیشتر

باشد « بقفیده او بر حسب ازدیاد تقاضا سکنه هر کشور رو بفزونی رفته و همینکه از شدت تقاضا کاسته شد شماره افراد تقلیل می یابد این نظر همانست که ریکاردو Ricardo در قانون معروف خود راجع بمزد بیان کرد. چون عقاید و نظریات علماء راجع بمسائل اجتماعی معمولاً نتیجه وضعیت محیطی است که علمای نامبرده در آن زندگانی کرده اند بدینجهت لازم است قبل از بیان عقیده مالتوس از وضعیت محیطی که عالم نامبرده در آن زندگانی میکرده است اطلاع حاصل نمود مالتوس عقاید خود را در اواخر قرن هیجدهم بیان نموده است و بطوریکه میدانیم این دوره مصادف با دوره از تاریخ تحولات اجتماعی است که با اسم Industrial Revolution عصر انقلاب صنعتی نامیده میشود و در این دوره بتدریج نتایج صنعتی اکتشافات علمی وموارد استعمال آن اکتشافات رو بتزاید گذاشت و ماشینیسیم باتمام مظاهر بدو خوب خویش ظاهر میگردد اقتصاد ماشینیسیم طبیعتاً در ابتداء ایجاد بیکاری و بالاخره فقر و اعتصاب و انقلاب و هجوم بیکاران بشهرها و ایجاد تمرکز چه از نظر صنعتی و چه از نظر حقوقی و مالکیت و چه از نظر تمرکز کارگران خود مسئله ای جدید را بوجود میآورد بدینترتیب از مقدار مواد غذایی و زراعتی در کشور کاسته و توجه مردم بصنعت و قطع علاقه خود در کشاورزی مشکل بررک تغذیه را با خود بهمراه داشت.

علاوه بر این در این هنگام که مقارن بادوره تسلط ناپلئون بناپارت بر اروپا و لشکر کشیهای او برای دولت انگلستان ایجاد مضیقه و تنگی معیشت نیز نموده بود و تحمیل مالیاتهای سنگین برای پرداخت مخارج جنگها و مصارف سالهای ۱۷۹۵ و ۱۸۰۵ باخشکسالی برسختی سالهای زندگی میافزود.

موقع تهیه کتاب یعنی سال ۱۷۹۸ حکومت انگلستان بعهده حزب محافظه کار که مالتوس نیز از اعضاء موثر آن حزب بود واگذار گردیده و زمامداران مایل بودند برای توضیح علل بدبختی علل طبیعی پیدا کرده و بدینترتیب از خود رفع مسئولیت و تکلیف را بنمایند.

نظریات مالتوس که پس از مدتها مطالعه و دقت و جهانگردی و تجارب تنظیم گردیده است میتوان درسه قانون که بنام (قوانین سه گانه مالتوس) موسوم گردیده اند بیان نمود :

۱- در صورتیکه موانعی از قبیل جنک ، قحطی ، امراض که نتیجه کم غذایی است در مقابل ازدیاد طبیعی جمعیت نباشد افزایش جمعیت هر کشور

بنابریک قانون تصاعد هندسی صورت میگیرد، یعنی هر بیست و پنج سال دو برابر میشود بدین ترتیب اگر جمعیت فعلی کشوری P باشد پس از بیست و پنج سال ۲P و پس از پنجاه سال ۴P و پس از ۱۰۰ سال ۱۶P خواهد بود.

۲ - مواد غذایی لازم تغذیه افراد بشر طبق یک قانون تصاعد حسابی افزایش مییابد یعنی هر ۲۵ سال فقط یک برابر بآن اضافه میشود بطوریکه اگر مقدار مواد غذایی که در سال معینی در یک کشور حاصل میگردد مساوی A باشد پس از ۲۵ سال ۲A و پس از ۵۰ سال مقدار آن مساوی ۳A و پس از صد سال ۴A خواهد بود.

۳ - واضح است که بایستی بین عده افراد و مواد لازم برای تغذیه آنها تعادل برقرار گردد، این تعادل ممکن است از دوراه بوجود آید.
الف - از راه نابود شدن عده ای از افراد و این امر بوسیله جنگ و قحطی و امراض که نتیجه کم غذایی میباشد و یا سایر بدبختی های اجتماعی صورت میگیرد و این عوامل را با اسم عوامل بعدی برای تعادل جمعیت و مواد غذایی نامیده اند.

ب - در نتیجه جلوگیری از ازدیاد جمعیت بوسیله خود افراد و این عامل با اسم «عامل قبلی» برای تعادل جمعیت و مواد غذایی نامیده میشود و مالتوس آنرا با اسم ریاضت اخلاقی نامیده است و عقیده وی برای جلوگیری از نتایج شوم ازدیاد جمعیت و این نتایج بایستی ب فکر چاره بود.
دلایل و مستندات مالتوس - مالتوس عقاید خود را بر دو دسته دلایل و براهین متکی ساخته است:

۱- دلایل بیولوژیکی ۲- دلایل آماری

راجع بقانون افزایش عده جمعیت مالتوس عقیده دارد هر خانواده بطور متوسط دارای شش اولاد است و از این عده دو نفر آنها بعللی غیر از کمیابی غذا از بین میروند و برای هر خانواده بطور متوسط ۴ اولاد باقی میماند که در مدت ۲۵ سال جانشین پدر و مادر خود میشوند و باین ترتیب عده جمعیت در ۲۵ سال دو برابر میشود، ملاحظه میشود مالتوس قانون اول خود را بر روی قابلیت باروری نژاد انسان یا Fecundite مبتنی ساخته است و علاوه بر آن آماری از افزایش نفوس در اتازونی ارائه نموده است

مالتوس قانون دوم خود را که بقانون «بهره نامناسب» موسوم و مربوط به بهره برداری از زمین و تهسبه محصولات کشاورزی است مبتنی ساخته و بطوریکه میدانیم طبق این قانون محصول زمین متناسب با افزایش عده

کارگران ترقی نکرده و محصولیکه در نتیجه استخدام یکنفر کارگر اضافی حاصل میشده است کمتر از محصولی است که بوسیله کارگریکه قبل از او استخدام شده بدست میآید، یعنی مرتباً مقدار کمی محصول در اثر ازدیاد کارگران کاهش میابد و البته مواقعی میرسد که محصول یکنفر کارگر کفاف پرداخت مزد یعنی تأمین زندگانی نامبرده را نمیدهد و از این قانون کاملاً واضح میگردد که افزایش مقدار محصول زمین و سایر عوامل طبیعی تولید ثروت خیلی سنگین میباشد.

مثلاً دو برابر کردن مقدار محصول یک زمین معین کافی نیست که مقدار کار و سرمایه ایکه برای بهره برداری از آن زمین مصرف میشود دو برابر نمود، بلکه شاید لازم باشد برای این منظور مقدار کار و سرمایه ایکه برای بهره برداری از آن زمین ۳ برابر شود.

علاوه بر قانون بهره نامناسب که مقدار بهره برداری از زمین را محدود نماید مساحت کلی زمین و مقدار سایر عوامل طبیعی تولید نیز محدود و حتی ثابت می باشد و در اثر ازدیاد سکنه افزایش مقدار آنها میسر نیست.

راجع بقسمت سوم قانون خود که در حقیقت نتیجه دو قسمت اول است مالتوس معتقد است که خطر جمعیت یک خطر آتی نیست بلکه خطری است که در وضع کنونی نیز جامعه بشری را دچار بدبختی و گرفتاری نموده و همین دلیل از بین رفتن بسیاری از اقوام قدیم و تمدن گذشتگان بوده است.

البته مالتوس برای اثبات قوانین سه گانه بالا و نتایج آن بدلائل و اموری استناد کرده است که صحت آنها مورد تردید و شک بوده و مخالفین آنرا بعنوان یکی از دلائل بسیار قوی علیه نظریات مالتوس بکار برده اند و آن عبارت از اینست که مالتوس برای اثبات ازدیاد جمعیت کشور اتا زونی را بعنوان نمونه ذکر نموده و از عامل «مهاجرت» افراد با آنجا بکلی صرف نظر نموده است علاوه بر این باید دانست که مهاجرین غالباً افراد قوی البینه و شجاع بوده و نمیتوان آنها را بعنوان یک بشر متوسط و معمولی مورد مطالعه قرار داد.

ما قبل از اینکه دلائل خود را علیه نظریه مالتوس توضیح دهیم متذکر میشویم که نتایج ذیل حاصل عقاید و نظریات مالتوس بشمار آمده است :

بحث ادامه دارد

دیالکتیک؟

سر نوشت دیالکتیک - آیا با دیالکتیک می توان جامعه را شناخت؟

سر نوشت دیالکتیک بدبخت

معروف است ریزی هگل گفته بود وقتی مینوشتم دوکس نوشته های مرا می فهمید یکی خدا و دیگری خودم ولی امروز فقط يك كس آن را می فهمد و آن هم خداست .
هگل هدیه بزرگی به دستگاه تفکری انسان داده است و آن منطق دیالکتیک است .

این منطق پس از دوهزارسال که قالب های دوازده گانه منطق ارسطویی دستگاه تفکر بشری را مسخ کرده بود تفکر انسانی را وارد وادی پهناور تازه ای نمود و امکان پیشرفت های سریع و مهمی را فراهم نمود امروز این برنده ترین اسلحه تفکر بشری دچار سر نوشت رقت باری شده است .
اینک هر بچه مکتبی که از تنبلی یا کندذهنی درس هایش را رها کرده بدنبال هیاهوی بزرگ عصر راه می افتد و راه ترقی انسان را می جوید از دیالکتیک حرف میزند و یک کتاب خواننده هائی که خود را عالم به علوم اولین و آخرین میدانند و گمان می کنند با در دست داشتن دیالکتیکی که کشف کرده اند آتیه و سر نوشت بشر در مشت آنها است در مقابل هر سوال یا مسئله ای خود را در قالب هائی که از دیالکتیک ساخته شده پناه می دهند.

اما برای اینکه حق مطلب ادا شده باشد باید اعتراف کنم که این روحیه ای که بیان شد عینا خود من نیز داشته ام و بعدها بخوبی حس کردم که تمام جوانان فریب خورده ما دوچار این وضع فلاکت بار هستند

دیالکتیک قالبی - از دیالکتیکی که فهم و بحث در آن ده ها جلد کتاب های قطور نیز کفایت نمی کند اینک در قالب های راحتی ساخته شده و فهم آن از خوردن راحت الحلقوم نیز آسان تر شده است مخصوصا که معروف است استالین کبیر (حالا از اصطلاحی که در مورد او میشود چندان خبری ندارم) در ساده کردن مشکل - ترین مسائل و مباحث تئوریک قدرت اعجاز آمیز داشته وهم او بوده که این مشکل

عظیم را نیز حل کرده و در کتاب کوچک و بسیار مهم « ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی » فشرده و آنچه را که لازم بوده آورده و آن را با بیان معجز آسانی قابل فهم کرده است .

دیالکتیک چهار ماده دارد . و هر کس این چهار ماده را بداند همچنان که در قدیم میگفتند کوئی اسم اعظم را میداند و او را هیچ غیر دیالکتیسی نمیتواند در بحث مغلوب کند و بدیهی است که دیالکتیک اصیل صحیح و غیر امبرالیستی همان است که استالین نوشته است و لاغیر . در این مورد برای من داستانی پیش آمده که ذکرش نمونه ای از رفتارهای « دیالکتیکی » احزاب کمینفرمی است . يك وقت از من دعوت شد که در يك کلاس کادر سازمان جوانان حزب توده درس بدهم و برنامه آن کلاس هم ماتریالیسم دیالکتیک بود من به شاگردان آن کلاس توصیه کردم که ماتریالیسم دیالکتیک مرحوم ارانی را تهیه کنند و بحث را از روی آن ادامه دهیم . وقتی مسئول کلاس که آدم به تمام عیار بلشویکی بود و بعدها نیز فعالیت های زیادی در زمان مخفی بودن حزب توده انجام داد .

این موضوع را شنید بمن اعتراض کرد که چرا از دیالکتیک استالینی استفاده نمیکنم . وقتی توضیح دادم که سلیقه من ایست ناراحت شد و بالاخره هم صحنه ای بوجود آوردند که من از ادامه آن دروس صرف نظر کردم .

باین ترتیب روحیه و تفکر شکل نگرفته جوانان را در قالب های از قبل ساخته شده ای میریزند و از آنها افرادی می سازند که از هر چه مذهبی متعصبی نسبت به مذهب جدیدی که اصول آن را دیالکتیک استالینی تشکیل می دهد متعصب تر است واضح است که تمام این افراد معتقدند که نسبت به هیچ چیز متعصب نیستند (۱)

(۱) زیرا استالین در کتاب دیالکتیک مخصوصا دکماتیسم را کوبیده و حتی دکم هارا تحت شماره نشان داده و محکوم کرده است . بهترین دلیل که حزب او دکماتسم را رد میکند همین است که نظریات و پیش بینی های مارکس را بعنوان دکم قبول نمی کند و در مقابل تئوری انقلاب سوسیالیستی در کشور های پیشرفته اروپائی یعنی تئوری امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در يك کشور تنها و حتی عقب مانده پیشنهاد می کند و آن را بمرحله عمل نیز درمی آورد .

او دکماتیسست نیست بدلیل اینکه رهبران برای او پیغمبران آسمانی نیستند و ممکن است يك نفر چندین سال بعنوان بهترین و عالیترین تیپ حزبی باشد ولی وقتی کمیته مرکزی خیانت او را کشف کرد در يك شب از صورت فرشته بصورت يك شیطان رجیم در آید . بهمین دلایل است که او حاضر است باشما صحبت کند او بصورت ظاهر قبول میکند که اگر در بحث نظر شما صحیح تر بود تسلیم شما می شود ولی او در دل خود می داند که شما را منکوب خواهد کرد چه شما مسلح به دیالکتیک نیستید و او هست .

وقتی شما با چنین افرادی روبرو میشوید و میخواهید آنها را قانع کنید زحمت بیهوده میکشید چه این افراد جواب همه چیز را از قبل آماده دارند و از این بدتر خود را مجهز به دیالکتیک میدانند دیالکتیکی که شما نمیدانید و بزعم آنها کسیکه دیالکتیک نمیداند یعنی فورمول‌های چهارگانه استالینی را قبول ندارد موجود بیچاره ایست که باید او را از چنگال خرافات نجات داده و وقتی شما در بحث اصرار کنید او خود را کنار میکشد و در این حال شما خیال میکنید او را مغلوب کرده‌اید در حالی که قضیه کاملاً بعکس است و او در دل خود به حرف‌های «کودکانه» شما میخندد. در این زمینه نیز اشاره به روحیه‌ای که خود من در ایام طفولیت داشتم نمونه خوبی است من طفل بسیار شیطانی بودم و بسیاری را آزار می‌کردم مربی من وقتی بکلی عاجز میشد به نصیحت من مینشست پیش از یکساعت حرف میزد و در تمام این مدت من ساکت بودم و مثل بره او را نگاه میکردم بدبهی است که نگاه واقعی خود را نیز میدزدیدم چه در همان موقع هر حرفی که او می‌زد و هر استدلالی که میکرد من جواب آن را پیش خود میدادم اما کلمه‌ای هم بزبان نمی‌آوردم باین ترتیب وقتی نصایح او تمام شده بود بصورت ظاهر من قانع شده بودم ولی در واقع او بود که در نزد من محکوم پنده بود چه من تمام استدلال‌های او را پیش خود رد کرده بودم و بنابراین از فردا دوباره همان آش بود و همان کاسه شما نیز وقتی با یک دیالکتیسین یک کتاب خوانده روبرو شوید و در صورت ظاهر او را مغلوب کنید و او بعللی اعم از ملاحظات فامیلی، دوستانه و یا مقتضیات دیگری در جواب شما سکوت کند در واقع شما با بحث خود او را در ایمان و عقیده‌اش راسخ تر کرده‌اید زیرا او در برخورد با فرد دیگری از جامعه حاکم پیروزیرون آمده بنابراین ... اما با مزه تر وقتی است که دیالکتیسینی یک کتاب خوانده با مؤمن قدیمی روبرو شود که حالا نسبت به کمینفرم اعتقاد نداشته باشد در اینصورت نیز او به هیچ وجه بخود ناراحتی راه نمیدهد. چه همه چیز از قبل برای او روشن است. میدانند که همیشه عده‌ای منحرف میشوند و اینکه کسی قبلاً هم مسلک او بوده و حتی معلم و رهبر او بوده و حالا منحرف شده باشد هیچ مهم نیست کوشش او باید این باشد که خودش منحرف نشود باین ترتیب او در خود یک تئوکنترل بوجود آورده که تمام منطق و تعقل او را تحت شعاع قرار داده و کسی که یک زمان بخیال خود از طریق تعقل و استدلال راهی را انتخاب کرده اینک تمامی منطق و استدلال را تابعی از این اصل قرار داده که نباید منحرف شود. حال از کدام راه و چه اصلی نباید منحرف شود، راه راست کدام است و انحراف از آن را باچه مبدائی میسببند و قاضی این سنجش کیست برایش مطرح نیست چه دیالکتیک استالینی همه چیز را معلوم داشته و راه راست آنست که رهبران میگویند و قاضی نیز آنها هستند حتی او نسبت بخودش نیز مشکوک است اگر روزی فکری بخاطر او رسید که مطابق با

نظریات مقامات بالا نبود بجای اینکه بیشتر فکر کند و بی‌علل آن بگردد خیلی راحت تر است که خود را محکوم کند چه «اتو کریتیک» منی‌اش همین است و بهمین دلیل است که می‌گویند اتو کریتیک عامل نجات دهنده از فساد است. فساد در نزد او یک معنی بیشتر ندارد و آنهم بیرون رفتن از کادر طرز تفکر دیالکتیک استالینی است بدیهی است چون او باندازه کافی دیالکتیک نمیداند و یا لااقل دیالکتیک را باندازه رهبران نمیداند انطباق دیالکتیک را با واقعیات خارجی اغلب بمعده رهبران میگذارد و باین ترتیب حتی زحمت فکر کردن نیز بخودش نمیدهد برای او همین قدر کافی است که کشف کرده دیالکتیک «قله تفکر بشری» در دستگاه حزبی اوست و در خارج از آن هر چیزی غیر دیالکتیکی و غلط است و البته برای او هیچ مانعی ندارد که در این قضاوت قاضی و مدعی را نیز یکی کند او مدعی است که شما منحرف هستید اما قاضی این محکمه نیز خود او و دستگاه رهبری اوست.

اغلب شاید خودش حق را بشما بدهد ولی بعلمت اینکه دستگاه رهبری معتقد (مدعی) است که شما منحرف هستید لابد حق با اوست و البته همان دستگاه رهبری در عین حال قاضی است. نه فقط قاضی بلکه مجری حکم نیز هست.

بدیهی است که این سیستم کاملاً منطقی و مخصوصاً دیالکتیکی است چه نظیرش در همه جا هست. دیالکتیک میگوید در همه جا تضاد هست و بنابراین در جوامع سرمایه‌داری تضاد طبقاتی عامل رشد دهنده جامعه است ولی چون او دکماتیست نیست لزومی ندارد که وجود تضاد را در همه جا قبول کند بنابراین در جامعه سوسیالیستی شوروی هیچ تضادی نیست و همه یک پارچه هستند و اگر گاهی چیزهایی دیده و شنیده میشود فقط مربوط به عملیات جاسوس امپریالیسم است.....

باین ترتیب دیالکتیک که پس از دوهزار سال اسلحه برنده‌ای برای کوبیدن منطق اسکولاستیکی مجهز شده بود اینک بصورت مسخ شده‌ای درآمده و اسکولاستیک مدرن را بوجود آورده که قدرت آن بر مراتب بیشتر از قدرت اسکولاستیک قدیم است و اینک بقول لاهوتی چون کک افتاده باز بتنبان همه.

یکی از مؤلفین کمونیست در باره اهمیت مارکسیسم میگوید اهمیت آن مخصوصاً از این جهت است که فلسفه لنیسم میباشد در واقع اعترافی باین امر است که اگر لنین و سیاست او و آن چیزی که با اسم انقلاب کبیر معروف شده پیش نیامد (۱) معنی دیگر این حرف اینست که اهمیت تئوری های مارکس بآن

(۱) اینکه آیا واقعه‌ای که در روسیه بدست بلشکویک ها (در واقع اینکه آیا آنها بلشکویک بودند و یا اینکه با تعجب این اسم را هم دزدیدند محل بحث و جالب است) بوجود آمده مطابق با همان نظریه‌های مارکسیستی انقلاب بوده یا نه بطور جدی محل بحث است بهمین دلیل با آن استحکام که متداول است حق نداریم به آن واقعه اسم انقلاب بدهیم.

جهت است که موضوع و پایگاه ایدئولوژیک يك حادثه سیاسی قرار گرفته است در واقع نیز این حرف صحیح است هرچنین و حادثه سیاسی هر قدر که ریشه اجتماعی و اقتصادی داشته باشد احتیاج به يك پایگاه ایدئولوژیک دارد .

پس از اینکه قیام های پشت سر هم غلامان روم با شکست مواجه شد در شرایطی که زمینه های اجتماعی و اقتصادی از بین رفتن دوران غلامی را ایجاب میکنند پیشقراول برای پیش بردن انقلاب احتیاج به يك تکیه گاه ایدئولوژیک را کاملاً احساس کرد و چون در آن زمان مکتب ایدئولوژیک بشکل مذاهب بود سراغ سرزمین مذهب خیز بین النهرین رفته و یکی از شعب بی نام و نشان مذهب یهود را برای جنبش فتووالی روم ارمغان بردند برای آنها چه بود مذهبی که برای این کار احتیاج داشتند مهم نبود همین کافی بود که يك سیستم فکری و اجتماعی که با منظور آنها جور باشد پیدا کنند و اصولاً موجودیت پیغمبری هم برای آنها مهم نبود و حتی موجود بودن سیستم فکری هم مهم نبود آنها احتیاجات خود را تشخیص می دادند و آن احتیاجات را در قالب آن مذهب می ریختند کافی بود که اسمی باشد و آن ها آن اسم را نیز یافتند کما اینکه بقول آقای دکتر مقدم استاد محقق دانشگاه اصولاً موجودیت شخص مسیح مورد شک است در حالیکه مسیحیت با تمام قدرت و عظمت خود اینک موجود است .

واقعه سیاسی که در روسیه در شرف تکوین بود و جنبش های نارودنیک و نهلیست و غیره مقدمه آن بود احتیاج بیک پایگاه ایدئولوژیک داشت . برای بنیان حادثه اکبر حتی چه بود و محتویات خود آن مکتب نیز اهمیت نداشت چه آنها آن را مطابق احتیاجات خود تدوین می کردند فقط اسم و رسمی کافی بود و این اسم و رسم هم در مارکسیسم به بهترین وجهی موجود بود — به همین جهت مارکسیسم و در داخل آن دیالکتیک از اروپای غربی به روسیه مهاجرت نموده و از صورت يك دستگاه تفکر ازاد انسانی مسخ شد و بصورت دیالکتیک چهارماده ای استالین کبیر درآمد و کاملاً بدیهی است که منظور از این بیان بطور عموم انکار اهمیت مارکسیسم و اکتشافات بر نبوغ مارکس و انگلس نیست .

دیالکتیک چیست؟

واضح است در اینجا منظور بحث در چه بود دیالکتیک نیست چه لا بد این بحث از ظرفیت این مقال و صفحات مختصر مجله بیرون است . بلکه منظور این است که جای آن را در دستگاه کلی تفکر بشری بشناسیم:

همانطور که گذشت دیالکتیک يك دستگاه منطق استدلالی است که روابط بین فنومن ها را خیلی دقیقتر از آنچه که در دستگاه های منطق استدلال دیگر از قبیل منطق ارسطویی می توان یافت بیان می کند و به انسان وسعت نظر و دقت خیلی زیادی عطا می کند .

ولی از آنجا که دستگاه فکری انسان خود فنومن مادی گرفته شده و فشرده

شده از زندگی روزانه و نتیجه برخورد میلونها سال زندگی موجودات زنده با واقعیات خارجی است در واقع منطق انسان یعنی آن قضاوت کلی و سالی که مادر باره فنومن‌ها داریم انعکاسی کلی و در عین حال نزدیک بواقع از واقعیت‌های کلی یعنی قوانین ساری بردنیای ما است (۱) بهمین جهت منطق ما در واقع با قوانین موجود در خارج از ذهن ما جور است.

آیا با دیالکتیک میتوان جامعه را شناخت :

برای یافتن جواب صحیح این سوال باید قبلا يك يك اجزاء آن را تعریف کنیم. تعریف دیالکتیک را قبلا کرده ایم :

دستگاه منطق استدلالی خاصی که روابط کلی بین فنومن‌ها را بطور نسبتاً دقیقی بدست می‌دهد.

و اما جامعه چیست ؟ - بدیهی است اگر تعریف دقیق و علمی جامعه در دست بود دیگر این بحث بمیان نمی‌آمد چه تعریف دقیق وقتی میسر است که شناخت موضوع تعریف پایان یافته باشد و خلاصه فورمولی این شناخت بصورت تعریف صحیح در آید. بنا بر این در اینجا باید فقط جای فنومن جامعه را در بین بقیه فنومن‌های جهانی بیان کنیم تا مدخلی برای شناسائی بدست آید:

تعریف ناقص در این حدود که بعدها باید آن را تکمیل کرد و قدم بقدم پیش برویم چنین است :

جامعه کلنی افراد انسانی است اما این که جامعه کلنی افراد انسانی است مطلب مهمی را روشن نمی‌کند باید فرد انسان (جای فرد انسان را در دستگاه کلی خلقت) و سپس خواص کلی انسانی را بشناسیم.

اما بطور کلی تر انسان موجود زنده ایست و کلنی او نیز در يك تقسیم بندی کلی نظیر است با سایر کلنی‌های موجودات زنده

ممکن است در تعریف از این هم بیشتر رفت ولی همین قدر برای بیان مقصود کفایت میکند در مرحله سوم. شناخت عبارتست از فهمیدن (تعریف فهمیدن جدا است و بماند) خواص یعنی **وجوه خاص** يك فنومن بطوریکه تفکیک آن فنومن با سایر فنومن‌ها میسر باشد. با ذکر این مقدمات که بطور خیلی خیلی مختصر بیان شد حالا میتوانیم این سوال را طرح کنیم :

آیا با وسیله‌ای که روابط کلی بین فنومن‌ها را بدست میدهد. میتوان وجوه خاص يك فنومن جزئی (کاملاً واضح است که جامعه انسانی در بطن موجودات زنده يك فنومن استثنائی در کل کون و مکان است) را بدست آورد واضح است که جواب منفی است.

(۱) بدیهی است منظور از دنیای مادنیستایی است در ابعاد ما و با حواس ما درک میشود در دنیای ما کروفیزیک و میکروفیزیک ما زندگی نکرده ایم و منطق ما نیز با قرائن آن دنیا‌ها تا اندازه زیادی ناجور است.

این بحث مفصل است و در جای دیگر ممکن است بیاید.



آقای دکتر شمس‌الدین جزایری

استاد دانشگاه - نماینده مجلس

بحث کلی درباره مالیه و عواید عمومی و تحول آن

از قرن پانزدهم پیچید

- ۲ -

همین نویسنده تالیف دیگری بنام *Les six livres de la République* (شش فصل از زندگی جمهوریت) ضمن مطالبیکه راجع بحکومت و فلسفه سیاسی نوشته است نسبت بمالیه و درآمد حکومت ها و مخارج دولتهای ماصر خود اظهار نظرهایی کرده است .

بعقیده نویسنده حکومت نباید مخارج خود را از مالیاتها تامین کند بلکه هزینه‌های حکومت باید از راه عایدات املاک و ثروتهای اختصاصی و خالصجات و عواید امتیاز بودن و غیره پرداخت گردد مگر در موارد استثنائی که همه این مخارج نتواند بوسیله عواید نامبرده بالا تامین شود و در آن صورت حکومت میتواند از راه دریافت مالیات بقیه مخارج خود را تامین کند .

باینان نظریات نویسنندگان باید بگوئیم که عقاید آنها مقدمه انتشار عقاید و فکره ر کانتیلیسم گردید. مر کانتیلیست‌ها از نظر افکار اقتصادی و تحمیل ثروت بسه‌دسته تقسیم گردیده‌اند :

۱- مر کانتیلیست‌های طلا و نقره - طرفداران این عقیده ثروت واقعی را طلا و نقره دانسته و میگویند برای رفاه جامعه و افراد باید روز بروز بر میزان طلا و نقره کشور افزود و همین نظر توأم با علل و جهات سیاسی

و منتهی موجب شد که عده‌ای از قهاران برای چپاول و بدست آوردن طلا و نقره و تحصیل ثروت بسوی آمریکا روانه گردیدند.

در اسپانیا برای اولین مرتبه فکر مرکانتیلیستهای فلزی ظهور کرد و عده‌ای از ملوانان و تجار و جهان‌نگیران قهار بارها به آمریکا رفته و در میان خون و آتش و قتل عمام سکنه آن سرزمین کشتیهای طلا و نقره سوقهات آوردند، تجارت خارجی اسپانیا هم بر اصول فروش نقد قرار داشت و در آن کشور برای ورود و خروج کالا مقرراتی نیز وضع شده بود که بوسیله آن کمتر طلا و نقره از کشور خارج و بیشتر وارد میشد.

۲- مرکانتیلیستهای صنعتی - این فکر در قرن هفدهم و هیجدهم رسوخ پیدا کرد و کلپر وزیر دارائی معروف فرانس از پیشوایان این فکراست.

کلپر معتقد بود که برای تحصیل ثروت طلا و نقره و پول باید بتقویت صنعت در داخل کشور پرداخت زیرا کشاورزی تابع آب و هوا و عوامل جوی بوده و از حیثه قدرت بشر خارج میباشد و نمی توان آنرا اساس ثروت و اقتصاد قرارداد، برخلاف صنعت که در اختیار بشر میباشد و میتوان آنرا به سهولت ترقی داد و کالاهای زیادتری بدست آورده و با فروش آنها پول و طلا و نقره تحصیل نمود. کشف آمریکا و پیدایش راه هند نیز باین فکر کمک میکرد چه با ازدیاد تجارت مبادلات زیادتر میشد و کالای صنعتی زیادتری بفروش میرسید.

۳- مرکانتیلیستهای تجار تی - این فکر در انگلستان پیداشد و معتقدین به آن می گفتند که بزرگترین و ثروتمندترین بنادر و شهرها در دنیا بنادر و شهرهای تجار تی مانندژن - ونیز - اسکندریه - آمستردام و غیره میباشد و همچنین ثروتمندترین ملل تاجر و بحریما و بازرگان مانند پرتغالیها و اسپانیولیها و هلندیها و غیره میباشد پس برای بدست آوردن پول و ثروت باید بکار تجارت پرداخت تا بدان وسیله پول و طلا و نقره بدست آید این فکر تا زمان آدام اسمیت و انتشار افکار اقتصادی او در انگلستان طرفدارانی داشت.

مرکانتیلیستها نسبت بموضوعات مالی و مایه دولت نیز توجه زیادی داشته و آنرا نیز وسیله بهبود اوضاع اقتصادی و عمران کشور میدانستند. مرکانتیلیست ها چون بعد از قرون وسطی بوجود آمده بودند هنوز تحت تاثیر افکار مالی دوره ملوک الطوائفی قرار داشتند و معتقد بودند

که در اصل مخارج دولت و حکومت باید از عایدات شخصی و املاک اختصاصی و خالصجات و غیره تامین گردد ولی عقیده داشتند که در مواقع ضرورت یعنی مواقعی که عایدات شخصی کفاف مخارج دولت را ندهد دولت باید به حکم ضرورت با وضع مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم تامین مخارج عمومی را بنماید این عقیده در تالیفات توماس من Thomas Mun انگلیسی بطور صریح گفته شده است و کتاب او بنام English treasure by foriegn trade بوده و میگوید که اخذ مالیات از طرف دولت ظلم و برخلاف عدالت است ولی در مواردی امری است ضروری که نمیتوان از آن گذشت عالم نامبرده بالا معتقد است که مالیاتها را باید بیشتر از طبقه متمولین گرفت و بهین جهت میگوید که مالیات بر مصرف عادلانه تر از سایر مالیاتهاست چه طبقه متمکن بیشتر مصرف کرده و با این نوع مالیات بیشتر مالیات میپردازند و همچنین میگوید که از فقرا و غیر متمکنین نباید مالیات گرفت .

بطوری که گفتیم تا این زمان موضوعات مالی و اقتصادی همه وقت و در تالیفات همه نویسندگان توأمأ مورد مطالعه و بررسی قرار میگرفت ولی از این زمان بعد تحولی در افکار و عقاید مالی و مالیاتی بعضی از مر کانتیلیستها پیدا شده و کتابهای اختصاصی راجع به مالیه و مالیاتها نوشته اند منجمله در سال ۱۶۶۲ Petty انگلیسی کتابی بنام treaties of toxes and contriliution تالیف کرده و در آن مستقلاً از وضع مالیه دولت و مالیه و مالیاتها بحث کرده است .

این نویسنده نیز مانند سایر همفکران مر کانتیلیست معتقد به عوارض گمرکی و عوایدی که از این راه بدست میآید بوده است و ضمناً عقیده دارد که موضوع عواید املاک شخصی برای تامین مخارج عمومی باید از بین برود و بجای آن دولت از مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم استفاده کند

عقاید منتسکیو :

منتسکیو در کتاب روح القوانین که مهمترین تالیف اوست نسبت با مورد مالی و مالیاتی و تامین مخارج عمومی دولت اظهار نظرهایی کرده است که بجای خود قابل توجه است او میگوید که عواید دولت عبارت از قسمتی از دارائی هر فردی از افراد ملت است که برای حفظ و حراست قسمت دیگر از دارائی خود بدولت میپردازد برای اینکه عواید دولت بطرز صحیحی تعیین و برقرار شود باید از یکطرف احتیاجات دولت را در نظر گرفت و

از طرف دیگر احتیاجات افراد را ، بنا بر این نباید بعنوان مسالیات و احتیاجات دولت قسمتی از دارائی را که مورد احتیاج واقعی افراد است گرفت .

مثلا مخارجی را که روی شهوات و جاه طلبی و یا بر نامه های غیر لازم که گاهی منتهی بجنک و غیره میشود برای دولت ایجاد میگردد در حقیقت مخارج واقعی دولت نبوده و نباید باین عنوان چیزی از افراد گرفته شود در طول تاریخ مکرر ملاحظه شده است که حکام و فرمانروایان تصور کرده اند که آنچه مورد میل شخصی آنهاست در حقیقت احتیاج مملکت را تشکیل میدهد و افراد باید مخارج آنها را بپردازند در صورتیکه دو صفت حزم و احتیاط جزو صفات اولیه تنظیم کنندگان مالیات و عواید دولت بوده و وضع هر گونه مالیاتی باید با این دو صفت توأم باشد .

از طرف دیگر نباید آنچه را که مردم میتوانند بپردازند پایه تخمین و تمین عواید عمومی قرار داد بلکه آنچه را که لازم است . بپردازند باید ملاک تخمین این عواید قرارداد بعقیده منتسکیو در ممالک بزرگ که دارای صنعت و کشاورزی و تجارت قابل توجهی هستند اگر مالیات نسبتا زیادی هم گرفته شود مردم زیاد صدمه نمی بینند در صورتی که در ممالک کوچک که فاقد منابع نامبرده بالا میباشد با مالیات کم هم مردم فقیر و ناراحت میشوند .

منتسکیو میگوید جاه طلبی که ایجاد کار برای افراد میکند مولد ثروت، و یأس که موجب تنبلی است ایجاد فقر میکند، نسبت بمالیات او معتقد است که در ممالکی که تمام افراد حق مالکیت داشته و مانند سلاطین میتوانند از محصول ما بملک خود استفاده کنند میتوان مالیاتها بر روی اشخاص یا اراضی و یا امال التجاره وضع کرد .

در هر حال دولت بعنوان غنی شدن خود نباید با گرفتن مالیات های زیاد افراد را فقیر کند بلکه باید سعی کند که مردم غنی شوند تا بالنتیجه دولت هم عواید عمومی زیادی بدست آورد .

او عقیده دارد که مالیات روی کالا را اکثر افراد حس کرده و از سنگینی آن شکایت میکنند و اگر این نوع مالیات خوب و عاقلانه تنظیم شود مالیات دهنده احساس نمیکند که مالیات میپردازند و در این موارد بهتر است که فروشنده کالا مالیات را بپردازد برای اینکه مصرف کننده از پرداخت مالیات بی اطلاع بماند و تصور کند که فقط قیمت کالا را پرداخته است و

بعنوان وصول مالیات مزاحمت دائم برای مالیات دهنده وجود نخواهد داشت برای اینکه محاسن ذکر شده در بالا وجود داشته باشد باید مالیات روی کالا تناسبی با قیمت آن داشته باشد نه اینکه روی اشیاء کم قیمت مالیات های سنگین وضع کنند مانند مالیات نمک در فرانسه که نسبت مالیات به قیمت نمک از ۱۷ برابر هم گاهی تجاوز میکرد و در این موارد دولت ناچار است که فروش این قبیل کالاها را بخود انحصار دهد، بعلاوه تقلب و قاچاق و غیره نیز زیاد میشود از مالیاتهای بدی که او نامبرده است مالیات حق الثبت است و برای کنترل میزان واقعی معامله برای دریافت مالیات دهنده و گیرنده مالیات بزحمت می افتد و بعقیده او بهتر است که مالیات را از کاغذهای تمبر شده بگیرند.

او معتقد است که در حکومتهای استبدادی که کار زیادی برای مردم و نفع مردم انجام نمیدهند مالیات کم باید گرفته شود و این نوع حکومتها مالیات مختصری از عواید زمین و مالیات مختصر سرانه و چند درصدی روی کالا بگیرند.

از نظر جرائم مالیاتی عقیده دارد که در اروپا قضات عادل تر و قابل اعتماد تراند و با عدالت قضاوت میکنند میتوانند بعنوان جرائم مالیاتی اصل کالا و حتی نقلیه بری و بحری را توقیف کنند، در صورتیکه در آسیا چنین عملی نمیشود و حقاً هم نباید بشود برای اینکه بقضاوت قضات اعتمادی نیست

یکی از علماء و نویسندگان معروف این زمان John Lock انگلیسی است او نیز در امور مالی اظهار نظر کرده و میگوید برای تامین عایدات دولت بایستی از راه مالیات اقدام نمود. بعقیده او بهترین مالیات، مالیات واحدی است «Muniques» که بطور جریبانه از مالکین اراضی وصول گردد.

کلبر وزیر دارائی فرانسه نیز تابع این فکر بوده و در زمان او مالیات سنگینی از صاحبان املاک زراعتی گرفته میشده است و قسمتی از مخارج دولت را نیز بوسیله حقوق گمرکی سنگینی تامین مینموده است از همین زمان بود که کمک دولت فرانسه بیشتر متوجه صنایع بود و مالکین و کشاورزان و تجار وضع رضایت بخشی نداشتند.

منتسکیو دانشمند عالیقدر نیز در این باب اظهار نظری بشرح ذیل کرده است.

سازمان بین‌المللی کار

ORGANISATION INTERNATIONALE DU TRAVAIL

سازمان بین‌المللی کار که پس از جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۴ و ۱۹۱۸) وجود آمده است جزئی از جامعه ملل سابق (Société des Nation) بشمار میرفت این سازمان که در واقع باید آنرا دنباله‌ای از انجمن بین‌المللی کار گران دانست (۱) در سال ۱۹۱۷ با تقاضای مجمع بزرگی از کارگران متشکل در شهر استکهلم بایه‌گذاری شد مجمع مذکور برای اولین بار موضوع در نظر گرفتن مسائل مربوط بکار را در عهدنامه صلح که تا آنوقت بی‌سابقه بود مطرح و ازدول متخاصم تقاضا کرد. — چون اکثر دول از وضع آشفته اروپای بعد از جنگ بی‌مناک بوده‌اند و با مرخصی میلیونها سرباز ناراضی و خسته در میمالک ورشکسته و گرفتار بجران‌های اقتصادی بیم شروع نهضت‌های کارگری میرفت و مخصوصا ملاحظه انقلاب بعد از ۱۹۱۸ آلمان و انقلاب اکتبر روسیه و خطر توسعه آن بکشورهای دیگر اروپا زمامداران دول را باین فکر انداخت که از طریق عهدنامه‌های صلح مزایای قابل ملاحظه‌ای بکارگران بدهند و بدین ترتیب با این داروی موقتی کارگران را بآینده امیدوار سازند.

بنا بر این برنامه سازمان بین‌المللی کار را باید در منشور جامعه ملل جستجو کرد. ماده ۲۳ قرارداد و رسای می گوید (دولت‌های هم پیمان سعی خواهند کرد شرایط کار را طبق اصول انسانیت برای مردان و زنان و کودکان تامین و نگاه-

(۱) بیرو اقدامات دولت سوئیس در سال ۱۸۸۱ برای تشکیل دفتر بین‌المللی کار و اقدامات مجدد آن دولت در سالهای ۱۸۸۹ و ۱۸۹۰ — برای تشکیل کنفرانس بین دولتهای اروپائی راجع بقانون بین‌المللی کار و کنفرانس ۱۸۹۰ برلین با شرکت ۱۴ کشور اروپائی، در سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ — انجمن بین‌المللی با عضویت کارگران و کارفرمایان برای حمایت قانونی کارگران تشکیل گردید — و چون این انجمن برخلاف اقدامات گذشته دول اروپائی که اغلب از طرف مردان سیاسی و غیر آشنا بامور کارگری بعمل می‌آمد از طرف کارگران و کارفرمایان یعنی اشخاص بصیر در موضوع بعمل آمد نتیجه بخش بود.

داری کند) (۱) مقررات مذکور بین‌دولت‌های امضاکننده و دولت‌های دیگر عضو جامعه ملل معتبر بوده (طبق اساسنامه سازمان بین‌المللی کار کشورهای عضو جامعه خود بخود بعضویت سازمان بین‌المللی کار درمی‌آیند بنابراین مشمول مقررات مربوط بکار خواهند بود) و طبق آن عمل می‌شده است - در قرارداد و در سالی هدف سازمان بین‌المللی کار چنین تعریف شده است (هدف اصلی تساوی شرایط کار بطور مطلق می‌باشد. اصلی که باید بمنوان راهنما مورد توجه قرار گیرد این است که کار را نباید با همان نظری که بیک کالا می‌نگرند نگاه کرد و از این به بعد بهبودی جسمی و روحی و فکری کارگران از نظر بین‌المللی دارای اهمیت قابل توجهی می‌باشد ولی در مسئله تساوی شرایط کار به علل اختلاف اقلیم - عادات و رسوم و مقتضیات صنعتی می‌توان تسهیلاتی قائل شد .

مسائلی که باید در تمام کشورها یکسان مراعات شود بقرار ذیل است:

- ۱- آزادی دسته جمعی
 - ۲- دستمزدها و یکسان بودن سطح زندگی رادر زمان پرداخت دستمزد در کشور مورد ملاحظه بنحوا حسن تامین کند .
 - ۳- مزد متساوی در برابر کار مساوی اعم از اینکه کارگر مرد یا زن باشد .
 - ۴- هشت ساعت کار در روز با تعطیل هفتگی
 - ۵- معاف داشتن کودکان از کار - در مواردیکه کار کودکان بسریادختر مجاز است باید ترتیبی اتخاذ شود که تعلیم و تربیت آن‌ها تکمیل شود و ضمناً شرایط کار نوعی نباشد که بر رشد جسمانی آن‌ها لطمه وارد آید .
 - ۶- مراعات رفتار عادلانه نسبت بکارگران خارجی از نظر اقتصادی
 - ۷- ایجاد سازمانی برای بازرسی کار با جنبه الزامی
- از مطالب فوق استنباط می‌شود که وظیفه سازمان بین‌المللی کار تامین عدالت و رفاه اجتماعی و مبارزه با بیکاری و فقر که موجب نارضایتی عمومی می‌باشد و بهبود شرایط کار و دستمزد کارگران و تامین حد اقل احتیاجات آنها و حمایت آزادی سندیکائی و تامین آموزش صنفی و فنی کارگران است . برای نیل باین مقصود همه ساله کنفرانسی از هیئتهای نمایندگان کشورهای عضو ، شامل نمایندگان دولت و کارفرمایان و کارگران تشکیل می‌شود و بمطالعه و تصویب بعضی مقررات عمومی و بین‌المللی بشکل مقابله نامه یا توصیه نامه می‌پردازد و ظاهراً منظور آنست که در تمام جهات شرایطی یکسان و در عین حال منطبق با اوضاع

(۱) در کتاب اقتصاد اجتماعی آقای دکتر شیدر در فصل هشتم صفحه ۷۱ ذکر شده است که در معاهدات صلح (سن ژرمن - تریانن و نویی) با اطرایش و هنگری و بلغارستان نیز موارد دیگری مربوط بسازمان بین‌المللی کار مشاهده میشود - متأسفانه بعلمت کمی وقت دسترس باین قراردادها و استفاده از آنها در تنظیم این مقاله ممکن نشد .

واحوال کشورها برای تامین منافع کارگرها و کار فرمایان معمول و رایج گردد .

مقاله نامه ها یا توصیه نامه های مذکور که در کنفرانس بین المللی کار تصویب می شود بدول عضو ابلاغ می گردد و هر دولت عضو سازمان موظف است در مدت ۱۲ ماه پس از پایان کنفرانس مفاد آنرا بمقامات صلاحیتدار کشور ابلاغ کند تا از طرق لازم (قانونگذاری - تصویب نامه - آئین نامه) در کشور بمورد اجرا گذارده شود هر دولت عضو سازمان در صورت تصویب قطعی هر يك از مقاله نامه ها یا توصیه نامه ها الحاق خود را بآن مقاله نامه یا توصیه نامه با اطلاع دفتر بین المللی کار خواهد رساند و از آن پس اجرای مقررات مزبور در زمره تعهدات بین المللی آن کشور محسوب خواهد شد ما چنانچه بعضی از مقررات مصوبه کنفرانس در کشوری به علت عدم انطباق با اوضاع و احوال، قابل اجرا نباشد دولت مزبور فقط موظف است راجع به علل امتناع و عدم الحاق خود بدفتر بین المللی کار گزارش بدهد و ضمنا همه ساله از پیشرفت هایی که در زمینه اجرای مقررات مزبور در سرزمین آن کشور پدید آمده است دفتر بین المللی کار را مستحضر سازد .

پس از جنگ بین المللی اخیر که تشکیلات جامعه ملل از هم گسیخته شده سازمان بین المللی کار مستقل گردید و پس تاسیس سازمان ملل متفق سازمان بین المللی کار با حفظ استقلال داخلی جزو سازمانهای وابسته به سازمان ملل متفق در آمد . در سال های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ - کنفرانس بین المللی کار در اساسنامه سازمان تجدید نظر کرده و اصلاحات مورد نیاز را با تصویب مقررات جدیدی بعمل آورد . سازمان بین المللی کار مرکب است از ۳ قسمت :

الف - دفتر بین المللی کار

ب - شورای اداری

ج - کنفرانس عمومی

الف - دفتر بین المللی کار (B.I.T)

BUREAU INTERNATIONAL DU TRAVAIL

دفتر بین المللی کار مأمور اجرای امور اداری دائمی سازمان بین المللی کار میباشد ولی علاوه بر جنبه اداری از جنبه های سیاسی و اقتصادی نیز برخوردار است - (۱) اقامتگاه دائمی (B. I. T.) شهر ژنو است - پس از شروع جنگ اخیر در سال ۱۹۴۰ بمنترال Montréal در کانادا منتقل گردید ولی بعلمت وجود ساختمانها و بناهای مهمی در ژنو که برای همین مقصود ساخته شده بود مجددا

(۱) در صفحه ۷۳ کتاب اقتصاد اجتماعی آقای دکتر شیدفر کارمندان دفتر بین المللی کار را قبل از جنگ اخیر چهارصد نفر و بودجه آنرا بالغ بر ۴۰۰ میلیون فرانک (۹ میلیون فرانک طلا) ذکر کرده است - با توجه به تعداد کارمندان و بودجه دفتر بین المللی کار اهمیت آن روشن میشود -

بزنو منتقل شد .

دفتر بین‌المللی کاردارای چهارقسمت بشرح زیرمی باشد :

۱ - قسمت اطلاعات و روابط

۲ - قسمت رسیدگی و تحقیقات

۳ - قسمت دیپلماسی

۴ - قسمت اداری

وظائف و کارهای دفتر بین‌المللی کار

۱ - کسب اطلاعات از کشورهای مختلف راجع بامور مربوط بکاروتحت

مطالعه قرارداد آن‌ها .

۲ - رسیدگی و پخش این اطلاعات - که از نظر دارا بودن وسائل کافی

(که برای مجامع خصوصی ممکن نیست) عمل قابل توجه و مهمی است - پخش این

اطلاعات بوسیله انتشارات متعددی صورت می‌گیرد - ولی باید متذکر بود که

انتشارات (B.I.T) تنها، صریحاً اطلاعات و مدارک بدست آمده نیست بلکه متن قوانین

و آئین‌نامه‌ها و قراردادهای مربوط بطرز کار در کشورهای مختلف عضو سازمان

بین‌المللی کاررویه قضائی مربوط بحقوق کار و همچنین وقایع قابل توجه قوانین کار

دنیارا باضافه مطالب دیگر مربوط بکارمنتشر می‌کند .

۳ - تهیه کنفرانسهای کار :

دفتر بین‌المللی کار کارمندان خود را از بین کارشناسان کشورهای مختلف

انتخاب میکند و دول عضو می‌توانند از تجربیات این کارشناسان استفاده کنند

ضمناً دفتر مذکور نمایندگی‌هایی هم در بعض کشورهای دارد .

ب - شورای اداری

شورای اداری که در واقع آنرا باید هیئت عامله سازمان بین‌المللی کار نامید

مرکب است از ۱۶ نفر نماینده دول - ۸ نفر نماینده کارگران و ۸ نفر نماینده

کارفرمایان، شورای اداری تحت ریاست یک رئیس انجام وظیفه می‌کند .

وظائف شورای اداری از این قراراست :

۱ - بازرسی عملیات دفتر بین‌المللی کار

۲ - تهیه صورت مجالس کنفرانسهای کار

۳ - مراقبت در اجرای قراردادهای بین‌المللی کار پس از امضای دولت‌ها

۴ - رسیدگی در مرحله نخستین بشکایت‌هایی که مربوط بکارپیدامی شود

(کنفرانس بین‌المللی کار)

کنفرانس بین‌المللی کار که آنرا باید پارلمان بین‌المللی امور اجتماعی

دانست سالی لااقل یک بار تشکیل می‌شود - ولی با این که کنفرانس در همان زمان

تشکیل وجود دارد - مدت آن که سالی یک بار مرتباً تشکیل میشود آن را دائمی

میخوانند . نخستین جلسه کنفرانس در سال ۱۹۱۹ در شهر واشنگتن تشکیل شد - در

هر دوره اجلاسیه. از طرف کشورها برای شرکت در کنفرانس دو نماینده دولت و یک نماینده کارگری بزرگ نماینده کارفرما اعزام می شوند مسئله قابل توجه این است که نمایندگان مذکور از طرف دولت متبوع و تعیین می شوند و موضوع انتخاب در بین نیست. البته نماینده کارگر از بین نمایندگان کارگران و نماینده کارفرما از بین اشخاص مورد توجه طبقه کارفرمایان انتخاب می شود. هر نماینده حق یک رای دارد. گرچه نمایندگان کنفرانس در حق رای آزادی کامل دارند ولی با ترتیب متخذه در تعیین نمایندگان کمتر اتفاق می افتد که بین نمایندگان یک کشور غیردمکراسی و یا مستعمرات اختلاف نظر ظاهر شود. چون این نمایندگان با طریقۀ ایکه برای انتخاب آنها بکار می رود اغلب نمایندگان واقعی کارگر یا کارفرمایان نیستند و بهمین دلیل با استقلال کامل در مذاکرات شرکت نکرده و رأی نمی دهند. مخصوصاً اگر توجه شود که طریقۀ مذکور برای انتخاب نمایندگان اعزامی برحسب پیشنهاد دو دولت انگلیس و بلژیک که هر دو از دولت های استعماری هستند اتخاذ شده است روشن خواهد شد که مخصوصاً در مستعمرات به طبقات ذینفع اجازه داده نمی شود که در کنفرانس شرکت کرده و سیاست واقعی همکاری بین المللی را توسعه دهند.

مقررات مربوط بمسائل کارپس از تصویب سازمان بین المللی کار صورت عهدنامه های بین المللی تنظیم می شود. این مقررات در واقع حد وسط قواعد و مقرراتی است که از طرف طبقات ذینفع جهان قابل قبول تشخیص داده شده است. بنابراین دولت های عضو که هنگام طرح قرارداد در کنفرانس شرکت داشته اند اگر چه در اقلیت واقع شده باشند ملزم هستند از پارلمان کشور خود درخواست تصویب آن عهدنامه را بکنند. پس ملاحظه می شود که مقررات کنفرانس خود بخود صورت قانونی ندارد.

اختیارات و وظائف کنفرانس

- ۱- رأی دادن بسفارشها
 - ۲- رأی دادن بطرح قراردادها
 - ۳- دستور تحقیقات نسبت بموضوع وسائل مربوط بکارهاییکه اجرای آن با (B. I. T.) می باشد
 - ۴- بحث در اطراف گزارش سالانه مدیر (B. I. T.) که حاوی وضع ممالک دنیا از نظر عمل کردن بقوانین کار و وضع کارگری می باشد.
 - ۵- دادن نظر اصلاحی راجع بقانون اساسی کار
- کنفرانس بین المللی کار از بدو تاسیس (سال ۱۹۱۹) تا کنون در حدود یک صد و هشتاد (۱۸۰) مقاله نامه و سفارشات در موضوع مدت کار- تحصیلات با استفاده از حقوق، حمایت زنان و کودکان کارگر، جلوگیری از حوادث کار، بیمه، بیکاری، مرض، پیری، مرگ و غیره تصویب کرده است که اغلب آنها از طرف مقامات صلاحیتدار دول عضو سازمان مورد تصویب و عمل قرار گرفته است.

مکاتبه نهر و - گاندی^(۱)

I

بزرگترین پیروزی آنست نوعی رفتار کنیم که مبارزان قویتر از آن باشند که در شروع کار مبارزه بودند

گاندی

نهضت ملی هندوستان بنظر مایکی از برجسته ترین و مظاهر فکر بشر امروز است در این مجله کوشش خواهد شد که این نمود مهم اجتماعی متدرجا بخوانند گان معرفی شود تاریخ این نهضت و اسناد و مدارک مربوط بآن دره جمله منمکس خواهد بود فعلا مراسله ای از نهر و به گاندی و جواب گاندی و همچنین اعلامیه ای از گاندی برای تعلیق موقت نهضت مقاومت و سند دیگری مربوط به اعلامیه گاندی در دادگاه که بی شک یکی از اسناد تاریخی مربوط به بزرگترین مهاکرات تاریخ بشر است منتشر می کنیم در اینجا لازم می دانیم از لحاظ ترجمه اصطلاحات توضیحی داده شود :

ماهاتما گاندی مبارزه خود را بوسیله «ساتیا گراها» انجام می داد اغلب این اصطلاح را «مبارزه منفی» ترجمه می کنند ولی این ترجمه خیلی صحیح بنظر نمی رسد خود گاندی در ضمن مراسله ای بطور اختصار بر نامه تمام زندگی خود رادر تعریفی از این اصطلاح بیان می کند : «کلمه ساتیا» یعنی «حقیقت» آن هم از کلمه «سات» می آید که بمعنی وجود است. غیر از حقیقت هیچ چیز وجود ندارد. حقیقت خداست ساتیا گراها عبارت از نیروئی است که از حقیقت ناشی میشود. کنگره نهضت ملی هند نیز اصل ساتیا گراها را بعنوان آلت و ابزار موثر مبارزه قبول کرد مظاهر مختلف ساتیا گراها در مراحل مختلف بشکل مقاومت سیویل که ما آن را به «نهضت مقاومت» ترجمه می کنیم و «نافرمانی عمومی» و «عدم تعاون» و غیره ظاهر گردیده است .

ساتیا گراها عبارت از نیروی ایمان و عقیده ای است که بدون اعمال تشدد بنظر گاندی می تواند به مشکل ترین موانع غلبه کرده و پیروزی بدست آورد. بنظر گاندی ساتیا گراها تنها به اعمال منفی

۱- این مکاتبه و اعلامیه گاندی بوسیله مادام لوتیز کیسیس Mme Louise Guieysse در (اخبار هند اکتبر - نوامبر ۱۹۳۳) منتشر شده است «یادداشت مترجم فرانسوی»

دست نمیزند بلکه حتی به بافتن پارچه برای اجتناب از دنباله روی اقتصادی دست میزند همچنین بتریت فکری و عملی توده مردم و مخصوصا دهقانان هند و تشکیل جامعه‌ای اقتصادی و اجتماعی برای آنان دست می‌زند وقت در اسنادی که متدرجا منتشر می‌شود نشان می‌دهد که گاندی باشناختن روح انسانهایی که رهبری آنان را بعهده دارد چگونه فرمان مقاومت می‌دهد و تربیت می‌کند و بوقوع مقاومت را موقتا معلق می‌سازد تا در مکان و زمان مناسب از سر بگیرد» برای وصول بمقصد مسالمت آمیز بحث کند و ای مبارزه را بدون رسیدن بمهدف نهایتم ترک نکند». اولین مبارزات گاندی در آفریقای جنوبی برای بدست آوردن حقوق هندیها شروع شده و اولین نتایج مثبت از ساتیاگراها نیز در آنجا بدست آمده است. يك اعتصاب عمومی کارگران هندی در ترانسوال که بدون اعمال زور و تشدد انجام گرفت بالاخره آقای سموتس نخست وزیر وقت آفریقای جنوبی رامجیور کرد که در مقابل «نیروی روحی» مردانی که بوسیله رهبری مانند گاندی هدایت می‌شدند تسلیم شود و «منشور آسیائی» را که هندی‌ها را در موقیت فرعی قرار می‌داد لغو کند در نتیجه موقیت ساتیاگراها که آنرا به «مقاومت روحی» ترجمه می‌کنیم گاندی گفت: «يك انقلاب بوقوع بیوست بدون اینکه خونی ریخته شود تنها بوسیله نیروی با انضباط اشخاصی که رنج را تحمل کردند» گاندی با تربیت فکری و روحی توده مردم و با اتخاذ خط مشی‌های متناسب با روحیه و نیروی بیروان و منطبق با زمان و مکان بگفته خود، مبارزان را در آخر کار نیرومندتر از شروع کار مبارزه وامی‌دارد.

نبرد زندگی

نامه جواهر لعل نهرو

بونا - ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۳

باپوی عزیزم

شما بخاطر دارید که من در مذاکرات جدیدمان برای تکرار و بیان روشنتر هدف ملی خودمان اصرار ورزیده‌ام این هدف استقلال ملی بطور قطعی از طرف کنگره مشخص شده است و چیزی برای اضافه بآن یا کم کردن در آن وجود ندارد. ما استقلال کامل میخواهیم. گاهی بواسطه يك جمله پرداز میبهم و تبلیغات گمراه کننده ابهامی حاصل میشود که بهتر است با تکرار مطالعات سیاسی خود آن ابهام را از بین ببریم. خود اصطلاح «استقلال» بامعانی مختلفی

گرفته شده است. بدیهی است استقلال هم چنانکه کنگره آنرا آشکار و واضح بیان کرده است، باید کنترل کامل ارتش و روابط خارجی را مانند کنترل مالی و اقتصادی متضمن باشد.

در باره آنچه مربوط به مسائل اقتصادی است، کنگره کراچی بر آری دادن به تصمیم مهم نسبت به «حقوق اساسی و مبادلات اقتصادی» آینده را دریافته و مسیری را که ما باید در آن پیش رویم نشان داده است. من اهمیت زیادی باین تصمیم میدهم، اما شخصاً دوست می‌داشتم که خیلی دورتر برویم و وضع خود را باز هم روشن‌تر کنیم.

بنظر من اگر ما بخواهیم وضع توده‌ها را، برای ارتقاء اقتصادی آنها و تفویض آزادی بآنها، بهبود بخشیم، این اجتناب ناپذیر است که از منافع سرمایه‌داری درهند؛ از موقعیت خاص و خیلی از مزایای آن، صرف نظر شود. برای من درک وسیله دیگری که به توده‌ها اجازه رشد دهد، غیر ممکن است. بالتلیجه مسئله نیل با آزادی همان مسئله تجدید نظر در منافع سرمایه‌داری بنفع توده‌ها میشود. با اقدام روشها با اقدامی که این امر را صورت دهد، آزادی خواهد آمد.

بزرگترین منافع سرمایه‌داری درهند از آن حکومت بریتانیا و سپس شاهزادگان است و دیگران دنباله‌رو هستند.

ما میل نداریم هیچ طبقه و هیچ دسته‌ای را آزار دهیم و سلب مالکیت حتی المقدور با ملامت و کوشش برای اجتناب از بیعدالتی انجام خواهد شد اما واضح است که این سلب مالکیت شدیداً ضایعاتی برای طبقات یا دستجاتی که از مزایای خاصی بضرر توده‌ها ممتنع میشوند، بیار خواهد آورد. همچنین بدیهی است که این سلب مالکیت باید با سرعت بیشتر، برای یاری کردن توده‌ها که وضعشان چنان که میدانید تا سرحد امکان فلاکت بار است، صورت گیرد.

در حقیقت قدرتهای اقتصادی، خود امروز با سرعت بهت انگیزی عمل میکنند و در حال واژگون کردن نظم قدیم هستند. قسمت اعظم سیستم «مالکیت عمده» و «تالوکداری» در «ولایات متحده» از بین رفته است هر چند که نفوذهای خارجی هنوز میتوانند تا مدت زمانی آنرا حفظ کنند وضع زمین‌دارها خیلی بد است و دهقانها، طبیعی است، که در وضع باز هم بدتری هستند.

مادر تشخیص این که کمفرانس میزگرد و آن چه در آن بدست

آمده مطلقاً حتی برای حل یکی از مسائل متعدد هند بکار نیآید، توافق داریم. بطوری که من دریافته‌ام کنفرانس میزگرد برای تحکیم منافع سرمایه‌داری هند، در پشت سر حکومت بریتانیا و بمنظور مواجهه با نیروها و جنبش‌های متزاید ملی و اقتصادی کشور که آن منافع را تهدید می‌کرده است، بوده. در زبان بین‌المللی این اساساً یک دسته‌بندی فاشیستی برای منافع سرمایه‌داری و مالکین بوده و روشهای فاشیستی در هند برای پنهان کردن جنبش ملی پذیرفته شده است و از آنجمله که صیانت بسط این منافع سرمایه‌داری مطلقاً نمیتواند گرفتاری اقتصادی ما را چه مربوط به توده‌ها و چه مربوط به طبقات متوسط - حس کند، کوشش مزبور قبلاً محکوم به شکست اجتناب ناپذیری است. حتی از نظر یک ناسیونالیسم دموکراتیک، چنان که شما خودتان در کنفرانس میزگرد اعلام کردید، دموکراسی و اتوکراسی (سلطنت استبدادی) نمیتوانند با هم کنار آیند. بهمین نحو باید بامنظره دیگری هم روبرو شد. مسئله آزادی در هند نمیتواند از قضایای حیاتی و بین‌المللی جهان جدا باشد. بحران فعلی مسائل جهان انعکاسات خود را در هندی بخشوده و میتواند در یک لحظه نامعینی منتج به انهدام کلی یا تشنج شدید بین‌المللی گردد.

در حال تضاد و نبرد بین نیروهای مترقی و اصلاح‌طلبانه توده‌ها و نیروهای ارتجاعی و منافع سرمایه‌داری وجود دارد. ما نمیتوانیم با سکوت شاهد این نبرد مهیبی باشیم که از نزدیک با ما تماس دارد. بهمین جهت از نظر محدود منافع خاص ما تا نظر وسیع مصلحت بین‌المللی و پیشرفت بشری ما باید در کنار قدرتهای مترقی جهان صف بکشیم. در حال حاضر این امر جز بایک طریقۀ ایده‌آلی میسر نیست.

اینها هستند چند فقره از بزرگترین مسائلی که ذهن مرا مشغول می‌کنند ولی معتقدم که نه تنها، اگر بخواهیم آنها را نشانسیم، موجب ضرر ما خواهد بود. بلکه ارزیابی عادلانه آنها نیروی حیاتی جدید و معنای تازه‌ای به نبرد ما برای آزادی خواهد بخشید؛ نبردی که ما باید تازه‌مانیکه کاملاً به‌دفعان برسیم تعقیب نمایم.

این مسائل پردامنه‌تر، بسیار مهم هستند اما در حال حاضر چنان که میدانید ذهن عده خیلی زیادی از هموطنان ما بمسائل فوری ملی، مخصوصاً بآنچه بادامه مبارزه مربوط می‌شود، مشغول است.

من گمان می‌کنم که اعلامیه‌های شما و سری آنی Sir Any برای

هدایت کشور بعزت نقص تعلیمات مندرج در آنها باعث اختلالات و حتی کینه ورزیهای چندی شده است.

زمزمه مبهمی در مجامعی که باید بخوبی آگاه باشند جریان دارد: که کنگره منحل شده است

بدیهی است که بموجب قانون اساسی هیچ طوری نشده و نخواهد شد دستورات شما و سری آبی بدان نحو که من فهمیده ام طبیعت توصیه ها یا تلقینات مختصی را برای مقابله بایک وضع جدید دارد. کنگره کافی - السابق ادامه دارد اما واضح است که وقتی حکومت کمیته های آنرا غیر قانونی اعلام میکند، نمیتواند بطور عادی عمل نماید و نمیتواند کارهای منظم و فعالیت آزاد داشته باشد. تشخیص این قضیه و منطبق کردن خودمان بر آن لازمه حذف هیچ کمیته ای از کنگره و تقلیل تشکیلات کنگره در مجموع آن نیست.

بعنوان نتیجه لازم، آنگاه که اعضاء قدیمی و سایر کارگران مطمئن بزدان می رفتند و همچنین اشخاصی کنگره را وادار به عمل ناپسندی میکردند، باید از امکان این که چندین تازه وارد تشکیل کمیته هائی بدهند اجتناب می شد.

معلوم است مادر گذشته موظف بودیم که با این خطر مقابله کنیم که اشخاص غیر قابل اعتمادی رهبری امور را در بعض نواحی، با قصد ایجاد زحمت و حتی متوقف کردن فعالیت هائی که خیال میکردند انجام میدهند در دست گرفته بودند. پس مانع شدن از این که اینگونه اشخاص از نام کمیته کنگره سودجویی کنند مطلوب است این امر طبیعتاً کارگران کنگره سیستم هر ناحیه ای را از همکاری دسته جمعی بنحویت مشکلی برای اجرا کردن برنامه ما مانع نمیشود.

همچنین در کشور چندین ابهام در تعبیر نافرمانی عمومی توده ها و نافرمانی عمومی افراد پیدا شده است. من تا اتخاذ یک نظر قطعی اختلافی در این باره درمی یابم. اما این اختلاف بنظر من اساسی نمیرسد زیرا در هر حال نافرمانی ذاتاً یک امر شخصی است. نافرمانی شخصی میتواند به نافرمانی عمومی توده ها گسترش یابد. بعلاوه شما گفته اید یک تشکیلات اگر خود را بقدر کافی برای استقبال مسئولیت و خطر قوی بداند، میتواند بابتکار خود در باره نافرمانی عمومی توده ها اقدام کند. در حقیقت شما

برای آن عقیده بوده‌اید که یک تشکیلات محلی میتواند با این طریق، در هر جهتی که مخالف روش‌ها و سیاست کنگره نباشد، جلوتر رود.

شما در اعلامیه سابقان در مورد نا مطلوب بودن «اختفا» تاکید کرده بودید، هر چند نشان داده بودید که هیچ عدم حقانیت ذاتی در اسلوب های اختفائی نیست. من گمان میکنم که اغلب مادران باره توافق و بطور یقین این عقیده من ناشی از این تشخیص است که جنبش ما اساساً رستاخیز علنی است و اسلوبهای اختفائی شایستگی آنرا ندارند. تمکین فراوان به این اسلوبها طبعا باعث تغییر همه خصصت جنبش میشود و یک مرحله مسلم فساد اخلاق را به همراه می‌آورد.

در حالیکه همه با این موافقت، بعضی‌ها درین ما گمان میکنند که در پاره‌ای موارد، مثلاً در موضوع ارتباط بین خود ما یا فرستادن تعلیمات و یا حفظ تماس، یکنوع اختفاء میتواند ضروری باشد. ممکن است کلمه مخفی «سکره» آنچه مناسب این نوع فعالیت است نباشد و کلمه خصوصی «پریوه» (Privacy خصوصی) بهتر باشد. طبیعتاً همه دستجات و همه افراد همیشه مجاز هستند که زندگی (پریوآسی) داشته باشند.

اختفاء یا عدم اختفاء همانطور که شما گفته‌اید نمیتواند یک بت بشود اما بطور قطع اختفاء نقشی را در نشر اخبار و بولتن های چاپی یا پولی کپی بازی میکند. این بولتن‌ها غالباً در گذشته خدمات بزرگی در حفظ تماس بین مراکز رهبری و منطقه‌ها و برای فرستادن اطلاعات یا تعلیمات انجام داده‌اند، شما مشکلات و نتایج تاسف‌انگیز کار این ماشینهای چاپ و ماشینهای کپی مخفی را بمن تذکر داده‌اید، بسیاری از کارگران خوب در سر کار با آنها ملزم به احتیاط و مجبور بخودداری از هر عمل شدیدی هستند. این ماشینها موجب خسارت است و اکثراً بوسیله پلیس ضبط شده است همچنین از نظر عملی این احتکار مداوم کارگران مطلوب نیست و بدون هیچ تردید، اغلب نتیجه آن فساد اخلاق است شما اشاره کرده‌اید که بهترین راه کپی کردن دستی بولتن‌ها با اضافه نام ناشر است.

بطور کلی من باتمام اینها موافقم و قوت دلائل شما را ارج مینهم

- (۱) پریوآسی معنای «Secrecy» (مخفی) را ندارد مقایسه بافرانسه :
 «Dans le priué» (در زندگی خصوصی) با «Eu secret» (در حال مخفی)
 بادداشت از مترجم فرانسوی

اما معذالك عقیده دارم که ممکن است انتشار مخفیانه بولتن‌های تعلیماتی
و غیره برای يك کمیته محلی یا ولایتی مطلوب باشد.
البته این امر نباید مورد تشویق قرار گیرد بلکه باید مورد بیمیلی
هم باشد اما میتوان با آزادی عملی در موارد استثنائی موافقت داشت
يك مسئله کوچک دیگر هم هست که بنظر من بطریق اولی مضعك
میرسد اگر اجازه گفتن اینرا داشته باشم؛ پی‌جویی برای زندانی شدن
از طرف شما، بوسیله آگاه کردن اولیای امور از قصد خود، خیلی درست
و قابل فهم بود اما این امر بنظر من، برای دیگران و همچنین برای داوطلبان
کسره‌ای با فرستادن این آگهی‌ها یا اطلاعات برای اولیای امور بیمعنی
است. هر فرد مایل به نهضت مقاومت باید آشکارا فعالیت‌هایی را که میتواند
بمقصد کمک کند بعهده بگیرد و از اینطریق زندان را جستجو نماید.
نباید این فعالیت‌ها را فراموش کرد یا مدعی ندانستن آنها شد و فقط طالب
توقیف شدن بود.

نامه من خیلی بدارازا کشید - من در اینجا نکات متعدد دیگری را
که امتیاز بحث آنها را با شما داشته‌ام، ذکر نمیکنم.

دوستدار شما جواهر لعل

ی - مفتون

سیمیلان وجود

منگرتو، وجود من بیک منوال است
هر ساعتی از عمر بچندین حال است
در ظاهر اگر بسان مرداب بود
در باطن خود همچو شطی سیمال است

ادبیات اسیر

قسمت اول این مقاله را در انتقاد از چمود افکار سیاسی توتالیتدر شماره گذشته خوانند که چگونه آنگونه افکار نویسنده را اسیر می کند و بادعای اینکه تاریخ را می سازند چگونه بوسیله نویسندگان و هنرمندان و ادبیات اسیر عوض ساختن تاریخ در حقیقت تاریخ را تحریف می کنند و بنام «مصلحت» از طرفی مجسمه خیراز قدرت حاکمه و مجسمه شراز هر شخص و یا جریانی که جرات انتقاد داشته باشد می سازند.

انگلستان ژرژ اول را مانند اغلب نویسندگان بزرگش چهار سال پس از فوتش تازه کشف کرده و می شناسد. اخیراً یکی از آثار او موسوم به «۱۹۸۴» در تله ویزین برای ۷ میلیون تماشاچی نمایش داده شد قسمتی از کتاب که صحنه های زجر و شکنجه را نشان میدهد که تکامل فکر توتالیتز به آنها منتهی می شود و خواهد شد ابتدا عدم رضایت در افکار عمومی و جراته بوجود می آرد ولی متدرجاً متقدین زمینه را مساعدتر می کنند و اغلب جرات اعتراض های خود را پس گرفته و رایولندن را از شجاعتی که بخرج داده و این انزهنری را باز بردستی روی برده تله ویزین برای ۷ میلیون تماشاچی آورده می ستایند. تنها کمونیست ها دچار عصبانیت یا اس آوری گردیده و مدتها اعتراض خود را ادامه می دهند.

-نبرد زندگی-

اینک قسمت دوم ادبیات اسیر :

بردگی ارادی

برای حفظ چشم انداز مسئله اجازه میخواهم آنچه را که در ابتدای این بررسی گفته ام تکرار کنم: بدین قرار که در انگلستان دشمنان مستقیم حقیقت و بالمال آزادی فکر سلاطین مطبوعات، اربابان فیلم و بورور کراتها هستند ولی از دیرزمانی ضعف اشتیاق با آزادی در میان خود روشنفکران مهترین همه شاخصهاست شاید من مورد ملامت واقع شوم که چرا تاکنون از نتایج سانسور نه در باره مجموعه ادبیات - بلکه تنها در حیطه روزنامه نگاری سیاسی گفتگو کرده ام. با قبول اینکه روسیه شوروی قلمرو ممنوعه ای در مطبوعات بریتانیا تشکیل دهد. با قبول اینکه مسائلی مانند لهستان،

جنگ داخلی اسپانیا، معاهده آلمان - روسیه و غیره خارج از هر بحث جدی قرار گیرد، با قبول اینکه اخبار متضاد با ارتدو کسی رایج باید تغییر شکل یابد یا مسکوت بماند، با قبول همه اینها، ادبیات - با وسیع ترین معنای خود - چرا تظاهر کند؟ آیا هر نویسنده ای سیاستمدار است؟ آیا هر کتاب يك «رپورتاژ» ساده و درست است؟ و آیا در دیکتاتوری خیلی شدید، نویسنده نمیتواند در پیشگاه وجدان خود آزاد بماند و به تقطیر یعنی در لفافه نشان دادن افکار «غیر مسلکی» خود پردازد و برای افشاء کردن آنها بفریب اولیای خیلی احمق اموردست زند؟

در هر صورت. اگر نویسنده خود با ارتدو کسی رایج توافق دارد چرا مزاحمتی برای او ایجاد شود؟ آیا ادبیات مانند سایر هنرها - در يك جامعه بدون برخورد عقاید نمیتواند گرایشی پیشرفت داشته باشد و وجه تمیز مشخصی بین هنرمند و عاصه مردم باقی نماند؟ آیا هر نویسنده ای را باید يك یاغی فرض کرد و حتی او را از همین جنبه يك شخص استثنائی دانست؟

هر وقت کوششی برای دفاع از آزادی فکری علیه دلایل توتالیتراریسم بکار میرود. انسان با ایرادات فوق که با اشکال مختلف جلوه داده می شود مصادف میگردد. آنها بر روی يك عدم فهم کلی درباره ادبیات و روش و چگونگی - و میتوان گفت چرایی - پیدایش آن متکی میشوند. آنها فرض میکنند که نویسنده يك سرگرم کننده ساده عمومی است، یا بهتر. مزدوری است که از يك شعار تبلیغاتی، بهمان آسانی که يك نوازنده «ارک بربری» (۱) مقام را عوض می کند. بدیگری میزدازد. با اینهمه چگونه ممکن است کتبی نوشته شود؟

نویسنده. بعضی اینکه بسطح مشخصی میرسد کوشش میکنند با بیان تجارب زنده، افکار معاصرین خویش را تحت تأثیر قرار دهد در مورد آزادی بیان تفاوت کمی میان يك روزنامه نویس عادی و ضد سیاسی ترین نویسندگان تخیلی یافت میشود. روزنامه نگار آزاد نیست و بفقدان آزادی خود آگاه است. و وقتی که بنوشتن دروغها یا حذف کردن اخباریکه آنها را مهم میدانند، مجبور میگردد نویسنده تخیلی نیز آزاد نیست، و وقتی که باید احساسات ذهنی خود را، که در نظر او حقایق مسلم است، از صورت طبیعی خارج کند او میتواند واقعیت را بنحوی تغییر شکل دهد و از آن کاریکاتور

۲ - Orgue de Barbarie بگونه آلت موسیقی

بسازد که اندیشه‌های ظریف او را بنمایاند اما نمیتواند ماهیت فکر خود را تغییر دهد و این توانایی را ندارد که با ایمان بگوید. دوست دارد آنچه را که دوست ندارد و باور میکند آنچه را که باور نمیکند با اینوصف اگر باین امر مجبور گردد نتیجه آن از بی‌سن رفتن استعداد های ابداع کننده او خواهد بود و ممکن هم نیست که مسئله را بنحوی فارغ از موضوعات مورد اختلاف مطرح نمود.

تنها يك ممنوعیت . میتواند اثر فلسفج كنده ای در ذهن داشته باشد زیرا همیشه این بیم هست که در تعقیب گسترش آزادانه يك فكر بر خوردی با فكر ممنوع شده حاصل نشود . از آنچه گفته شد این نتیجه گرفته میشود که آتسفر توتالیتاریسم برای هر نثر نویسی كشنده است، هر چند شاعر-در هر صورت شاعر غزل سرا- شاید بتواند آنرا قابل تنفسی بیابد هر جامعه توتالیترا که پیش از دو یاسه نسل ادامه یابد . اضمحلال ادبیات منشوری را که از چهار صد سال پیش وجود دارد خواهد دید .

ادبیات گاهی در رژیم های استبدادی رونق داشته است اما چنانکه غالباً بررسی شده استبداد های قدیم توتالیترا نبوده است . دستگاہ اختناق آنها همیشه بی اثر بود طبقات حاکمه شان معمولاً فاسد شده ، بی حس یادارای طرز تفکر نیمه آزادیخواه بودند ، عقاید مذهبی رایج بطور عموم با پیشرفت «علمی» و با تصور جایز الخطا نبودن انسان مخالفت می کردند و با اینحال میتوان . بطریق کلی . تصدیق کرد که ادبیات منشور در دوره دموکراسی و بحث آزاد بمرتفع ترین قله خود رسیده است .

توتالیتاریسم در آنجائیکه ابداع شده . تحمیل کننده عقایدیست- که با وجود اینکه خارج از هر بحثی گذاشته میشود- تغییر پذیر است آن عقاید را باید در مواجهه با خطر طرد و نفی پذیرفت ، اما علاوه بر این همان عقاید همیشه در خور تغییر ناگهانی است . مثلاً خوبست در روشهای مختلف و کاملاً متضادی که متوالیاً پذیرفتن آنها برای کمونیست انگلیسی در باره جنگ انگلستان و آلمان لازم گردید دقت شود: در سالهای قبل از سپتامبر ۱۹۳۹ از او انتظار میرفت که دائماً از «شنایع نازیسم» اظهار تنفر کند و تمام نوشته هایش بمحکومیت هیتلر منتهی شود ، از سپتامبر ۱۹۳۹ و در طی بیست ماه متعاقب آن ، برای او لازم بود معتقد گردد که آلمان بیش از آنچه مجرم باشد قربانی بوده و کلمه «نازی» هم باید از فرهنگ لغات او با اقلا از آثار او محو شود . در صبح ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ بلافاصله پس از دریافت

اخبار روزنامه در باره هشت ساعت اخیر، او باید مجدداً تصور کند که (نازیسم) موحش ترین بلائی بوده که دنیا هرگز مانند آن راندریده است خوب اگر پذیرفتن این دوزدنها برای يك سیاستمدار آسان است برای يك نویسنده قضیه تا اندازه ای فرق دارد. اگر اودقیقاً در يك لحظه مقتضی باید آقا و ارباب را عوض کند. لازم است با احساسات ذهنی مخصوص خود را تغییر شکل دهد یا بکلی آنها را نابود سازد در هر يك از دو صورت او نیروی محرکه خود را خراب کرده است نه تنها ایده ها از او خواهند گریخت بلکه کلمات هم در زیر قلم او منجمد خواهند شد. در زمان ما نوشته های سیاسی - بطور تقریب - تماماً با عبارات کارخانه ای ساخته شده که مانند مهره های (مکانو) پهلوی یکدیگر گذارده شده است این نتیجه اجتناب ناپذیر سانسور خود بخود است نوشتن با يك زبان ساده و قوی مستلزم يك فکری پروا است و يك فکری پروا نمی تواند از لحاظ سیاست متعصب باشد.

چنین اندیشه ای در يك «عصر مذهبی» که در آن حاکمی از دیر زمانی مستقر شده خیلی جدی گرفته نشده است، میتواند بعنوان مخالف، وجود یابد. در آن وضع انسان میتواند در ذهن خود «مناطق حمایتی» که مانع نفوذ عقیده رسمی است ایجاد کند، با اینهمه ثابت شده است که ادبیات منشور در تنها دوره ایمانی که اروپا تشخیص داده، تقریباً از بین رفته بود در قرون وسطی، هیچ چیز در اروپا بمعنای ادبیات تخیلی منشور یافت نمیشد و نوشته های تاریخی هم خیلی کم بود. رهبران فکری جامعه جدی ترین افکار خود را بازبان مرده ای که در ظرف هزار سال بسختی تحول یافته بود، بیان میکردند.

توتالیتاریسم، خود کمتر ظهور يك عصر ایمان را اعلام میکند تا يك عصر انفصالی (۱) را، يك جامعه وقتی توتالیتار میشود که بنای آن بطور محسوسی ساختگی میگردد، یعنی وقتی که طبقه حاکمه آن علت وجودی خود را ازدست داده است ولی بوسیله زور یا تقلب بحفظ قدرت موفق میشود.

چنین جامعه ای دوام زندگی آن، هر قدر باشد، نمیتواند تحمل یا استقرار روشنفکری را بخود اجازه دهد.

آن جامعه نمیتواند، نه گزارش صحیح وقایع، نه بی ربائی هیجانی را که ابداع ادبی آنرا تقاضا میکند، بپذیرد اما الزامی برای زیستن

۱ - Schizophrenie: توضیح قبلی رجوع شود

در يك کشور تو تالیتر و فاسد شدن بوسیله تو تالیتر ایسم در بین نیست. تفوق بسیط بعضی از افکار میتواند چنان سمی را بپراکند، که تمام زمینه ها، یکی بعد از دیگری، بر ای ادیب ممنوع گردند. هر جا که یکم نوع ارتدوکسی - یادو ارتدوکسی مختلف، که اغلب باینصورت است - باشد حکمفرماست، ادبیات خوب خاتمه مییابد. جنک داخلی اسپانیا آزمایشی از این امر بدست داد برای عده زیادی از روشنفکران انگلستان جنک تجربه عمیق و هیچی بود ولی نمیتوانستند گزارش صادقانه آنرا بدهند. تنها دو چیز ممکن بود گفته شود که هر دو غلط بود، ولذا جنک هزارها کیلو گرم تألیقات بی اثر را بیار آورد.

شرایط يك شعر « محترمانه »

(در این قسمت مطالبی نوشته شده که گرچه حساس و بر ارزش است ولی چون بیشتر مربوط بخصوصیات ادبی نظم و نثر و چگونگی پیدایش و تغییر آنها و تفاوت آن دو در برابر تو تالیتر ایسم است، از ترجمه آن صرف نظر می شود. م.)

آینده يك کناره جوئی (استعفا)

مسلماً چاپ هزار چیز ادامه می یابد و فکر کردن در باره خواندنیهای موجود در يك جامعه کاملاً تو نالیتر بیفایده نیست. روزنامه ها بدون شك تا زمانی که تلویزیون تکمیل شود منتشر میگردد و از طرف دیگر از هم اکنون قابل تردید است که توده بزرگ کشورهای صنعتی شده، نیازی به ادبیات خارج از روزنامه ها احساس نماید. در هر حال این توده از خرج کردن برای خواندنی های خود - درست مانند سایر سرگرمیهایش امتناع می کند. از بنقرار سینما و رادیو بدون شك جای همه رمانها و ناول هارا می گیرد، یا بهتر، امکان دارد که يك ادبیات پست تأثر انگیز، با تولید زنجیری، ابتکار انسانی را بحداقل کاهش دهد. بشر بدون شك لایق پیدا کردن این توانائی هست که کتاب را بوسیله ماشین بنویسد. هم اکنون می توان يك قسم مکانیزاسیون را در قلمرو فیلم و رادیو، انتشارات و تبلیغات وحتى در روزنامه های دست پائین مشاهده کرد. فیلمهای دیسنی Disney مثلاً طبق روش معمول در کارخانه ها تهیه شده است: جزئی از کار مکانیکی است و جزء دیگر آن بوسیله دسته های هنر پیشگان که شیوه شخصی خود را قربانی آن کرده اند، ساخته شده است. بر نامه های رادیویی عموماً بانمونه های بیابای ترتیب داده شده که موضوع و نحوه مطرح کردن آنرا هم

قبلا دیکته کرده اند؛ و آنچه هم می نویسند چیزی جز ماده خامی که بارعایت حال بعمل آورندگان و سانسور کنندگان شکلی به ایده خود می دهند، نیست و وضع کتب و رسالات بیحد و حسابی که تحت حمایت دستگاههای دولتی نوشته شده، نیز، چنین است. اما در باره نوولها، پاورقیها و اشعاری که در انتشارات عامیانه بکار میرود، اینها بطریق اولی، ثمره یک تولید بسرق آساست. انتشاراتی مانند «نویسنده» طبق اعلانات «مدارس ادبیات» که موضوعاتی را ب میزان قیمت چند شلینگ پیشنهاد می کنند، بحد و فور وجود می یابد؛ بعضی در آنها حتی علاوه بر موضوع اولین و آخرین نبارت هر فصلی را تهیه می کنند، بعضی دیگر یک قسم فرمول جبری طرح می نمایند که بنویسنده اجازه می دهد انشای خود را بیرو راند، عده دیگر هم یک بازی ورق را که معرف اشخاص یا حالات دراماتیک است عرضه می دارند گویند و خورد کردن برای اینکه خود بخود نظم و ترتیب ماهرانه ای به دست آید، کافی است. بی شک، ادبیات یک جامعه توتالیتر، چنین نوشته می شود آنها هم اگر در آنجا ادبیات لازم دانسته شود، نوشتنی که نه تخیل انسان را تحریک می کند و نه در حدود امکان، وجدان او را. بوروکراتها، در خطوط کلی، طرح کتابهایی را تدوین می کنند که وقتی، با گذشتن از چند دست تمام می شود، دیگر محصول کاریک فرد، و بی شباهت به یک «اتومبیل فرد» در هنگام خروج از کارخانه، نیست. مسلماً هر نوشته ای از این قبیل یک زباله خاص و خالص است؛ ولی هر اثری که لایق این اسم است، بنای حکومت را نیز در خطر می اندازد اما در باره آثار ادبی گذشته لازم می آید که یا کلاً آنها را از میان ببرند یا کاملاً و بادقت آنها را از نو بنویسند.

معدالک، توتالیتر بیسم هیچ طرفی از موفقیت کامل نیست است جامعه ما هنوز در مجموعه خود لیبرال است. آری، برای اجرای تکلم آزاد، باید بامشکلات اقتصادی و یک قسمت بزرگ از افکار عمومی جنگید، باینحال، هنوز در مجموعه خود لیبرال است. آری، برای اجرای تکلم آزاد، باید بامشکلات اقتصادی و یک قسمت بزرگ از افکار عمومی جنگید باینحال، هنوز آنطور نیست که مبارزه با پلیس های مخفی هم لازم باشد انسان میتواند، بشرط اینکه ملاحظه کارانه عمل کند، تقریباً هر چه می خواهد بگوید یا چاپ کند. اما آنچه باعث نگرانی است - همانطور که

من در ابتدای این مقاله گفتم - اینست که آزادی از طرف کسانی تهدید شده است که مخصوصاً خود آنها و وظیفه دار دفاع از آنهاند. عامه مردم تصمیمی له یا علیه نمیگیرند، آنها نه می خواهند ملحد را شکنجه دهند و نه با دفاع از او بد بینند. آنها برای پذیرفتن آنچه محط نظر توتالیتر است در عین حال خیلی هوشمند و خیلی احمقند؛ حمله مستقیم و آگاهانه علیه فضیلت روشن فکری از طرف خود روشنفکران بعمل میآید.

ممکن است، اگر قشر روشنفکر روسوفیل در برابر يك افسانه مخصوصی خم نشده بود، در برابر یکی دیگر از همان نوع خم شود. اما بالاخره افسانه روس وجود دارد و فسادى که بر میانگیزد عفونت بار است و قتی انسان مردان تربیت شده ای را میبیند که در برابر فشار و شکنجه بی اعتنا باقی میمانند، بخود میگوید باید بشرمی یا نزدیک بینی آنها را تحقیر کرد. دانشمندان زیادی هستند که اتحاد شوروی را بدون تشخیص، تحسین میکنند و در نظر آنها، از بین رفتن آزادی همینقدر که با قلم و رو مخصوص فعالیت آنها تماس نیاید، هیچگونه اهمیتی ندارد. «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» يك کشور پهناور و فوق العاده وسیعی است که احتیاج زیادی بکارکنان علمی دارد و در نتیجه خود را نسبت به آنها سخی جلوه میدهد. تازمانی که دانشمندان بمناطق حساسی نظیر روانشناسی برخوردارند، دارای قیافه های ممتازی هستند اینهم حقیقت دارد که سخاوتمندانه به فاحشه های ادبیات مانند ایلیا آرنبورک و الکسی تولستوی پاداش داده میشود، اما تنها چیزی که نویسنده آنرا چنانکه واقعا هست گرانبها میداند یعنی، آزادی بیان، برای آنها منع شده است بین دانشمندان انگلیسی که از امکاناتی که اتحاد شوروی به همکاران آنها عرضه کرده است، بوجد و شوق میآیند بعضی ها استعداد درک این نظر را دارند اما عکس العمل آنها ظاهراً بدینقرار است:

«نویسنده را در روسیه شکنجه میدهند؟ و بعد؟ - من که نویسنده نیستم.» آنها نمیفهمند که هر لطمه ای به آزادی فکر و درک واقعیت عینی وارد آید، تمام قلمرو اندیشه را تهدید میکند.

فعلاً، حکومت توتالیتر دانشمندانرا تحمل مینماید برای اینکه باو احتیاج دارد. چنانکه نازیسم نسبتاً با دانشمندان بااستثناء یهودیان خوب رفتار کرد و جامعه علمی آلمان هیچگونه مقاومتی در برابر هیتلر نکرد بخاطر همین نکته مورد نظر حتی مستبدترین پیشوایان باید واقعیت مادی را به

حساب بگذارند : اول برای آنکه عادت به آزادی فکری پا بر جاست بعد برای اینکه باید جنک را تدارک دید و اینکه در ترسیم يك طرح هوایما حساب دود و تا چهار تا صادق است. تاحدی که باید واقعیت مادی را به حساب آورد دانشمند بکار خود باقی خواهد ماند و خواهد توانست از حد اقل آزادی متمتع شود .

بیداری خیلی دیر خواهد رسید ؛ زمانی که دولت توتالیتر روی پایه های خود محکم خواهد شد . در این فاصله اگر دانشمند بخواهد شرافت علم را حفظ کند ، وظیفه دارد که بین خود و همکاران نویسنده خویش يك مسئولیت مشترك قطعی بوجود آورد ، نه اجبار روشنفکران را بسکوت یا خودکشی و نه نوولهایی را که بطور سیستماتیک قلب سازی شده است بایی اعتنائی تلقی نماید .

اما سر نوشت ذخیره شده برای علوم طبیعی یا برای هنرها هر چه باشد ، این مسلم است که - همچنان که من در این مقاله با ثبات آن کوشیده ام - مرک آزادی ، مرک ادبیات را اعلام میکند . نه تنها ادبیات در کشورهای مرک دارای بنای توتالیتر است ، محکوم میباشد بلکه نویسنده ای هم که فلسفه توتالیتر را بپذیرد و شکنجه ها و دروغها را بیخشد ، خود را از نظر نویسنده بودن خراب کرده است . این قضیه غیر قابل انکار است . نه حملاتی که علیه « اندیوید والیسم » و « برج عاج » می شود نه وراجیهائی که بر طبق آنها « شخصیت حقیقی جز در یکی شدن با جامعه بدست نیاید » نمی تواند مانع این شود که يك روح فروخته شده . يك روح گمشده باشد . با محرومیت از اختیار ، خلاقیت ادبی غیر ممکن میگردد و حتی زبان هم خشک و استخوانی میشود .

اگر طبیعت فکری بشری یکروز بکلی تغییر کند ، شاید تفکیک خلاقیت ادبی از فضیلت روشنفکری عادت شود .

در حال حاضر ، ما میدانیم که تخیل - مانند بعضی از حیوانات وحشی - وقتی اسیر باشد بی نور خواهد بود . نویسنده یا روزنامه نگاری که این حقیقت را انکار کند - و تقریباً همه ستایشهائی که از اتحاد شوروی می شود این انکار ، یا خیال آنها در بر دارد آن نویسنده در عمل تخریب خاص خود را مشخص میسازد .

پایان

سیاست مثبت

موضوع جالب توجه این مقاله که آقای ارسلان خلعتبری عنوان کرده اند بی بحث گذارده میشود. ما انتظار داریم که صاحب نظران در این باره بحث بکنند. ما هم نظر مشروح خود را در شماره های آینده بیان خواهیم کرد، ولی بعنوان مقدمه اجمالاً توضیح می دهیم که البته سیاست جهانی امروز با پنجاه سال پیش خیلی فرق دارد و در جهان حاضر کمک فنی و دادن قرضه بکشورهایی که از لحاظ صنعتی عقب مانده اند با شرایطی خیلی مساعدتر از گذشته امکان پذیر است. کشورهایی که دارای دولتهای واقماً ملی و مستقل میباشند گرچه ضعیف و کوچک باشند میتوانند بدون از دست دادن استقلال خود همکاری سیاسی و اقتصادی با دولتهای بزرگ داشته باشند اما معذالک نباید تصور کرد که دوران سیاست استعماری سپری شده است و همچنین بنظر ما اسلحه سیاست استعماری فقط سرنیزه و یا اعمال زور و قدرت آتش نیست بلکه بول خیلی مؤثرتر از شمشیر میتواند سیاست استعماری را پیش ببرد. کشورهایی که باستقلال سیاسی خود علاقه دارند باید استقلال اقتصادی خود را نیز حفظ کنند و با کمال مراقبت سعی کنند که تابعی، دنباله روی از سیاست اقتصادی دول نیرومند نگردند، البته موقعیت جغرافیائی و جهانی ایران نوعی است که میتواند با داشتن سیاستمداران با شخصیت و سیاست ملی از آن فرصت استفاده کند ولی اگر این جرأت و اراده از ملت و زمامداران بروز نکند این موقعیت جهانی عوض اینکه باعث خوشبختی و حفظ استقلال ما شود موجب بدبختی و از دست رفتن نسبی استقلال سیاسی و اقتصادی میگردد.

همانطور که در مقدمه اشاره شد ما انتظار داریم که بحث در اطراف این موضوع از جانب صاحب نظران استقبال گردد، و این مجله برای انتشار آزادانه عقاید مختلف آماده است.

نبرد زندگی

امروز در هیچ مملکتی کسی نمیتواند منکر شود که سیاست خارجی در مقدرات کشورها موثر است. دول بزرگ سعی میکنند بنحوی توجه ممالک کوچک و ضعیف دنیا را بخود جلب و از مجموع قوای آن ممالک استفاده

نمایند یعنی آنها را نسبت بمسائل اقتصادی و سایر مسائل علاقمند سازند و از آن علاقه بهره‌مند شوند تا سیس انجمن‌های فرهنگی و انجمن‌های روابط دوستانه و غیره بهمین منظور است زیرا وقتی کسی بفرهنگ مملکت دیگری آشنا شد کم کم با خواندن کتب و مجلات آن مملکت به اقتصاد آن مملکت هم علاقمند می‌شود و بزرگ کشور بزرگ از مجموع این نوع علائق میتواند برای اقتصاد و تجارت و امور دیگر خود استفاده کند. و الا معلوم است دنیا عوض شده و دیگر تأسیس مدرسه و انجمنهای فرهنگی برای آن نیست که کشوری، کشور دیگر را مستعمره خود سازد.

امروز هیچ کشوری جز بقوه سر نیزه نمیتواند کشور دیگری را مستعمره خود سازد و خوشبختانه تشکیلاتی در دنیا وجود دارد که مانع این عمل است اگر کشوری بخواهد بکشور دیگری تجاوز کند بر خلاف دنیای پنجاه سال پیش که نسبت باین مسائل بی‌اعتنا بود امروز تمام دنیا بجنبش درمیآید زیرا بین ممالک بزرگ این مسئله حل شده است که نفع دنیا اقضا میکند از تجاوز کشوری بکشور دیگری جلوگیری شود.

ما بعد از جنگ دیدیم که کشورهای مستعمره از صورت مستعمره بودن بیرون آمدند، بنا بر این دیگر مستعمره کردن آن حقیقت و معنای سابق را ندارد اگر ممالک بزرگ میتوانند همان وضع سابق را داشته باشند آنرا از دست نمیدادند و حال که از دست داده‌اند این خود دلیل است که نمیتوانند مملکتی را مستعمره خود قرار دهند.

بنابر این بین سیاستی که امروز ممالک کوچک باید اتخاذ کنند با سیاست گذشته باید تفاوت موجود باشد همانطور که در دنیای امروز با دنیای سی سال قبل تفاوت موجود است و سیاست امروز باید منطبق با وضع کنونی دنیا باشد هر مملکتی اگر بخواهد سیاست خود را بر اساس چهل سال پیش قرار دهد نمیتواند با دنیا جلو برود، هر سیاستی برای زمان معینی است وقتی آن زمان گذشت دیگر نمیتوان آن سیاست را حفظ نمود با تغییر زمان باید سیاست هم تغییر کند.

یکزمان دول بزرگ سیاست استعماری داشتند در ایران این سیاست بخوبی مشهود بود ایران میخواست راه آهن بکشد دول بزرگ مخالف بودند، میخواست قشون خود را اصلاح کند، مخالفت میکردند، کارخانه قند سازی وارد میکردیم کاری می‌کردند که از کار بیفتد، مستشار برای اصلاح امور مالی می‌آوردیم نمی‌گذاشتند و با اشکال تراشی میکردند تا سیس

کارخانه را مانع می‌شدند تا بتوانند مصنوعات خود را بفروش برسانند می‌خواستند همیشه ممالک کوچک بی‌پول و محتاج باشند تا خودشان پول به آنها قرض بدهند. و در مقابل پول، ادارات مالی حساس از قبیل گمرک و غیره را در اختیار خود داشته باشند.

اما دنیای امروز دیگر محسوس است که تغییر یافته و بممالک کوچک و ضعیف کمک میشود که بتوانند کارخانه تاسیس کنند، راه بسازند، بهداشت مردم بهتر شود، فرهنگ مردم ترقی کند، وضع اقتصادی بهتر شود سطح زندگی ترقی کند، کشاورزی ترقی کند، فعالیت های تولیدی زیاد شود، اینها تماماً مسائلی است که نشان میدهد دنیا بیک مرحله جدیدی داخل شده و بنابراین ممالکی که میخواهند در این دنیا بامالک دیگر دارای روابط باشند یا خود را حفظ و با اوضاع داخلی خود را اصلاح کنند باید دنیای امروز با سیاستی تازه روبرو شوند والا اتخاذ و تعقیب سیاست چهل سال پیش بنتیجه نمیرسد و هیچ مملکتی نمیتواند بدون منطبق ساختن وضع خود با وضع دنیا، در دنیای امروز استفاده برای اصلاح امور خود کند. من باب مثال باید وضع سیاسی چند سال اخیر ایران را در نظر گرفت. ملت ایران برای ملی شدن صنعت نفت مقاومتی بسیار شایسته نمود و از آن مقاومت نتیجه گرفت اما بعد از موفقیت در مسئله ملی شدن میبایستی دولت وقت سیاستی اتخاذ کرده باشد که با سیاست دنیا منطبق باشد یعنی از وضع موجود دنیا همانطور که در مورد ملی شدن نفت استفاده نمود برای مرحله بعدی هم استفاده کند و اگر دولت وقت سیاست مثبت جدیدی بجای سیاست منفی اتخاذ و دنبال مینمود مسئله نفت را نمیتوانست در همان اوائل امر حل کند و در این سه سالی که مسئله حل نشده باقی ماند ما میتوانستیم در زمان دولت سابق بر نامه های خوب اقتصادی در مملکت اجرا کنیم ولی ما سه سال فرصت خوب و مناسبی را از دست دادیم.

اکنون هم ایران دارای موقعیت خاصی است با سیاست منفی چهل سال پیش نمیتوان با وضع دنیا مواجه شد بلکه باید با سیاست مثبت جدیدی با وضع دنیا روبرو گردید و در این سیاست مثبت جدید باید عاقلانه و از روی تدبیر و با شهامت و استقامت عمل نمود والا حصاری بدور خود بستن و با محتاج بودن دنیا از دنیا دوری و کناری کردن و استفاده نکردن از آنچه دنیا در دسترس ما قرار میدهد فرصت از دست دادن است و خدمت بمملکت آن است که از وضع موجود دنیا با حفظ مصلحت و منفعت ایران استفاده نمود.

اردو گاه سوم و مسائل جهانی

میخواهند فرق زیادی بین وسیله اعمال زور و وسیله اعمال قراردادهای اجتماعی بگذارند، ولی نتیجه هر دو یکی و تسلیم شدن عقل است، فقط از لحاظ تبلیغات فرق میکنند.

در چنین وضعی باید سوسیالیسم با صدای قوی و ایدئولوژی مشخص صحبت کند، در غیر این صورت اردو گاههای اتلانتیک و شوروی آنرا در همه جا با غوغا خفه خواهند کرد. صدای از روی سلطه، باید صدای توده‌ای و استقلال از دو بلوک باشد.

بنابراین مستقل بودن از این دو بلوک مایه ضروری برای هر نیروی است که برای حق و قانون جهانی کوشش میکند. چنین نیروی مستقلی در موقعیتهای مختلف بنام نیروی سوم سوسیالیسم شناخته شده است. بعضی از حکومتها و نیروهای غیر سوسیالیست نیز در مراحل از زمان سیاست خارجی مستقلی اتخاذ کرده‌اند. استقلال از دو بلوک مانند وضع بیطرفی میان آندو عبارات مختلفی تعبیر میشود این بلوک مستقل یا بیطرف غالباً میتواند هر موضوع را مطابق ارزش آن قضاوت کند بدون اینکه سوابق ذهنی اردو گاههای تصمیم گیرنده را مورد توجه قرار دهد و یا یکی از آنها به پیوندد.

این طرز تلقی از لحاظ مبنی خیلی خوبست، ولی در عمل کاری انجام نمیدهد. بسیاری از این جریانات در سالهای اخیر موضوع پیوسته و ثابت شده است که بهدائی آنها از کمپلکس قدرت موجود غیر ممکنست: اکنون جریانات یونان، آلمان، ایران، کشمیر، حیدرآباد، فلسطین، و چین نشان میدهند که اتخاذ روش مستقل بدون داشتن اتکاء باین دو سیستم بزرگ که دنیا را تحت انطباط خود در آورده‌اند تاچه اندازه مشکل است. تا رو بود هر جریان مشخص بنحوی با کمپلکس قدرت اتلانتیک و سویت بافته شده که استقلال جز در موردیکه صحیحاً درک شود، معنی سستی یا بی اثری میدهد؟

مسئله کرده که تا این اندازه ساده بنظر میرسد، با مسائل بفرنجی در مقابل ما قد علم میکنند. ظاهر آن، موضوع ساده تجاوز کره شمالی بکره جنوبی

است از تمام پیشنهاداتی که از طرف کره جنوبی در باره حملات مرزی میشود، باسانی ممکنست صرف نظر شود. اما بعداً امریکه فوق العاده مورد احتیاجست و وحدت کره و اختیار دادن بمردم آنجاست که زندگی کاملی برای خود ترتیب دهند. اگر چنانچه کره شمالی تمام فعالیتهای ملل متحد را در تأمین وحدت کره و اعطاء حکومتی مبتنی برانتخابات آزاد خنثی کند، بنظر میرسد که مسئله کره شمالی قطعاً تیره خواهد ماند.

اما بمحض اینکه بخاطر میآورم که روسها در دسامبر ۱۹۴۸ و آمریکاها در ژوئیه ۱۲۴۹ از کره شمالی خارج شدند، و اینکه اهالی کره شمالی قادر بودند خود را بشکل یک دستگاه نظامی درآورند که اهالی کره جنوبی حریف آنها نباشند بنظر میرسد که صورت مسئله تغییر کرده است. آزمایش مورد قبول عمومی برای تعیین مؤثر بودن و قدرت یک سیستم کیفیت دستگاه نظامی آنست. چرا سیستم شوروی میتواند روح تحرك بزرگتر و جسارت و پیوستگی (اقلاً بین مردم غیر سفید پوست) بدهد.

اُنها دلیل انکار بیرحمی و فقدان اخلاق در سیستم شوروی نیست. ممکنست که بلوک شوروی حاضر باشد تا آخرین فرد کره ای بچنگد، رای اینکه عضویت چین سرخ را در سازمان ملل متحد بدست آورد، همانطور که ممکنست روزی تا آخرین فرد چینی چنگ کند. برای اینکه امنیت میهن کارگران را تأمین نماید.

پنا بر این بحث نانونی در باره اینکه آمریکا با عجله و چند ساعت قبل از تصویب سازمان ملل متحد بدان عمل کرد، بی معنی است، اگر آمریکا تأمل کرده بود. شاید عمل بعدی او مبیایستی جدی تر باشد. فقط آنهاست که در مسئله کره درجهت شوروی قرار دارند، میتوانند چنین انتقادی را مجاز دانند.

چنگ کره فعلاً منجر باین شده که بسیاری از کشورها در چنگ پیچیده شوند، فرانسه در هندوچین، و ژنرال ایسموچیانکاچک در فرمز تقویت کرد. اگر شورویها هم در همین راهیکه فعلاً آمریکا میرود قدم بگذارند چنگ جهانی حتماً شروع خواهد شد. حمایت از کره جنوبی و از عمل سازمان ملل متحد منطقاً منجر باین میشود که در جنب سازمان ملل متحد در چنگ جهانی پیچیده شد.

حمله و هجوم محققاً بد است، اما در دنیائیکه فقر و ظلم شایعست، و بین مردم بطور مصنوعی شکاف ایجاد شده و بلوک اتلانتیک در طول و عرض دیا دست دارد تعریف صحیح حمله و هجوم چیست؟ هر کس حالت حاضر دنیا را واژگون کند، از لحاظ حقوق بین المللی متجاوز است همانطور که هر کس حالت کنونی را در داخله کشوری واژگون سازد، یک راهزن تلقی میشود. وضع دنیا طوری است که هر قضیه ای اتفاق بیفتد برای سیستم اتلانتیک اهمیتی ندارد، چونکه سیستم مزبور از لحاظ قانونی متجاوز نخواهد بود.

باسانی میتوان باروش انتخاباتی و کنفرانسی که آنها بعنوان در مان بیهودتیهای داخلی و بین المللی پیشنهاد میکنند، مخالفت کرد. در حقیقت هیچیک از این

درمان‌ها کافی نیستند، فقط در جائیکه عدم اطلاع و بازی با جهالت مردم را در ضمن این درمانها بکار نمیبرند (اقلا در کشورهای تازه که مردم از لحاظ سیاسی با اطلاع هستند) شانس موفقیت مختصر موجود است.

آیا غرض اینستکه دنیا و جریانات آن با اندازه‌ای بدهستند که قضاوت را غیر ممکن میسازد؟ در این سؤال نیروی بزرگ وجود دارد. هر کسی میدانند که برای پیدا کردن جواب صحیح در علم یا فلسفه سؤال باید بطور صحیح طرح شود. سؤالی که بطرز غلط مطرح شده باشد، با سکوت روبرو میگردد. در سیاستهای بین-المللی هم موضوع کاملاً همینطور است. اگر سیستمهای شوروی و آنلاتیک مجازند که - الات غلط بپرسند، جواب آنها غالباً سکوت خواهد بود.

عقب ماندن کلی اردوی سوم اینستکه استقلال آن در مقابل دو بلوک متمایز، بی اثر و غیر مؤثر است این اردوگاه سعی میکند که پس از مرحله بحرانی در وضع بین‌المللی مداخله کند. در حالیکه بحران عملاً بعداعلای خود میرسد اردوی سوم عاملی که در جریان امور باشد نیست، و فقط وقتی در روی صحنه ظاهر میشود که اتفاقات بسر رسیده است.

پس از اینکه بازی عملاً شروع شد اردوی سوم سعی میکند که نقش سرحکم یا داد س را برعهده بگیرد. در اتفاقات بین‌المللی اردوی سوم نباید بکنفر سر حکم باشد بلکه باید یکفرد شرکت کننده باشد، زیرا این اردو هرگز قدرت پیدا نمیکند، در باره جریانات قضاوت کند، مگر اینکه در بعد کمال رسانیدن آنها سهمی داشته باشد. قبل از اینکه بتوان با سخای صحیح داد، اردوی سوم بساید

بدوآ سؤالات صحیحی را که احتیاج پاسخ دارند، بوجود آورد.
امروز بلوک بیطرف فقط استقلال بی اثر و بی حرکت دارد این بلوک باید بطور خلاصه مستقل گردد. ادعای این بلوک برای قضاوت در باره هر جریانی بعلت واجد بودن صلاحیت همیشه تو خالی خواهد بود، مگر اینکه یاد بگیرد که جزئی از خود را در جریانی که بوجود میآید بگذارد، تصویر ناری از این موضوع در مداخله هند در مسئله آندونزی ملاحظه شد. شاید همکاری وزیر امور خارجه هند و رئیس جمهور و نخست وزیر آندونزی در کنفرانس ضد امپریالیستی ۱۹۲۹ پس از بیست سال عامل صمیمیت بین هند و آندونزی شده باشد. اگر همکاری زود-گذر بتواند نتایج وسیعی تحصیل کند، اقدام مثبت که نوعاً مداوم باشد چه چیزها که بوجود می‌آورد، این توحید مساعی کشورها و مردم یا ملتها و یا قسمتهای از آنان آنها را بوحدت ناشی از عواطف غیر قابل شکست سوق خواهد داد.

بیطرفی مبتنی بر خود خواهی ملی و بلا تأثیر در انتظار وقایع بودن با نظردنیائی متناقض است. دور نگهداشتن مملکت خود را از جنگ، با دورنگهداشتن جنگ از دنیا کاملاً فرق دارد. اولی بیطرفی بلا اراده یا بی انسری است که از خود خواهی ملی بوجود میآید در حالیکه دومی بیطرفی مثبت یا فعال منتج از یک نظردنیائی است.

بس آيا اين نظر جهانی جوابی برای پیش آمدهای کره ندارد؟ جواب اول آن انتقاد شدید از خود خواهد بود. اینکه اردوی سوم زمینه مساعدی برای سیستم های آنلاتیک و شوروی فراهم کرده که بعد در باره آن قضاوت کند، دلیل بر اینست که بیک سؤال غلط پاسخ داده است. کاریکه اردوی سوم در مرحله اخیر می تواند انجام دهد اینست که اعاده سرحد مدار ۳۸ درجه را بخواهد و برای متار که جنک و میانجیگری کوشش کند (همینطور هم کرد - مترجم) اینکه او بتواند اعاده وضع گذشته را عملی سازد بانه امر دیگری است. آن کار باید بر عهده دولت های آنلاتیک و اگذار شود. آنها در تکامل این بحران سهم هستند و خود آنها میتوانند بنهایی بآن رسیدگی نمایند. قبول اینکه آنها بدون حمایت بلوک بیطرف اقدام نمیکند بیهی است قدرت مرکب آنها را و ادار به اقدام میکنند. تشکیل دهندگان طبیعی اردو گاه سوم که ها هستند؟ سوسیالیست ها، ملل تازه آزاد شده نهضت های ضد امپریالیستی و تمام لیبرالها تاحدی که آنها طالب ترقی و سلطه دنیائی میباشد، اردو گاه سوم از لحاظ جمعیت تعدادش از دو بلوک دیگر خیلی زیادتر است، ولی هنوز آنقدرها جاذبه یا تمرکز ندارد که بتواند قدرت اعضاء خودش را نشان بدهد. جزئی از این ضعف معلول درک نکردن آن چیزی است که اردوی سوم عبارت از آنست (خود را شناخته است - مترجم)

اردو گاه بمعنی بین المللی امروز آن تشکیل میشود از بیک بلوک و بک نیرو. بیک بلوک از حکومتها و بیک نیرو بعضی از ملل از لحاظ ایدئولوژیکی کاملاً متعلق بنیروی سوم هستند ولی وضع نظامی امروزشان آنها را و ادار میکنند که با بلوک آنلاتیک عمل کنند. از این قبیلند سوسیالیستهای اروپای غربی. توجه باین حقیقت تا حدودی فهم اختلافات داخلی اردوی سوم را تسهیل میکند.

بلوک سوم حکومتها، هنوز مسئله بسیار سست و بی شکلی است. کشور های تازه آسیا و شاید کشورهای آمریکای جنوبی طبیعتاً متعلق باین بلوک هستند. اما این ناسیونالیسم تازه آزاد شده پس از اینکه بصورت کشورهایانی بعرضه ظهور رسید بوادی تاریک بطالت فرو رفت. آنها برای خلق خود نه خوشحالی آوردند نه امید آنها عقیده تازه ای برای آزادی و سعادت بشر بنانکردند. حتی روشهای قدیم آزادی در تقسیم اراضی بطور تساوی یا طرح ریزی برنامه های صنعتی را بکار نبردند. سستی داخلی بعضی آنها در مسائل خارجی کمک میکند. بعلمت نداشتن قدرت صنعتی حتی علاقمندی بمقایدرام فاقند جزء اعظم این تقصیر بسوسیالیست های آسیائی، بخصوص سوسیالیست های هندی است که اجازه دادند ملیت های آنها در وادیهای بیکران سستی و بی اثری وارد شوند.

بزرگترین خطاهای حکومت هند غفلت از توسعه و پیوستگی اردوی سوم بطرز شایسته ای میباشد. تنها این دولت میتواند موضوع تجدید ساختمان اقتصادی تمام ملل و ایجاد عدالت اقتصادی بین آنان و ایجاد حکومت جهانی و آزادی و عدالت را موضوع روز قرار دهد. بعد قدرت دیکته کردن متار که جنک بین دو بلوک بوجود میآید.

اختلافات داخلی اردوی سوم مثل اختلافات هندوپاکستان، مصر و اسرائیل آنرا فلج میکند. در مورد این اختلافات بیشتر تقصیر متوجه سیستم آتلانتیک است و ادامه آن هم بنظر اوست که میدانند شاید ماندگاری هند در امپراتوری بریتانیا و حمایت او از عمل آرمیکادر کرده شروط بتایل او در بهطرف ساختن سیستم آتلانتیک نسبت بپاکستان نباشود.

یک سیاست خارجی نیرومند میکنند این اختلافات را از میان بردارد. هندوستان باید حاضر باشد که سرحدات پاکستان را تضمین کند و در مقابل تضمین امنیت آنها و علاوه بر آن با اتخاذ سیاست اردوگاه سوم را بمعنی اینکه « تجاوز بحقوق یکی بمنزله تجاوز بحقوق همه است » را تقاضا کند. همینطور فقدان عدالت اجتماعی در برنامه های داخلی، هندوستانرا در روابط مودت آمیز با مردم پاکستان ضعیف کرده است.

اردوگاه سوم در آسیای غربی و افریقای شرقی نیز بعلمت وجود اختلاف داخلی یعنی اختلاف اسرائیل و عرب فلج شده است. من سعی کردم ملاقاتی بین **بن گورین** نخست وزیر اسرائیل و رهبران اتحادیه عرب ترتیب دهم نخست وزیر اسرائیل بن گفت که برای ملاقات پیشوایان عرب حاضر است بهمه جا مسافرت کند. گمان میکردم که تضمین سرحدات میتواند مؤثر باشد و نیز میدانستم که درباره مسئله آوارگان عرب فلسطین نمیتوان بدون اشکال تصمیمی اتخاذ کرد. بهر صورت خوبست اسرائیل برای اعراب **نازارت** و سایر نقاط نه فقط از لحاظ تشریفاتی بلکه واقفاً و از لحاظ حقوق مدنی تساوی قائل شود. یعنی با آنها مطابق همان مزایای قانونی موجود که بیهودیان خودش داده است رفتار کند. من نتوانستم بفهمم که چرا درباره اقامت دسته جمعی اعراب و یهود در آبادیها نمیتوان شروع بکار کرد در اینموقع در مصر انتخابات شروع شده بود و نخست وزیر باهوشی مانند نجاس پاشا داشت. در شش ماه قبل که من با او صحبت میکردم بنظر نرسید که نسبت بامکانات اردوی سوم خیلی امیدوار باشد. اگر به بیند که هندوستان خط مشی مستقلی اتخاذ کرد، ممکنست عقیده خود را تغییر دهد. بهرحال ملاقات نجاس پاشا و عزام پاش از یکطرف و مستر بن گورین از طرف دیگر مفید فایده است. اگر چه تواند از وقوع جنگ دیگری میان مصر و اسرائیل جلوگیری کند. اینکه چند جنگ بوقوع پیوندد مهم نیست، بالاخره قراری باید گذارده شود و این ملاقاتها همیشه مفید فایده هستند.

روزی بین اسرائیل و دنیای عرب از لحاظ تشکیل فدراسیون نزدیکی هائی بوجود خواهد آمد. چنانچه کشوری تا آخرین نفر میچنگد، آن کشور مسلماً کشور اسرائیل خواهد بود. هنگامیکه بیک یهودی جوان و جدی گفتم که یک یادو میلیون یهودی در مقابل هشاد میلیون دشمن عرب امید موفقیت ندارد و بالاخره اعراب هم روزی مثل یهودیها مجهز با بزار جنگی میشوند با جواب ساکت و آرام خود مرا ترسانند و گفت ملتش جانی ندارد که بآنجا برود. خیلی مهم است که در این کشور تمام دخترها مسلسلچی هستند، هر فرد جوانی را که من میدیدم

اتویوگرافی مهاتما گاندی را خوانده بود. اسرائیل کشور آسیائی است، وسائل وهوش و ذکاوت باندازه‌ای فراوان دارد که هیچ کشوری بآن اندازه ندارد. اشکال جدید زندگی مخصوصاً کشاورزی رامورد تجربه قرار داده است سراسر آسیا حتی اعراب از دعوت اسرائیل بهمکاری برای صلح و تجدید بنای جهان مستفیض خواهند شد. حکومت هند نباید در موافقت باشناسائی اسرائیل تأخیر کند. همین اظهار را بحکومت مصر هم میکنم. احتیاجی نیست که اضافه کنم در مصر بیشتر حس میکردم که در وطن خود هستم، تا اسرائیل، زیرا کرد و خاک و جنجال وعدم انضباط قاهره درست مثل کانپور است و این خویشاوندی مشترک در بدبختی و امید و شاید بعضی از خصوصیات فرهنگی ما را یکدیگر نزدیک میکند قبل از اینکه وقت بگذرد، ملیتهای تازه آزاد شده باید سهمی برای خود قائل شوند.

چرا از این باوجود ضربت سختی که در جنگ اخیر خورد باز هم رهبر مادی آسیاست؛ انضباطی که مردم آنجا از طریق اجتماع میلیتاریستی و کابینالیستی بدست آورده اند، در آن کشور باقی مانده است اما انتظار اینکه هندوستان با مصر آن روش را تعقیب کنند خیلی دیر است. این ملتها دیسیپلین را فقط از اجتماع سوسیالیستی و ایجاد نسای حقوق با تخریب فئودالیسم و کابینالیسم، تقسیم مجدد اراضی، عدم تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی، تحکیم مبانی کشوری یعنی توجه به آحاد کوچک صنعتی و اختراعات، کار داوطلبانه و روح مقاومت صلحجویانه و مبارزه برای حقوق جهان میتوانند بدست آورند. اینکه تاجه اندازه مردم ژاپن در این کار شرکت کند امروز قابل ملاحظه است، آنها امروز از روی اضطراب باردوی آتلانتیک تعلق دارند. من تردید ندارم که آنها روحاً ببلوک سوم ملتها تعلق دارند گرچه پیوستن آنان ببلوک سوم حکومتها فعلاً امکان پذیر نمیباشد.

بعضی اینک اردوگام سوم شروع بتعقیب سیاستهای مثبت داشتن استحکام و ایمان در پیروان خود از بزرگ و کوچک، در همه زمینها بنماید، حقارتی که امروز از اردوی شوروی و اردوی آتلانتیک می بیند مبدل با احترام خواهد شد شورویها نیروی سوم رادروغ و ساختگی میدانند، و آتلانتیک آنرا اردوی ابلهان مینامد زیرا بنظر آنان اردوگام سوم در مقابل طاعون و بلا بیطرفی را توصیه میکنند هیچیک از آنها از این اردو اطمینانی ندارند و تصور میکنند که در موقع بحران بطرف آن یکی خواهند رفت.

جزئی از این اتهامات متوجه خود اردوگام سوم است زیرا عمل مثبت نمی کند و بچگاه بودن استقلال طلبی از دو بلوک بطور بلا اثر، این اردوگام را در موقعیت بی ثباتی قرار میدهد. در اینجا باید از يك فكر بچگانه دیگری بحث کنیم. بعضی از مردم می خواهند که بیطرفی نظامی را با ترجیح ایدئولوژیکی برای اردوی آتلانتیک یا اردوی شوروی جمع کنند.

اولین دفعه با این طرز تفکر، در اقلیت حزب سوسیالیست اسرائیل برخورد کردم که نسبت بشوروی تمایل ایدئولوژیکی داشت و کم کم همان تکامل را در

هند، ولی قدری خطرناکتر درک می‌کنم، زیرا حزب سوسیالیست با وجود داشتن سیاست بیطرفی در جریانات انتقادی دچار هیجان و احساس می‌شود. بعضی از افراد حزبی متمایل ببلوک آتلانتیک و برخی متمایل ببلوک شوروی هستند، اگر این افکار بچگانه برطرف شود، اردوی سوم موقعیت خود را درک می‌کند.

وقتیکه این عمل بوقوع به پیوندد، اردوی سوم شنوندگانی حتی در بلوک شوروی پیدا می‌کند. اینکه اردوی سوم شنونده‌ای در بلوک شوروی ندارد جای ملامتست و همین است که ارزش آن در ساختن صلح ناچیز است، آیا این موضوع مربوط باین حقیقت نیست که وجهه اردو گاه سوم با سوسیالیسم امروز بسختی قابل تشخیص است و صمیمی بودن این اردو گاه با اصول خود مورد شک و تردید است؟ بگذارید اردو گاه سوم وجهه خود را داشته باشد و سیمای محکم و درخشان اردوی سوم بعداً قادر خواهد بود که متارکه جنک را بدو بلوک متخاصم تحمیل کند. فرق بین میانجیگری در متارکه و تحمیل متارکه باید مورد توجه قرار گیرد.

کار مهم اردوی سوم بیشتر میانجیگری و استدلال و متقاعد کردن نیست بلکه کار مهمش اینستکه دقت و توجه طرف را جلب کند و متارکه جنک را بوسیله عمل مثبت از راه ضرورت بقبولاند.

ضعف اردوی سوم از لحاظ قدرت نظامی، غالباً تجسم متمرکزی از قدرت ایدئولوژیکی و اقتصادی است.

از لحاظ ایدئولوژیکی جزئی از سابقه نیروی سوم در هندوستان بوده است در اثناء شورش ۱۹۴۳ نهضت مقاومت اعلامیه‌ای بعنوان (اردوی سوم) منتشر کرده بود، در آن ثابت کرده بود نهضت آزادی هند جزئی از نهضت وسیع برای یک اصل جهانی است که نه مجرورانه متفقین جزء آن نیستند بخاطر می‌آورم که ایده و عبارت اردوی سوم راحتی قبل از آن تاریخ هم در سال ۱۹۳۹ که نائمه جنک جهانی دوم در شرف مشتعل شدن بود استعمال کردم بیشتر فولان پراسادورما میگفت که لئون بلوم عقیده داشت که او اولین کسی است که این اصطلاح را در سال ۱۹۴۶ بکار برده است. اما نونل مونیه که شاید مجرب ترین روزنامه نویس زمان خود بود بمن گفت که در سال ۱۹۳۲ او و همقطاراننش آن اصطلاح بکار میبردند. هر کس که برای اولین مرتبه این اصطلاح را بکار برده باشد، اعم از فرانسه و هند فقط تعبیری برای صمیمی‌ترین منقلب کننده قلب بشر درست کرده است. هنگامیکه در اروپا برعجز اردو گاه سوم اروپا تأسف می‌خوردم پاسخ دلچسپ مونیه بدین تعبیر بود «در اقیانوس جهان، فقط قطراتی هستیم اما طبیعت قطره، فرود آمدن است، کسی چه میداند، شاید روزی . . . آنچه را که اردوی سوم امروزه بیشتر بدان احتیاج دارد قدرت ایمان است. ایمان غیر قابل تزلزل و غیر قابل شکست نه قدرت نظامی، خواه جنک سوم جهانی باین زودپها شروع شود یا نشود، ایمان باین اردو گاه صلح و تجدید بنای جهان باید غیر قابل تزلزل باقی بماند.

بانو جیبیه فیوضات

از کتاب شرح حال آهنگسازان شهر

جیبینی وردی Giuseppe Verdi

بر اثر فتوحات ناپلئون دهکده لورونکول از توابع پیاسنزا واقع در ایالتا بتصرف فرانسویان درآمده بود از اینرو وقتیکه جیبینی وردی در تاریخ ۱۰ اکتبر سال ۱۸۱۳ بدنیا آمد، پدرش کارلو وردی دکاندار جوان دهکده ناچار شد شناسنامه او را بزبان فرانسه ثبت نماید. چندماه بعد که سپاهیان روس واطریش بایالت پیاسنزا حمله بردند و بجهت خصومت بانا پلئون سکنه آن ایالت را قتل عام کردند، عده ای از زنان دهکده لورونکول از بیم جان بکلیسا پناهنده شدند ولی سر بازان دشمن بکلیسا ریختند و آنانرا در حین دعا و زاری بقتل رساندند فقط یکی از زنان که با کودک شیرخوارش در برج ناقوس مخفی شده بود جان سلامت بدر برد و باین طریق جیبینی وردی زنده ماند تا نعمت دلکش و جاویدان خود را بدنیا عرضه بدارد



با این که پدر و مادر جیبینی هیچ سروکاری باموسیقی نداشتند این کودک خاموش و مرموز از طفولیت عاشق موسیقی بود و خوشترین اوقات وی ساعتی بود که روزهای یکشنبه به ارك کلیسا گوش میداد. در هفت - سالگی بخدمت کلیسا برگماشته شد و یکروز از شنیدن نغمات ارك چنان از خود بیخود گردید که فراموش کرد آب مقدس را بدست کشیش بدهد و آن مرد روحانی از شدت خشم و غضب او را کتک زد و از بالای پله بیابین پرت کرد و قتیکه پسرك مجروح و خون آلود بخانه رسید و پدر و مادرش سبب زخمی شدن او را پرسیدند، بسادگی گفت:

« من میخواهم موسیقی بیاموزم »

چندسال بعد کشیش مزبور دچار صاعقه شد و دهاتیهای ساده لوح و موهوم پرست که از بد رفتاری وی با جیبینی کوچولو خبر داشتند این فاجعه غم انگیز را انتقام الهی پنداشتند.



Verdi 1809 -- 1883

ولی خود جیسی رفتار خشن و ناجوانمردانه کشیش را بزودی فراموش کرد زیرا والدینش یک اسپینت (۱) کهنه برای او خریدند و جیسی باجد و جهد هر چه تمامتر نزد اربک زن دهکده به آموختن موسیقی پرداخت . یکروز هر چه کوشید نتوانست سیم مطلوب را بصداء در آورد و چنان بر آشفت که باچکش ساز را درهم شکست . از قصبه مجاور (بوستو) یکنفر را برای تعمیر اسپینت احضار کردند وی در برابر زحمت خود مزدی نگرفت و در عوض صفحه کاغذی در داخل اسپینت چسباند و روی آن چنین نوشت :

« من ، ستفن کاوالتی این ساز را تعمیر کردم و به جیسی وردی که به نواختن آن اشتیاق تام دارد ، تقدیم نمودم مشاهده علاقه و ستایشی که وردی بموسیقی دارد برای من بهترین اجر و پاداش است »

طولی نکشید که علاقه و ستایش جیسی بموسیقی معلومات او را بیایه ای رسانید که والدینش مجبور شدند او را برای تحصیل بشهر کوچک بوستو بفرستند . قصبه بوستو در مقایسه با دهکده لورونکول مرکز علم و هنر بشمار میآید و داری انجمن فیلامونیک و اربکستر (سازهای بادی) بود موسیقیدان دوازده ساله مانیز برای تحصیل موسیقی و کسب مال بدانجا روی آورد و در خانه کفاشی اطاقی بقیمت روزانه پنج سنت کرایه کرد . روزهای یکشنبه پیاده به لورونکول باز میگشت تا بازای سالی هشت دلار در کلیسا اربک بنوازد

این سفر بین لورونکول و بوستو همیشه لذتبخش نبود زیرا جیسی زمستان و تابستان در زیر باران یا آفتاب سوزان مجبور بود آنرا همراه پیاده ببیند . یکبار در شب عید نوئل گرفتار طوفان و کولاک شد و بخندقی افتاد و ساعتها بعد بکمک رهگذری توانست از آنجا بیرون بیاید .

اینطور زندگی سراسر کار و مشقت و بدون تفریح و سرگرمی جیسی را پسری محزون و مغموم بار آورد در واقع جیسی در طفولیت نیز طعم شادمانی و بیخیالی را نچشیده بود حتی غالباً مجبور بود با گرسنگی بسازد زندگی در عین حلاوت برای او ترانه ای غم افزا بود گوئی کسیکه در آینده میبایستی سازنده و بوجود آورنده آهنگهای محزون و رقت انگیز بشود از طفولیت در مدرسه رنج و اندوه دروس لازم را فرامیگرفت .

۱-Spinet آلت موسیقی شبیه به پیانو که در قرن ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ معمول و متداول بوده است .

خوشبختانه آنتونیو بارتزی که از بازرگانان معروف بود و کارلو-وردی اجناس دکان کوچک خود را از بنگاه عمده فروشی وی تهیه میکرد بجیسی کوچولو که واسطه خرید اجناس بود علاقمند شد و بسبب علاقه وافری که بموسیقی داشت حامی و مشوق جیسی گردید. آنتونیو فلوت و کلارینت میزد و رئیس انجمن فیلامونیک بود.

وردی کوچولو با کمال میل و رضایت شاگردی سنور آنتونیو را پذیرفت و علاوه بر رسیدگی بامور بازرگانی ارباب، کارهای انجمن موسیقی را نیز انجام میداد و رونوشت قطعات موزیک را برای اعضاء انجمن تهیه می کرد. آنتونیو نیز در مقابل، در خانه خود باو منزل داده و برایش معلم موسیقی ولان آورده بود.

جیسی دلباخته مارگریتا دختر بارتزی شد. بارتزی برای آنها یک پیانو خرید و این دو باتفاق پیانو می زدند و بازدواج خود میاندیشیدند. ازدواجی که چنانچه خواهیم دید متضمن بالاترین سعادت و شادکامی و در عین حال عمیق ترین غم و اندوه زندگی وردی بود.

ولی هنوز موقع ازدواج وردی نبود و بعلاوه تازه بتحصیل موسیقی شروع کرده بود یک بنگاه خیریه حاضر شد سالیانه مبلغ ۶۰ دلار بعنوان هزینه تحصیل باو بپردازد و بارتزی نیز مبلغی براین وجه افزود و وردی بمیلان رفت تا برای امتحان ورودی کنسرواتوار آماده شود.

وردی در این امتحان موفق نشد ولی ممتحنین در اینخصوص مستوجب توبیخ و ملامت نیستند زیرا برای رد شدن وردی دودلیل قانونی موجود بود، بموجب شرایط امتحان ورودی، سن داوطلبان بایستی کمتر از چهارده میبوده و در نواختن پیانو مهارت میداشتند ولی داوطلب هیجده ساله مسالیاقت فوق العاده ای از خود نشان نداد با اینهمه ممتحنین باستعداد وی در موسیقی پی بردند و عدم مهارت او را ناشی از بی کفایتی معلمینش دانستند و آهنگسازی بنام لاوینیارا بتعلیم وی برگماشتند.

این عدم موفقیت بنفع وردی تمام شد زیرا لاوینیارا رگستر تماشاخانه اسکالا، سنخ میزد و بوسیله وی وردی باموسیقی اپرا که استعداد سرشاری برای آن داشت؛ آشنا شد و بجای طی طریق در شاهراه تعلیمات مدرسه عالی از راههای فرعی بسر منزل آهنگسازی رسید و بتائید الهی شکست وی بموفقیت نهائی منجر گردید.

وردی بعد از اینکه دو سال بالا وینیا کار کرد کم کم شهرتی به دست رساند. رهبر ارکستر انجمن فیلاو مونیخ، میلان در نظر داشت قطعه «آفرینش» (۱) هایدن را اجرا کند ولی در آخرین لحظه نسبت بموقفیت خود تردید حاصل کرد و بیپانه اینکه خوانندگان اپرا بعد کافی تمرین ندارند از رهبری ارکستر استنکاف ورزید و وردی را بجای خود گماشت و وردی پیشنهاد او را پذیرفت و برخلاف انتظار يك شکست قطعی را بتوفیق کامل مبدل نمود.

در نتیجه این کامیابی، رهبر انجمن موسیقی بوردی پیشنهاد کرد اپرائی بسازد و کتاب اشعار اپرای «اوبرتو کنت دوسان بونیفاسیو» را برای او فرستاد بجا قبول این پیشنهاد موزیسین جوان لورونکول مرحله نوینی را در زندگی آغاز کرد که بیش از شصت سال دوام یافت.

ولی وردی قبل از شروع بکار به بوستو بازگشت و بادل داده ایسام طفولیت یعنی مارگریتا بارتزی ازدواج کرد. دو سال بعد که بمیلان بازگشت صاحب زنی زیبا و یک پسر و یک دختر قشنگ شده و اپرای او برتورا تکمیل نموده بود.



اپرای او برتو در بایئیز سال ۱۸۳۹ در تماشاخانه اسکالا به معرض نمایش گذاشته شد و موفقیت آن هر چند بقول خود وردی فوق العاده نبود؛ همینقدر باعث شد که بوی پیشنهاد شود که دو اپرای دیگر بسازد.

موضوع اپرائی که میبایستی بعد از او برتو بسازد، جدی بود و وردی تازه بساختن آن شروع کرده بود که مرلی مدیر تماشاخانه اسکالا تغییر رای داد زیرا وضع مالی تماشاخانه ایجاب میکرد که برای جلب تماشاچی اپرائی مضحک نمایش داده شود باینجهت مدیر تماشاخانه کتاب اشعار «سلطنت یکروزه» را برای وردی فرستاد و بیغام داد که آنرا بمضحک ترین صورت بسازد.

متأسفانه در آن موقع وردی حال ساختن آهنگهای نشاط انگیز را نداشت زیرا بدبختی از همه طرف بدو روی آورده بود. در اثر گرسنگی هائیکه در طفولیت کشیده بود مزاجش ضعیف شده و دستخوش حمله های

متوالی قلبی شده بود و چون توانائی کار کردن نداشت ناچار برای پرداخت قروض خود از مرلی درخواست مساعدہ نمود ولی مرلی خواهش او را رد کرد و بالنتیجہ جواهرات زنش برای پرداخت اجارہ پساقتادہ خانہ بہ گرو رفت .

وردی راجع بآن ایام چنین نوشته : « گرو گذاشتن جواهرات تازہ اول بدبختی بود در آوریل ۱۸۴۰ پسر کوچکم بیمار شد و قبل از این کہ پزشکان بیماری او را تشخیص دهند فلک در میان بازوان مادر بہت زدہ اش جان داد، گوئی این غصہ بس نبود کہ دخترم ہم مریض شد و بدنبال برادرش رہسپار گردید انگار کاسہ صبر من ہنوز گنجایش داشت زیرا طولی نکشید کہ زنم بر اثر التهاب و تورم مغز از پای درآمد و روز سوم ژوفن، سومین تابوت از خانہ ام خارج شد..... در این چنین روزها بود کہ من میبایستی یک ابرای کمیک بسازم ! »

بر واضح است کہ این ابرایا عدم موفقیت مواجہ شد و این عدم موفقیت خیلی بدل وردی اثر کرد زیرا با ابراز مخالفت عمومی توام بود و وردی را بیش از پیش اندوہگین ساخت ، در اینبارہ خودش چنین نوشته : « مردم حق نداشتند نسبت بساختہ جوان بیماری کہ با فرصت کم و قلبی آکنده از اندوہ و الم بساختن ابرای کمیک مجبور بود ابراز مخالفت نمایند..... لااقل اگر ساکت می نشستند و عدم رضایت خود را با فریاد و جیغ و داد نشان نمیدادند ، من رھین منت آنها بودم »

در نتیجہ «خشم و غضب خدایان و بیرحمی و قساوت ہمنوعان» وردی بیأس و اندوہ تسلیم شد « من یکہ و تنها بودم !... روح من از صدمات و مصائب پیایی و ناسپاسی و جور و جفای مردم معذب و پریشان شدہ بود و خوب میدیدم کہ حتی موسیقی ہم نمیتوانست بقلب شکستہ من تسکینی بدهد باینجہت تصمیم گرفتم دیگر آھنک نسازم»

ولی تصادفا یکشب مرلی را ملاقات کرد و این ملاقات تصمیم او را متزلزل ساخت. مرلی کتاب اشعاری کہ راجع بنبوکاد نزار (۱) سرودہ شدہ بود باو داد و گفت: «این کتاب را بخوان - مقصودم این نیست کہ برای آن

۱- Nebnchadnezzar یکی از سلاطین بابل کہ در سنہ ۵۸۶ قبل از میلاد شہر اورشلیم را ویران کرد و بنی اسرائیل را باسارت برد .

آهنکی بسازی فقط میخواهم نظر ترا راجع بآن بدانم »
وردی بعد از خواندن کتاب تصمیم گرفت ابرای آنرا بسازد زیرا
قطعه مزبور باروح سرکش و شورش طلب او سازگاری داشت و شرح
مصائب و بدبختیهای قوم ستمکشیده ای بود. هم میهنان وی نیز در زیر فشار
ظلم و تعدی اطریشیها پایمال میشدند شعله انقلاب و مبارزه در راه آزادی
ایتالیادر روح و قلب وردی زبانه میکشید از اینرو مصمم شد آهنکی بسازد
که در مبارزه مقدس ملی بمنزله شیپور آماده باش باشد. آهنکی که
بهم میهنان از بسای درآمده اش نیرو و قوت نوین ببخشد تا بتوانند سرو
شانه های خمیده را راست بگیرند و زنجیرهای اسارت را از دست و پای
خود بگسلند.

وردی با این منظور ابرای نابوکو (نیوکاد نزار) راساخت و مردم که
به هدف و منظور مقدس وی پی برده بودند با لقب « آهنکساز ملی » دادند و
اورا بمنزله ماترینی (۱) ابرای ایتالیا شناختند در شب افتتاح نمایش تماشاچیان
چنان بهیجان آمدند که در آخر هر پرده همگی از جای بر میخاستند و فریاد
تحسین و آفرین بر میآوردند قسمتی که بیش از همه در این اپرا مورد توجه
قرار گرفت قطعه اسرای بنی اسرائیل بود که توسط خوانندگان اپرا
اجرا شد و مطلع آن چنین بود: «ای امید من؛ با بالهای طلائی
بپرواز سرآی»

مردم ایتالیا در مواجهه با سر بسازان اطریشی این قطعه را بعنوان
مبارز طلبی و مخالفت با آنان می خواندند و بدینوسیله نفرت و انزجار
خود را بدشمن می فهماندند.

وردی از انزوا و گوشه گیری منصرف شد و بار دیگر مقام و شهرت
خود را در دنیا احراز نمود و این تغییر حالت نه تنها زائیده تجمید و استقبال
عمومی بود بلکه علت عمده آن مهر و علاقه ای بود که جیسیپینا استرپونی
بوی ابراز میداشت. این هنرپیشه جوان سر دسته خوانندگان بود و قسمت
سوپرانو را در ابرای نابوکو اجرا میکرد و در واقع علاقه مفرطی که وی
نسبت باین اپرا از خود نشان داد دیگر بازیگرانرا نیز بهیجان در آورد
و سبب شد که همگی نقش خود را بهترین وجهی ایفا نمایند طولی نکشید
که علاقه بازیگر جوان نسبت باهنک اپرا شامل حال خود آهنکساز نیز شد

۱- Mazzini یکی از آزادیخواهان و نویسندگان ایتالیا که برای اتحاد ایتالیا با
کاربالیدی یاری نمود.

و این علاقه تدریجاً عشق و دل‌باختگی مبدل گردید و روابط صمیمانه بین آن دو برقرار گشت ولی چون مدتی گذشت و از ازدواجشان خبری نشد مردم شروع بیدگویی کردند. وردی که در اخلاق و رفتار نیز مثل ساختن آهنگهای موسیقی پابند قیود و قوانین نبود؛ و قعی بشایعات نمی‌نهاد و لی وقتیکه حامی سابق وی آنتونیو بارتری نیز با تویبخ و ملامت عمومی همصدا شد وردی ناچار در مقام دفاع از خود برآمد و ضمن نامه‌ای بوی نوشت:

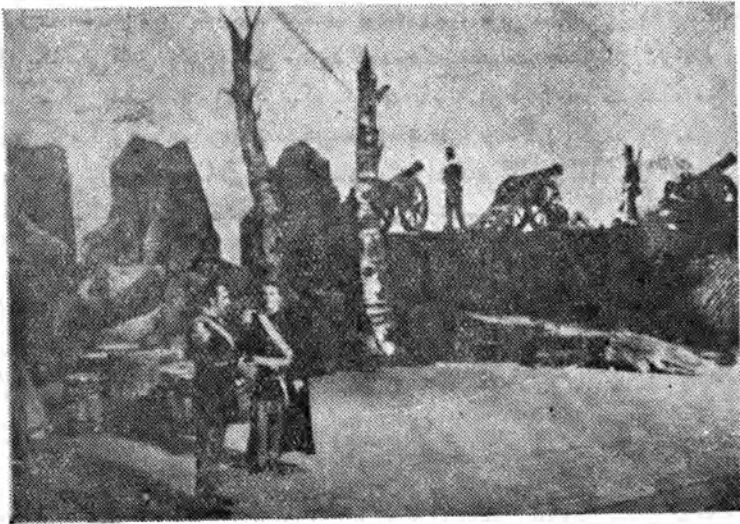
«بعد از مدتی بیخبری انتظار نداشتم چنین نامه ای از شما دریافت کنم - نامه ای که عباراتش برای من خیلی تالم آور بود». اگر این نامه بامضای ولی نعمت من نبود؛ بلا جواب میماند ولی چون مزین بامضایی است که همواره مورد احترام من بوده است لذا میکوشم ضمن این پاسخ مفصل بشما ثابت کنم که مستوجب سرزنش و تویبخ شما نمی‌باشم....

من اطمینان دارم که اگر شما بقلب خود مراجعه میکردید هرگز چنین نامه ای نمی‌نوشتید. متأسفانه شما میان مردمی زندگی میکنید که عادت کرده‌اند در کارهای دیگران فضولی کنند و هر عملی را که مطابق معتقدات خودشان نیست بد و ناروا بخوانند - من هیچوقت در کار دیگران دخالت نمیکنم و انتظار دارم که دیگران نیز کاری بکار من نداشته باشند...

... من با افشای حقیقت هیچ مخالفتی ندارم - اصلاً چیزی نیست که من بخواهم کتمان کنم. در خانه من خانمی بسر میبرد که آزاد و مستقل و مانند من بزنگی در بیلاق علاقمند است و درآمد شخصی او را از اتکای بدیگران بینیاز میکند هیچیک از ما ملزم نیست اعمال و کردارش را بدیگران گزارش دهد. روابط فیما بین ما مسئله‌ای است که فقط بخودمان مربوط است مردم چه حقی دارند که در امور داخلی ما دخالت و کنجکاوئی نمایند؟ بدیگران چه ربطی دارد که او زوجه من هست یا نه؟ چه کسی حق دارد ما را محکوم کند؟

ایشراهم بگویم که در خانه من او درخور همان احترامات و شئون است که نسبت بخود من ابراز میشود و اخلاق و رفتار پسندیده این خانم که خود همواره احترام دیگران را رعایت کرده او را شایسته این مقام و منزلت ساخته است. «

بالاخره در سال ۱۸۵۹ هفده سال بعد از اولین دیدار بود که این دو باهم ازدواج کردند و با اینکه از بعضی جهات باهم اختلاف نظر داشتند چون هر دو از نعمت بردباری و اغماض و سازگاری بهره‌مند بودند؛ وصلت آنان قرین سعادت و شادکامی بود. اختلاف نظر آنها بیشتر از مذهب سرچشمه میگرفت باین معنی که جیسیپینا کاتولیک متعصب و پرهیزکار و وردی از فرقه شکاکا کیون بود.



يك صحنه از ابرای «the force of destiny» نیروی سر نوشت جیسیپینا در نامه ای که برای پزشک خانوادگی، سزار وینیا نوشته در باره عقاید مذهبی وردی ابراز تاسف کرده است :

«آنچه مرا بخشم میآورد اینسکه «رهزن من» با کمال لجاجت و عناد اعتراف میکنند که اگر ملحد هم نباشد، از شکاکا کیون است» ولی بطوریکه ضمن نامه ای بدوست خود کلارینا مافی نوشته، اقرار کرده است که بنظر او هم که در امور دینی متعصب است، یکنفر شکاک و حتی يك کافر محض هم ممکن است از وهبت سرشتی باک و نیکو بهره‌مند باشد :

«وردی شخص شریفی است خدا با وسعادت و شادکامی عطا فرماید !... برای بعضی طبایع پرهیزکار، اعتقاد و ایمان بخدا از ضروریات است در حالیکه

برخی مردم از اتکاء بچنین نیروئی مستغنی بنظر میرسند... ایندو شخصیت بزرگ - مانزونی مؤمن ووردی کافر مزابتفکر و امیدارند »
 واما تقوی و دیانت جیسیپنا در نظروردی بمنزله تکیه گاه و پشتیبانی بود که اشخاص ضعیف بدان احتیاج مبرم دارند با وجود این وردی جیسیپنارا بخاطر این ضعف که درعین حال منبع نیرو و الهام وی بود ، دوست میداشت .

درحالیکه جیسیپنا مطیع و فرمانبردار ووردی فردی انقلابی و شورش طلب بود ، ایندو بهم علاقمند بودند زیرا باین نکته پی برده بودند که یگانگی کامل وقتی حاصل میشود که دو طبع مخالف بقصدسازگاری و هم آهنگی باهم، دست اتحاد بیکدیگر بدهند نه دو طبع مخالف بلکه دو طبعی که مکمل بیکدیگر باشند و در سفر پر مخاطره زندگی یکی بمنزله دست محکم و نیرومندی سکان کشتی حیات را راهنمایی کند و دیگری بمثابة مغزی بیباک و متهور نقشه خط سیر را طرح نماید...

نا تمام

امید

درینفوله های وحشت زای اندیشه
 در اعماق تاریک زندان های خیال
 در ناکامی ها و پریشانی های حیات
 مرغ امید بال شکسته و سرگردان در پرواز است . زمانی بر فراز کاخ ویران
 شده آرزوها آرام میگردد سپس با انزجار و نفرت از آنجا بال میکشد و جای خود
 را بجغد نفرت انگیز اوهام میبخشد - صدای مرک آمیز این بوم در دور افتاده ترین
 نقاط دیار زندگی برانگیزه میگردد .
 مرغ دل انگیز امید در گردباد مهیب ناکامی غرق میشود و بسوی آقیانوس
 بیکران زمان واپس میرود . آنجا در آغوش امواج خروشان بدست فراموشی سپرده
 شده برای همیشه میبیرد و از یاد میرود .

همایون - محمودی

از حروفات. اسماعیلی المصلحین

-۴-

اکنون بذکر نمونه دیگری از موارد استعمال اصل «هدف وسیله را مشروع میکند» و نتایج حاصل از آن در اجتماع شوروی میپردازیم .
این جریان نیز با اجرای نقشه های پنجساله شروع میشود ، دستگاه رهبری دولت شوروی تصمیم داشت با استفاده از هر وسیله و طبق اصل ماکیاولیستی فوق این نقشه های اقتصادی و همچنین نقشه های سیاسی دیگر خود را اجرا نماید. لیکن اجرای این نقشه ها با مخالفت های شدید و اشکالات فراوانی مواجه میشد . آسان ترین و سریعترین وسیله برای جلوگیری از این مخالفت ها و رفع این اشکالات و در نتیجه موفقیت در انجام این نقشه ها اعمال زور و سرکوبی بوسیله دستگاه متمرکز دولتی و حزبی بود . این روش ها و وسایل گرچه با اصول اساسی سوسیالیسم وفق نمیداد ولی میتواند موفقیت را با سهولت و سرعت تأمین کند بنابراین رهبران شوروی که باصل «هدف وسیله را مشروع میکند» معتقد بودند تصمیم گرفتند از این وسیله یعنی قدرت متمرکز دولتی و حزبی برای انجام نقشه های خود استفاده کنند اما در عمل این روش با عکس العمل هائی مواجه میشد و برای مقابله با آنها روشها و اقدامات تکمیلی لازم داشت که بتدریج انجام گرفت.

نخست برای اینکه این دستگاه متمرکز که یگانه تکیه گاه دستگاه رهبری شوروی جهت اجرای نقشه های آن در برابر مخالفت ها و اشکالات بود کاملاً محکم و مطمئن باشد لازم بود از توده مردم کاملاً جدا شود و موقعیت ممتازی بدست آورد تا برای حفظ این موقعیت ممتاز حاضر بانجام هر کاری باشد . زیرا در غیر این صورت یعنی مثلاً اگر وضع کارمندان دولت و مامورین پلیس نیز عیناً مثل کارگر عادی بود بسختی ممکن بود حاضر شوند فشار شدید برای اجرای نقشه های سیاسی و اقتصادی دولت بکارگران یا دهقانان وارد آورند . چه در این حالت یعنی اگر مطابق دلخواه رهبران حکومت شوروی نیکردند در حد اعلا آنها را از پست خود برکنار و بکار عادی میکماشتند و اینهم برای آنها تفاوت محسوسی نداشت .

بنابراین برای اینکه دستگاه دولتی برای اجرای این نقشه ها کاملاً مطمئن و محکم باشد لازم بود از توده مردم کاملاً جدا شده و موقعیت ممتازی بدست آورد . برای این منظور در آمد کارمندان دولت نسبت به مزد کارگران تفاوت

فاحش حاصل نمود و اختلاف سطح زندگی شدیدی میان کارمندان دولت و توده ایجاد شد.

راجع به اختلاف سطح مزد و زندگی در شوروی مجله «مسائل کنونی سوسیالیسم» چنین می نویسد: «برطبق آمار رسمی شوروی مزد کارگر متوسط شوروی در ۱۹۵۱ برابر ۵۰۰ روبل در ماه بود. معیناً حداقل مزد کارگر صنایع ماشینی ۱۴۵ روبل و حداقل مزد کارگران معدن ۲۶۰ روبل در ماه بوده است، مزد کارمندان موثر در تولید بسیار بالا تر از این حد است. حداقل مزد یک مدیر کارخانه ۲۵۰۰ روبل در ماه میباشد. معیناً کار باینجا تمام نمیشود. افزایش کپیج کننده مزد بوروکراسی مخصوصاً با وسائل پیچیده و پوشیده و بوسیله سیستم جوایز انجام میشود. طبق آمار رسمی جوایز عبارتند از ۵۱ درصد از صندوق مزدهادر صنایع فلزکاری ۴۵ درصد در صنایع سبک و ۴۲ درصد در صنایع شیمیائی. این جوایز مخصوص با افزایش مزد بوروکراسی هدایت کننده تخصیص دارد. مثلاً مدیر کارخانه ای اگر برنامه ماهانه درست انجام شده باشد خود بخود حائزه ماهانه ای برابر مزد ماهیانه خویش بدست میآورد. و بدین طریق مزد ماهیانه او ۵۰۰۰ روبل میشود. در صنایع معدنی و فلزکاری نیز هر بار که یک تقلیل یک درصد در مخارج تولید حاصل گردد مدیر کارخانه اضافه ای برابر ۲۵ درصد مزد خود دریافت میکند. عمل نشان میدهد که باین ترتیب یکبار دیگر مدیر کارخانه صد درصد افزایش می یابد، دموکراتهای رهبری کننده باز هم در برابر انجام برنامه سالیانه پاداشی برابر هر ماه مزد خویش دریافت میکنند.

بدین ترتیب مزد ماهیانه آنها معمولاً به ۸ یا ده هزار روبل در ماه بالغ میگردد بعبارت دیگر مزد آنها ۱۶ برابر بیشتر از مزد متوسط یک کارگر و ۵۵ برابر بیشتر از حداقل مزد کارگران میباشد»

چنین است اختلاف سطح مزد و زندگی میان کارمندان دولت و توده

مردم در شوروی

از طرف دیگر همراه با این تغییر و بسرای همان منظور دستگاه دولتی بطور وسیعی توسعه پیدا کرده است. از یکسو این امتیاز و بسر تری خاص کارمندان دولت مردم عادی و بخصوص روشنفکران را تشویق میکند که بهر قیمت هست خود را وارد این دستگاه کنند و از طرف دیگر دستگاه رهبری شوروی نیز این توسعه دستگاه دولتی را که همراه با قدرت بیشتر دولت و در نتیجه انجام نقشه های او میباشد بفتح خود دانسته نه تنها از آن جلوگیری نمیکند بلکه آنرا تشویق مینماید.

مولوتف وزیر خارجه شوروی در ۱۹۳۹ در گزارش به کنکره ۱۸ حزب کمونیست عده اداره کنندگان نقشه پنجساله را ۹ میلیون ۶۰۰ هزار نفر ذکر کرده است که در جزو آنها یک میلیون و ۷۵۰ هزار نفر رئیس کارخانه میباشد. البته در این آمار افسران آرتش و عده ای از کارمندان دولت بحساب نیامده اند.

همراه با توسعه دستگاه دولتی از یکطرف و جدا شدن و اختلاف سطح آنها با مردم از طرف دیگر لازم آمد که برای همان منظور ماکیاولیستی قدرت و اعتبار دولت بعد اعلا افزایش داده شود. طبق برنامه تبلیغاتی و عملی وسیعی این امر بتمام معنی انجام گرفت. بجای تئوری مارکس و انگلس و لنین داور بر «مرک تدریجی دولت» تئوری «تقویت دولت بعد اکثر» بوجود آمد و استالین از آن در کنگره ۱۸ دفاع نمود و مالزکف در کنگره ۱۹ آنرا بعد اعلا تأیید کرد. سیستم اختناق و سرکوبی و گوشمال قدرت بی مانند دولت را بعد اعلا بتمام مردم شوروی فهماند و محاکمات مسکو هرگونه شک احتمالی را در باره امکان مقاومت در مقابل آن از بین برد. و بطور کلی دولت بعنوان یگانه عامل پیش برنده نقشه های اجتماعی و یگانه مظهر کلی قدرت مافوق مردم از طرف همه شناخته شد.

برای اینکه قدرت اجرای نقشه های دولتی بیچون و چرا باشد و هیچگونه مانعی در راه آن وجود نداشته باشد تمام مظاهرو وسائل نظارت مردم و مخصوصا کارگران در دستگاه های دولتی از آنها گرفته شد.

نطق استالین در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ تحت عنوان «موقعیت جدید و وظایف ساختمان اقتصادی جدید» فرمان شروع این امر بود. کمیته های کارخانجات که کارگران را در اداره کارخانه نظارت میداد منحل و تمام قدرت در دست مدیران کارخانه ها متمرکز شد. همین امر در آرتش صورت گرفت و کمیته های فرماندهی مرکب از نمایندگان سربازان و افسران و فرماندهان تحت نظارت کیسیرهای حزبی اختیار دار شدند. مدها در زمان جنگ دوم جهانی که یسیرهای سیاسی نیز از بین رفتند و اختیار مطلق در دست فرماندهان متمرکز گردید.

مهمترین قدمی که در این راه برداشته شد نسخ قانون اساسی سابق و تصویب قانون اساسی استالینی بود. در این قانون جدید اصل وحدت قوم مجریه و مقننه که نتیجه تجربیات کمون پاریس بود کنار گذاشته شد و این دو قوه از هم تفکیک گردید. مهمتر از همه بر قدرت شورا های مرکزی افزوده گشت و از قدرت نظارت شورا های محلی یعنی تنها مرجعی که توده های کارگران و مردم تا حدودی میتوانستند اراده خود را ابراز دارند کاسته شد.

نتیجه این شرایط این شد که بجای دولت طبق اصول مارکسیسم روز بروز بیشتر با اجنماع و با مردم تطبیق شده و یکی شود با انکس روز بروز از مردم جدا گردیده و بعنوان قدرتی مافوق مردم، قدرتی مقاومت ناپذیر تظاهر مینماید بجای آنکه مطابق توسعه های لنین هرگونه امتیاز کارمندان دولت از بین برود و هرکارگری بتواند کارهای دولتی را انجام دهد بالعکس يك کاست وسیع کارمندان دولت، يك کاست بوروکرات بتمام معنی و کاملا ممتاز از مردم ایجاد شد.

برای آنکه بهتر بتوانید وضع کنونی شوروی را با اصول مارکسیسم در

باره دولت تطبیق کنید قسمتی از نظریات رهبران مارکسیسم را ذیلاً نقل میکنیم:
 انگلس در کتاب « منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت »
 می نویسد: « طبقات با همان ضرورتی که بوجود آمده اند معدوم خواهند شد با
 معدوم شدن طبقات دولت نیز بطور ضروری معدوم خواهد شد
 جامعه تولید را بر اساس ایجاد افراد آزاد و مساوی سازمان خواهد داد
 و دستگاه دولتی را موزه های باستان شناسی پهلوی دوک و تبر برنزی خواهد
 فرستاد»

در تکمیل این نظریه انگلس در کتاب « آنتی دورنیک » توضیح میدهد
 « طبقه کارگر قدرت دولت را در دست میگیرد اول وسائل تولید را بتملك دولت
 در میآورد ولی دولت کارگری با این وسیله خود را نیز بعنوان طبقه کارگر حذف
 میکند. او هر گونه اختلاف و تضاد طبقاتی را از میان می برد و در نتیجه دولت
 را نیز بعنوان دولت حذف میکند. جامعه ای که در حدود تضاد طبقاتی سیر میکند
 احتیاج بدولت دارد یعنی يك سازمان طبقه استثمار کننده را بمنظور حفظ شرایط
 خارجی تولید و مخصوصاً بمنظور اینکه طبقه استثمار شده را با زور در زیر یوغ ستم
 مورد احتیاج شرایط تولید موجود نگاه دارد. ولی در حالیکه نماینده تمام
 جامعه میشود او خود را زائد میسازد. از زمانی که دیگر طبقاتی برای زیر یوغ
 نگاه داشتن وجود نداشته باشند، از زمانی که دیگر طبقات حذف شود و همچنین
 سلطه يك طبقه و منازعه برای بقاء فردی که مبتنی بر هرج و مرج قدیمی تولید و
 بر خوردها و افراطهای ناشی از آن میباشد حذف گردد و دیگر چیزی برای زیر
 یوغ نگا داشتن وجود نداشته باشد يك نیروی مخصوص خفه کننده یعنی يك دولت
 دیگر ضرورت ندارد. عملی که دولت کارگری بوسیله آن خود را بعنوان نماینده
 جامعه محرز میدارد و کلیه وسائل تولید را بنام تمام جامعه تملك میکند با آن
 آخرین عمل مخصوص دولت را انجام میدهد.

مداخله قدرت دولت در مناسبات اجتماعی و در کلیه قلمرو

امور اجتماعی یکی پس از دیگری غیر ضروری می گردند
 و دولت خود بخود بخواب میرود بجای حکومت باشخاص اداره کردن اشیاء
 و اداره کردن جریان تولید می نشیند. دولت یکباره محو و نابود نمیشود بلکه
 بطور تدریجی می میرد»

انگلس در نامه ای که مارس ۱۸۷۵ به بیل نوشته چنین می نویسد « کتاب
 مارکس علیه بردون و مانیفست کمونیست با وضوح تمام میگویند که با برقرار کردن رژیم
 اجتماعی سوسیالیستی دولت خود بخود منحل میشود و معدوم میگردد. دولت
 نیست مگر موسسه ای که بطور اجبار موقتاً در مبارزه و موقع انقلاب بکار میرود
 برای اینکه مخالفین را با زور از بین ببرد روزی که امکان صحبت از آزادی
 بوجود میآید دیگر دولت با این عنوان بوجود خود خانه میدهد»

حتی لنین در کتاب «دولت و انقلاب» بارها «مرك تدریجی دولت» را تاکید میکند و منجمله می نویسد «برای طبقه کارگر هیچ دولتی لازم نیست مگر دولتی که در حال مردن تدریجی باشد یعنی دولت نوعی تاسیس شده باشد که فوراً شروع بمردن تدریجی کند»

اکنون به بینیم رهبران مارکسیسم مشخصات این دولت را در مرحله سوسیالیسم با بعبارت دیگر در مرحله ابتدائی کمونیسم چگونه تشریح میکرده اند انگلس در مقدمه بر کتاب مارکس بعنوان «جنگ داخلی در فرانسه» در باره نتایج کمون پاریس چنین می نویسد:

«برای جلوگیری از این تغییر شکل دولت ارگانسیم های دولتی از صورت خدمتگذار جامعه باریاب جامعه (تغییر شکلی که تاکنون در تمام رژیم ها اجتناب ناپذیر بوده است، کمون دو وسیله حتمی الاثر زیرین را بکار برد. نخست او اشغال تمام پست ها را در ادارات دولتی و دادگستری و فرهنگ از طریق انتخاب یا آراء عمومی عناصر ذینفع قرار داد و از طرف دیگر آنها قابل عزل در هر لحظه بودند.

دوم اینکه او بکارمندان عالیرتبه نیز مانند کارمندان دون رتبه فقط مزدی برابر مزدی که کارگران دیگر دریافت میکردند میداد:

حداعلای حقوقی که میداد ۶ هزار فرانک بود. بدین ترتیب افسار

بسیار مطمئن به مقام طالبی و شکار مقام زده بود
لنین در کتاب بسیار مهم خود «دولت و انقلاب» این جمله انگلس را نقل میکند و بآن اضافه مینماید:

«انگلس در اینجا این حدود جالب توجه را بیان میکند که در اثر آن دموکراسی قاطع از یکطرف به سوسیالیسم تبدیل میشود و از طرف دیگر سوسیالیسم را مطالبه میکند. در حقیقت برای حذف دولت لازم است که سمت های دولتی بصورت اعمال نظارت و ثبت و ضبطی چنان ساده درآید که انجام آن در قدرت اکثریت وسیع مردم و سپس تمام مردم باشد»

بعدها در حاشیه همین کتاب در باره محدود کردن حقوق کارمندان دولت بعد مزد کارگران توضیح میدهد:

«این مبلغ ۵ هزار فرانک در آن موقع برابر ۲۴۰۰ روبل بود و امروزه برابر ۶ هزار روبل است. بلشویکهای که پیشنهاد میکنند مثلا در شهرداری حقوقی برابر ۹ هزار روبل به پردازیم بجای آنکه پیشنهاد کند که در مجموعه دستگاه دولتی حداکثر ۶ هزار روبل پرداخته شود مرتکب خطائی نابخوددنی میشوند»
همچنین در بند چهارم فصل پنجم همان کتاب در باره مشخصات دولت در

مرحله سوسیالیسم توضیحات بسیار جالب توجه زیرین را میدهد :

«قبل از فرا رسیدن مرحله عالی کمونیسم سوسیالیستها خواهان شدیدترین نظارت در میزان کار و میزان مصرف از طرف اجتماع و دولت می‌باشند. اما این نظارت باید با سلب مالکیت از سرمایه‌داران و بوسیله نظارت کارگران بر سرمایه‌داران آغاز شود نه از طرف دولت که سرمایه‌داران بلکه از جانب دولت کارگران مسلح اعمال شود. دموکراسی در مرحله معینی از تکامل خود طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا را علیه سرمایه‌داری متجدد می‌سازد و باو اجازه میدهد که ماشین دولتی بورژوازی را خورده کند، ربریز نماید و از صفحه زمین معدوم سازد و بجای آن ماشین دموکراتیک تر یعنی توده کارگران مسلح و سپس تمام توده مردم را که در میلیس شرکت مینمایند جانشین سازد. اینجا کیفیت تبدیل بکیفیت میشود و دموکراتیسم وقتی باین درجه میرسد از کادر طبقه بورژوازی خارج شده و تبدیل سوسیالیستی آن شروع میگردد. وقتی همه کس بتواند در امور دولتی شرکت کند سرمایه‌داری دیگر نمیتواند باقی بماند و تکامل سرمایه‌داری شرایط ضروری را ایجاد کرده است برای اینکه همه کس واقعا بتواند در امور دولتی شرکت کند مانند تعلیمات عمومی در بعضی کشور های سرمایه‌داری پیش افتاده و ترییت و تشکل میلیونها کارگر در سازمانهای اجتماعی شده وسیع و پیچیده مانند بست، راه آهن، کارخانه‌های بزرگ بازرگانی عمده، بانکها و غیره. ر اثر چنین شرایط اقتصادی بخوبی میتوان بس از واژگون ساختن سرمایه‌داران و کارمندان بجای آنها فوراً، از امروز تا فردا، در کار های مربوط به نظارت تولید و توزیع و آمار گیری و محصولات کارگران مسلح و تمام توده مردم مسلح را قرار داد.»

«آمار گیری و نظارت چنین است موضوع اساسی برای سازمان دادن و اداره منظم اجتماع کمونیستی در مرحله ابتدائی آن در این مرحله تمام افراد جامعه بصورت کارکنان مزدور دولتی که از طرف کارگران مسلح تشکیل شده است تبدیل میگردند. تمام آنها کارکنان و کارگران يك کارتل واحد تمام ملت یعنی دولت میشوند.»

تمام موضوع اینست که بآنجا برسیم که همه در يك میزان کار کنند و دقیقاً يك میزان کار را مورد ملاحظه قرار دهند و يك میزان مزد دریافت کنند.

از هنگامیکه تمام اعضاء جامعه با اقلا اکثریت آنها آموخته اند که خودشان دولت را اداره کنند... لزوم هرگونه اداره ای بطور کلی شروع بمحو شدن مینماید هر قدر دموکراسی کامل تر باشد لحظه ای که آن زائد گردد نزدیک تر خواهد بود. هر قدر دولتی که از طرف کارگران مسلح تاسیس شده و نمی تواند آزاد اوقات بمعنی خاص کلمه دانست دموکراتیک تر باشد بهمان اندازه سریع تر هرگونه دولت شروع به مرگ تدریجی مینماید»

- از این جملات معلوم می‌شود که اصول مارکسیسم را که استالینست ها و دولت شوروی مدعی انحصار آن می‌باشند در مورد ساختمان دولت و نقش و سرانجام آن در مرحله سوسیالیسم می‌توان در خطوط اساسی زیرین خلاصه نمود:
- ۱- دولت در این مرحله باید از صورت نیروئی ما فوق و مجزا از مردم خارج و خود را با آنها هرچه بیشتر تطبیق کند بطوریکه سرانجام در مردم مستحیل شود. ولزوم آن و احتیاج بآن از بین برود
 - ۲- نقش دولت باید هدایت و تربیت مردم باشد نه فرمانروائی بر مردم
 - ۳- باید در این مرحله مداخله قدرت دولت در مناسبات اجتماعی و در کلیه قلمرو امور اجتماعی بیش از پیش غیر ضروری گردد و این مداخله مرتباً رو بکاهش برود و احتیاج بآن کمتر احساس شود.
 - ۴- وجود دولت فقط بعنوان وسیله لازم است نه هدف بنا براین فقط دولتی متناسب با ماهیت و بيشرفت سوسیالیسم است که در حال مردن تدریجی باشد یعنی آگاهانه برای غیر ضروری ساختن خویش و انحلال تدریجی خود کوشش کند نه اینکه روز بروز خود را مستحکم‌تر نماید
 - ۵- خطر بزرگ در مرحله سوسیالیسم تمایل طبیعی است که در اراکاتیسم دولتی وجود دارد باینکه خود را از صورت خدمتگذار جامعه بآرباب جامعه تبدیل نماید. این تمایل در تمام دولت‌ها و منجمله در دولت مرحله سوسیالیسم وجود دارد. علت آن نیز ماهیت وجودی دولت یعنی وجود آن بعنوان سازمان مستقلی در داخل اجتماع است. این تمایل را فقط بوسیله نظارت دقیق و همه جبهه ایدئولوژیک و دموکراتیک می‌توان خنثی کرد.
 - ۶- یکی از مظاهر این خطر بوروکراتیسم است. منشاء بوروکراتیسم اینست که مقامات و کارهای دولتی آنقدر نسبت بکارهای دیگر ممتاز باشند که کارمندان دولت بانحصار آن علاقمند شوند وظیفه بزرگ در مرحله سوسیالیسم اینست که افسار بسیار مطمئن به مقام‌طلبی و شکار مقام و بطور کلی بشمار مظاهر بوروکراتیسم زده شود.
 - ۷- مهمترین اقدام در این زمینه دو چیز است: یکی نظارت روز افزون مردم و دیگری تساوی مزد بین کارهای دولتی و کارهای عادی باید هر گونه امتیاز کارهای دولتی بر کارهای عادی هر گونه امتیاز کارمندان دولت بر مردم دیگر از بین برود.
 - ۸- باید کارهای دولتی روز بروز و هر قدر ممکن است ساده تر شود تا تمام مردم بتوانند آنها را انجام دهند.
- فقط با این وسایل و طرق است که میتوان جلوی تمایل به اتاتیسم و بوروکراتیسم را در مرحله سوسیالیسم گرفت.
- آیا میان این توصیه‌ها با آنچه در شوروی انجام شده است و میشود کوچکترین شباهتی وجود دارد

جویای روشنائی

با آنکه مرده در دل من شعله امید
اما هنوز در دل من، عشق زنده است
عشق بزرگ مردم این آب و خاک پاک
اما هنوز در دل این ظلمت و سکوت
آن عشق جاودان که از آن سر نمیکنم
تا در سکوت دلکش هر صبحدم، صبا
عشقی که با گذشت زمان کم نمیشود
شوری که چون درون سری او فتد ز شوق

دیگر من از نظاره آن چشم دل‌سیاه
یا دیگر از تبسم آن لعل پر گناه
یک قطره اشک پاک یتیمی شکسته دل
میآورد بخاطر غم‌دیده ام که باز
وقتی نگاه حسرت یک کودک فقیر
احساس میکنم که غمی خفته و بزرگ
میبینم آن جوان دل‌آور که
او در امید روز بزرگی که دور نیست !!
نوری در آن نگاه و در آن اشک و خنده هست
فره‌ای شادمانی و پایان رنج‌ها
در هر چه هست و نیست از این پس نگاه من
چشمم براه بیک ظفر بخش آرزو

یعنی دگر بسینه ام امید یار نیست
عشق بزرگ خلق که ناپایدار نیست
.....
در انتظار مرده آن صبح روشند
تا دل درون سینه من شعله می‌کشد
بر چهر تازه شسته گل حوله میکشد
طوفان غم بسباد فنایش نمیدهد
دیگر بر آستان فنا سر نمینهد

احساس شور و مستی و شادی نمیکنم
در دل هوای با ده پرستی نمیکنم
میگسترده بروی نگاهم غبار غم
رفته است بر یتیم بلا دیده‌ای ستم
در پرده سرشک پناه‌نده میشود
تا که درون سینه من زنده میشود
.....
بی اعتنا باینهمه لبخند میزنند
کز جلوه‌های روشن فردا دهد نوید
روز نشاط و فتح و توانائی و امید
جویای روشنائی و پایان ظلمت است
یامزده رهائی از این شام وحشت است
۳۳۱۱۲۱۱

اعلام میمانت حزب سوسیال دموکرات

(جناح چپ) ژاپن

بهمناسبت پیشرفت سریع حزب سوسیالیست ژاپون (جناح چپ و جناح راست) در انتخابات اخیر توجه عموم بآن حزب جلب شد. آنطوری که مشهود است اصطلاح جناح چپ و جناح راست اشتباهی را ایجاد می‌کند و بعضی‌ها تصور کرده‌اند که جناح چپ حزب سوسیالیست ژاپن مانند حزب موسوم بسوسیالیست ایتالیا بارهبری نئی با کمونیست‌ها همکاری می‌کند در صورتی که حقیقت بخلاف اینست مابرای روشن شدن وضع حزب سوسیالیست ژاپون برای خوانندگان دو اعلامیه مربوط بجناح چپ و راست را منتشر می‌کنیم که چگونگی وضع این دو جناح را نسبت بهم و همینطور هدف و خط مشی‌های سیاسی آنان را معرفی می‌کند. این مقالات از نشریه «اطلاعات بین‌الملل سوسیالیست‌ها» اقتباس و تلخیص و ترجمه شده نشریه نامبرده اطلاعات سودمندی را جعبه به آن احزاب سوسیالیست جهان منتشر می‌سازد که عضو بین‌الملل سوم کمونیست نیستند مادر شماره آینده سندی را جعبه به جناح راست حزب سوسیالیست ژاپن منتشر می‌کنیم و در شماره‌های آینده نیز اطلاعات مربوط بسایر احزاب سوسیالیست جهان را منتشر خواهیم ساخت.

نبرد زندگی

کنوانسیون ویاکنفرانس سالیانه حزب سوسیال دموکرات (جناح چپ) ژاپن از ۲۱ تا ۲۳ ژانویه در توکیو منعقد شد و سیاست خود را اعلام داشت که قسمتی از آن در اینجا خلاصه میشود.

این کنفرانس برای سال ۱۹۵۳ تدوین گردیده.

حال همه چیز در اطراف این دورمیزند که مبارزه ما برای دفاع از اصولی که در مرانامه ماثبت گردیده چگونه خواهد بود همان اصولی که متاسفانه فعلا در معرض حمله زور و قدرت قرار گرفته. حزب مادر شروع کار در معرض مشکلات فراوان بود و از لحاظ مختلف وضع ممتازی نداریم ولی باید تمام شجاعت، جسارت خود را متمرکز کنیم که بآن مشکلات غلبه نماییم و بیک سازمان حزبی فعال را برقرار سازیم. در اینصورت بالاخره موفق

خواهیم شد که يك بیکار دامنه‌داری که بتمام حدود ملی وسعت پیدا کند بوجود آریم . این مبارزه است که ما را! بهترین وجهی آماده خواهد کرد که در انتخابات عمومی امسال موفقیت درخشان و پرصدائی بدست آریم . حزب ما بعنوان يك حزب سوسیال دموکرات معتقد است که فقط بوسیله دموکراسی است که سوسیالیسم ممکن است بوسائل و مسالمت آمیز تحقق و صورت پذیرد . درحالیکه ماسیاست سوسیالیستی خود را تعقیب می-کنیم و در حال مبارزه برای تشکیل يك حکومت سوسیالیستی هستیم در عین حال تمام مساعی خود را بکار خواهیم برد که تاسیسات دموکراتیک کشور خود را اصلاح و تکمیل کنیم. درحقیقت این مسئله در ژان که دموکراسی کمتر نشوونما پیدا کرده بیشتر لازم و ضروری است . بمناسبت این ملاحظات اساسی ما برای سال ۱۹۵۳ وظائف مستقیم ذیل را تعیین میکنیم:

۱- مبارزه برای بهبود وضع اقتصادی

ما برای این که سطح زندگی طبقات زحمت کش بالا رود و کشور ما استقلال اقتصادی داشته باشد مبارزه میکنیم . باید فشار خود را برای پائین آوردن هزینه زندگی و بدست آوردن استقلال اقتصادی بکار ببریم که اقتصاد ما تابعی از آمریکانباشد .

کارگران و دهقانان و صاحبان صنایع و پیشه‌وران کوچک و متوسط باید باهم متحد شده و برای شرائط زندگی بهتر و ثبات و پایداری اقتصادی کشور بیکار کنند .

هدف های مشخص و مثبت زیر : در درجه مقدم موضوع مبارزه ما هستند (هفده ماده ذکر شده که به بعضی از آنها ذیلا اشاره میکنیم :

- ۱ .. بالابردن سطح مرزها
- ۲- تعیین حد اقل مزد
- ۳- پشتیبانی از بیکاران و تامین کار برای همه
- ۴- تهیه خانه برای زحمتکشان
- ۵ و ۶- مداخله در تثبیت قیمت‌ها
- ۷- بکار بردن سرمایه های زیاد برای تهیه و تکثیر مواد غذایی
- ۸- دادن قرضه و سرمایه به پیشه‌وران و دهقانان و صاحبان صنایع کوچک و متوسط باریج ارزان.
- ۹- اصلاح و توسعه بیمه‌های اجتماعی و ملی کردن خدمات بهداشتی

- ۱۰- مخالفت با تغییرات اقتصادی بمناسبت تعلیمات .
 ۱۱- ایجاد روابط بازرگانی بیشتر با دول آسیائی و از جمله چین و توسعه صادرات .
 ۱۲- نقشه طویل‌المده صنعتی و مالی

۴- مبارزه برای تکامل دموکراسی

تمام مبارزات ما باید منتهی بیک مبارزه اساسی یعنی بدست آوردن دموکراسی باشد که تاسیاست دولتهای لیبرال و سرمایه دار را که بوسائل مختلف فاشیستی و میلتاریستی متوسل میشوند از بین ببرد.
 (در این قسمت ۱۷ ماده مشخص تعیین شده که مخالفت با بوروکراسی در اداره کشور و اصلاح ق-وانین و جلوگیری از سعی و کوشش برای از بین بردن مقررات دموکراتیک است و مخصوصاً به تعلیم و تربیت توجه خاصی میشود.)

۴- مبارزه بر علیه تسلیحات و برای صلح و استقلال

ما باید بهر قیمتی است از این که در جنگ پیچیده شویم اجتناب کنیم برای ما آسان نیست که بمناسبت پیمانهای سان فرانسیسکو بتوانیم در مقابل فشار امریکا بما برای کار صلح بطور موثر اقدام کنیم . برای رسیدن باین هدف استقلال یا عدم تابعیت باید نهضت صلح بتمام طبقات ملت توسعه یابد :

.....

- ۹- همکاری با اعراب قاره آسیا بوسیله کنفرانس سوسیالیست های آسیائی بمنظور رهایی بخشیدن ملل آسیائی از فقر بعنوان یک نیروی سوم که هدفش صلح وعدم تابعیت (استقلال) باشد .
 ۱۱- جداً بخواهیم که روسیه و امریکا پایگاههای نظامی را که در نزدیکی سواحل شمالی و جنوبی سرحدات ژاپن بدست آورده اند ترك کند .
 ۱۲- دعوت کنفرانسی از کشورهای که مایل بعقد یک پیمان صلح باچین و روسیه باشند و تقاضای جدی که این دو دولت پیمان نظامی بین خود را لغو کنند.
 ۱۳- رد کمک نظامی امریکا و از جمله دادن تسلیحات به نیروی تامینیه .

۴ - مطالعات اساسی

تمام این وظائف بهم مربوطند مثلاً بدون تنزل دادن مخارج نظامی سطح زندگی را نمیتوان بالا برد ژاپن نمیتواند «کره و توپ» را درعین حال تهیه کند. ما از سوسیالیست های دست راست جدا شدیم زیرا آنها تسلیحات را تا حدی تایید میکنند ولی آنها هم به تهیه کره بیشتر اهمیت میدهند تا تهیه توپ. در شرایط کنونی ژاپون باید یکی از این دورا انتخاب کند. واضح است که مبارزه بر علیه تسلیحات اهمیت حیاتی برای حفظ صلح دارد. در حقیقت تمام هدفهای ما مربوط با مخالفت با تجدید تسلیحات است که بنفع يك کشور خارجی بعمل میآید بنا بر این پیمان صلح (با آمریکا انگلیس) و پیمان امنیت و قرارداد معاضدت اداری تمام اینها ژاپون را در يك موقعیت فرعی نسبت به آمریکا قرار میدهد. آنها با وارد کردن ما به جنگ کره صلح را مورد حمله قرار میدهند.

« هنر سینما » « حسادت »

در هنر سینما بعد از فیلمهای «طلم شده» و «تصویر دوربین گری» اخیراً فیلم «حسادت» که بکارگردانی (پیرو جرمی) هنرمند معروف ایتالیائی در ایتالیا تهیه و بوسیله آقای جلیل زربنه وعده ای از هنرمندان و جوانان با ذوق ایرانی در رم بفارسی دوبله گردیده است یکی از ارزشهای بزرگ هنری است. در این فیلم دو هنرپیشه معروف ایتالیائی یعنی (ارنو کریزا) در دل ارباب و (ماریزا بللی) در مقابل او را بهمه دارد.

در این فیلم صنعت سینمای ایتالیا یعنی رئالیسم دنیای نو لیاقت و برتری خود را در برابر فیلم های پر زرق و برق با «بول ساز» هولیوود نشان میدهد. این فیلم نمونه بارزی از هنر واقعی توأم با هیجان و آن چنان آنتریکی است که اثر آن تا مدتی پس از پایان نمایش فکر و اعصاب تماشا کنندگان آن را بدون رقیب و شریک در اختیار و تسلط خود در میآورد، احساسات مختلفه و عالی بشر در مقابل پست ترین نوع آنها، بنحوی مشخص میگردد که هر بیننده هر قدر هم در باره مسائل هنری سطحی باشد آن را بخوبی لمس میکند.

تجلیات کاتولیسیسم مذهبی قرون وسطی که سایه روشن این اثر بر ارزش هنری را ساخته است سهم بزرگی در تقویت آنتریک فیلم بهمه دارد.

خصایص اجتماعی دوران «قرون وسطی» که بنحوا حسن در این فیلم منعکس می-گردد مقطع زیبا و بی پیرایه ای از روابط اجتماعی محیط کوچکی از دنیای آن زمان است و حتی المقدور برای ما روابط «ارباب و رعیت» را توضیح میدهد. مجموع این نکات با اضافه هنرمندی بی نظیر بازیکنان و موزیک قوی، فیلم را يك اثر بدیع هنری «صنعت نئورئالیسم» در عالم سینما ساخته است.

اسنادی که نمایانگر منتشر شود

پرفسور گانار میردال، رئیس کمیسیون اقتصادی (قسمت اروپائی) سازمان ملل متحد، هفته‌ها در انتظار منتشر شدن خبر مهمی بود که در گزارش مربوط به تحقیقاتی به مرکز سازمان ملل در نیویورک فرستاده بود، اینطور بنظر می‌آمد که این گزارش در بایگانی سازمان ملل معدوم شده باشد، رئیس کمیسیون اقتصادی آقای لاری مدیر کل اداری خود را شخصا نزد داک هامر شولدر نیویورک فرستاد. تا معلوم شود که بچه علل و مناسبتی این گزارش رسمی قابل انتشار تلقی نگردیده، عنوان این گزارش «قیمت نفت در اروپای غربی» بود. چند روز پس از رسیدن نماینده کمیسیون اقتصادی اروپا به نیویورک روزنامه نیویورک هرالد تریبون نوشت سه تراست بزرگ نفت آمریکا یعنی تکراس کمپانی و سوکونی و اکیوم و ستاندارد اویل کمپانی اوف نیوجرسی بر علیه انتشار گزارش مربوط به نفت قیمت اقدام کرده‌اند. پرفسور میردال که محل اقامتش در ژنواست پس از اصرار و با فشاری زیاد بالاخره اجازه بدست آورد که فقط یک نسخه باقید «جداً محرمانه است» به دولتهای عضو سازمان ملل بفرستد.

گزارش میردال رئیس کمیسیون اقتصادی سازمان ملل تراستهای متحد نفت آمریکا و انگلستان و هلند و فرانسه را باین عنوان مجرم میشناسد که آنها از منابع نفت خاورمیانه «شان» بضرر مصرف کنندگان اروپائی سودهای فراوان و غیر شرافتمندانه بدست می‌آرند. «قسمت اعظم تولید خام نفت و تصفیه خانه‌های تمام «جهان دردست هشت تراست بزرگ» (۵ تراست امریکائی و سه تراست اروپائی) است. آنها نه تنها تولید «و تصفیه نفت تمام جهان را میزبانی می‌کند بلکه تمام پایپ‌لاین جهان یعنی «لوله‌های نفت باستثنای قسمتی از مال آمریکا در اختیار آنهاست. این «تمرکز بی‌مانند سرمایه در دست تراستهای متحد بطور قطعی صنعت «نفت را در تحت تأثیر نامشروع قرار میدهد»

میردال در ضمن مطالعه این جریانها به علت اصلی و چگونگی قیمت سازی نفت پی برد: یکی از اصول امریکائی تقاضا دارد که «نفت های بیگانه میتوانند نفت خودی (امریکائی) را تسکیمیل کنند ولی نباید

جانشین آن گردند» (این اصل مربوط به تمام دنیاست نه تنها مربوط به خود آمریکا)

بنابراین تراستهای نفت آمریکا سیستمی مصنوعی بوجود آورده اند که مطابق آن نفت خاورمیانه در هیچ نقطه دنیا ارزانتر از نفت آمریکا نباشد و سایر نفت های جهان نتواند با آن رقابت کند . چون ممیزی تمام نفت های جهان در دست آنهاست نفت را در هر بندری بسا قیمت و مخارج بارگیری و حمل و نقل و مالیات نوعی تحمیل می کنند مثل اینکه نفت از آمریکا بآن نقطه ارسال شده باشد . مثلا نفت را به دور ترین راه ها که از کوبت تا سانفرانسیسکو است به ارزانترین قیمت حساب می کنند ، در صورتیکه نفتی را که بمقصد اروپاست و راه خیلی کوتاه طی میکنند یا تحمیلات زیاد میفرشند . این شرکت های عظیم سود عظیم تر خود را درست در دهانه پایپ لاین دریافت میکنند و ترجیح میدهند که به تصفیه خانهای اروپائی خودشان نفت خام را ارزان ندهند تا بتوانند سود را از دست اول و بدلال دریافت دارند یا با سایر ارزهای اروپائی...

گزارش مربوط به «تحقیقات ضد تراستهای نفت» بطور روشن اعلام میدارد که این سیاست تعیین قیمت، هر گونه رقابت اقتصادی مشروع و هر نوع محاسبه شرافتمندانه قیمت ها را بمسخره می گیرد . «در آمریکا در ۱۹۵۰ «هرچاه نفت بطور متوسط ۱۱ بارل روزانه نفت میدهد و اگر چاه های «نامساعد را بحساب نیاریم هرچاه بطور متوسط ۳۱ بارل نفت میدهد . «در صورتیکه در خاورمیانه هرچاه بطور متوسط روزانه ۵۰۰۰ بارل میدهد و این عدد در کوبت تا ۹۰۰۰ بارل میرسد» (هر بارل ۱۳۷ کیلوگرم) اقتصاددانان کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد در مورد شرکت ارامکو در عربستان سعودی اثبات کردند که نفت در اروپا چقدر ارزان تمام میشد اگر سیاست قیمت نفت تراستها در صدد نبود که قیمت نفت را در همه جا بقیمت نفت آمریکا نگاهدارد (منظور اینست با وجود اینکه قیمت تولید نفت در خاورمیانه بی اندازه ارزانست هم از لحاظ فراوانی نفتی که هرچاه روزانه میدهد و هم از لحاظ عمق چاه و غیره و هم از لحاظ ارزانی دست مزد معذالک تراستهای نفت آمریکائی نفت ارزان خاورمیانه را در آسیا و آفریقا و اروپا به مصرف کننده بقیمتی میفرشند مثل اینکه این نفت در آمریکا به گرانترین قیمت تولید و با گرانترین دست مزد استخراج و تصفیه شده و این راه دور را باقیمت حمل و نقل گزاف از آمریکا تا اروپا و آسیا طی کرده باشد)

گزارش اقتصاددانان کمیسیون اقتصاد اروپایی سازمان ملل عیناً حاکی است: «در ۱۹۵۲ شرکت امریکائی آرامکو ۲۱۲ میلیون دلار به عربستان سعودی پرداخته است و چون بر حسب ظاهر پیمانهای جاریه پنجاه درصد سود خالص بدولت پرداخت میشود بنا بر این سود خالص از سیصد میلیون بارل نفت خام باید ۴۲۵ میلیون دلار باشد بنا بر این قیمت فروش ۱۷ دلار هر بارل محتوی ۱٫۴ دلار سود خالص است» (بنا بر این شرکت ۴۰۰ درصد سود خالص دارد) این سود سرشار را شرکت های اروپائی نفت نیز که از شرکت های امریکائی فرمان می برند بدست میآرند (یعنی سرمایه داران اروپا بضرر مصرف کنندگان هم میهن خود اجازه میدهند که تراست های عظیم آمریکا از هم وطنان مصرف کننده آنان بهره کشی کنند).

برفسور گونار میردال رئیس کمیسیون اقتصادی اروپسای سازمان ملل در گزارش خود اشاره بعبارتی از «پترو لئوم تایمس» مورخه جولای ۱۹۵۳ کرده است: «هیچکس حق ندارد در سیاست اقتصادی آمریکا که جنبه داخلی دارد دخالت کند». ولی اگر آمریکا می خواهد صنایع خود را حمایت کنند باید این عمل را در سواحل آمریکا انجام دهند نه در منابع نفتی کشورهای دیگر»

در هندوستان

نهر و کمونیستها در آندرا

مطلب مربوط به تراستها که در بالا درج شد از مجله آلمانی در شپینگل (آئینه) اقتباس شده برای اینکه خوانندگان در عین حال تمایل و جهت سیاسی روزنامه را تشخیص دهند و تصور نکنند که با داشتن تمایلات کمونیستی اغراق و مبالغه درباره تراستها کرده باشد بطور اختصار مطلبی را که در ذیل همان مطلب درج کرده در اینجا میآوریم:

آندرا تا دو سال پیش جزء استان مدرس بود ولی بمناسبت داشتن زبان خاص تله گو تقاضای استقلال محلی کردند و کمونیستها نیز از این جریان خواستند سوء استفاده کنند و بالاخره این استقلال محلی به آنها داده شد در ۱۹۵۳ یکصد و چهل نفر نمایندگان که از حوزه های انتخابیه آندرا انتخاب شده بودند از پارلمان محلی مدرس بیرون آمده و خود پارلمان محلی مستقل تشکیل دادند ۴۶ نماینده حزب کنگره و ۴۵ نماینده حزب

کمونست و ۴۹ نماینده متفرقه وجود داشت که در سال ۱۹۵۲ انتخاب شده بودند. حزب کمونست نقشه‌ای داشت که کشور ۲۱ میلیونی آندرا را در کمونسم قرار داده و از این سناد بتواند کشور ۴۰۰ میلیونی هندوستان را تحت نفوذ قرار دهد. رهبر حزب بعنوان اعانه یکروزمزد و غیره مبالغ هنگفتی برای تبلیغات انتخاباتی آندرا جمع آوری کرد.

دویست نفر دوچرخه‌سوار و ۴۰ اتومبیل این تبلیغات انتخاباتی کمونست‌ها را شروع کردند. مجله شپیکل روش نا جوانمردانه کمونست‌ها را بطور تفصیل شرح می‌دهد و از جمله مینویسد مبلغین با لباسهای مندرس و سروصورت غبار آلود بدهات رفته و متینک و سخنرانی راه می‌انداختند و از جمله دردهات میگفتند که نقشه سدسازی نهرو و حزب کنگره يك توطئه برله اربابان بزرگ و بضرر دهقانان است زیرا در این سدها قوه آب که گرفته میشود و ببرق تبدیل شده و آب بدون قوه برای دهقانان باقی میماند ولی عصاره و قوه آب که گرفته و ببرق تبدیل شد بار بار بدهات داده میشود و در آینده حتی آب شمانیز رمقی نخواهد داشت!

در مقابل اینگونه تبلیغات کمونست‌ها، حزب کنگره نقشه پنج ساله خود را در مدت کمتر عملی میساخت و در عین حال که نهرو از لحاظ سیاست بین‌المللی نظر نسبتا مساعدی نسبت بشوروی و چین در از لحاظ مجلسی کمونست‌ها را آنطوری که هستند به مردم معرفی کرد و خراب کاری و بیگانه پرستی آنها را علنا بمردم عوام شناساند و نتیجه انتخابات در سال ۱۹۵۵ بشکست فاحش کمونست‌ها منجر شد. از ۱۹۶۶ صندلی ۱۱۹ صندلی نصیب حزب کنگره و فقط ۱۸ صندلی را کمونست‌ها توانستند در دژ وستاد خیالی خود بدست آرند و ۵۹ کرسی نیز نصیب سوسیالیست‌ها و سایر احزاب شد. این طرز مبارزه نهرو و حزب کنگره روش مبارزه دموکراتیک را در مقابل روش مبارزه شبه فاشیستی با کمونسم نشان میدهد که خیلی موثر تر و عمیقتر است. هواداران دموکراسی و آزادی باید درس مبارزه را از مکتب ملی و میهنی هند یاد بگیرند و بدانند که مماشات با توده‌ایها غیر از این که زمینه به شبه فاشیسم دهد نتیجه دیگر ندارد، مبارزه با کمونسم با این روش در عین حال مبارزه با فساد و انحطاط و مبارزه با روشهای شبه فاشیستی است.

ماک کارتیسم در امریکا و عکس العمل هوا داران دموکراسی برای تلفیق آزادی با امنیت اجتماعی :

تضمین امنیت کشور در مقابل اعمال نفوذ ستون پنجم شوروی در دموکرات-ترین محیط ها مورد بحث و علاقه است. انگلستان از لحاظ سیاست داخلی کشوری است که در سخت ترین مواقع با اصول دموکراسی و پارلمانی پشت پا نزده . در انگلستان حزب کمونیست ممنوع نیست و عضویت کمونیستها در دستگاه دولتی نیز منع قانونی نداشت، آنها مفتخر بودند که میتوانند آزادی را بدون بخطر انداختن امنیت اجتماعی حفظ کنند . ولی تکنیک سوء استفاده این نمود قرن بیست باز انگلستان لیبرال را مجبور کرد که تجدید نظری در اصول خود بکند. پس از قضیه معروف فو کس که اسرار اتمی را بشوروی میداد ناپدید شدن دانشمند اتمی دیگر موسوم به پوته کورو باعث شد که اتلی رهبر حزب کارگر در آن زمان از روی تجدید نظر کامل در نظریات گذشته بنویسد: «هیچ وسیله در دست نیست که بین کمونیست ها تشخیص داده شود که بالاخره در موقع بحرانی کدام یکی از آنان امنیت بریطانیا را بفتح یک کشور بیگانه در معرض خطر قرار نخواهند داد. بالاخره حکومت بریطانیا باین نتیجه رسیده است که برای پیروی از ابتدائی ترین اصول احتیاط و اطمینان ، هیچ شخصی که عضو حزب کمونیست باشد و یا بنحوی بسته گی بآن حزب داشته باشد، که در هواداری او از قانون شك و تردیدی وجود داشته باشد ، نباید منسوب بکار و مقامی باشد که طبیعت آن کار و مقام با امنیت کشور بسته گی داشته باشد». آنها بیکه بعلاقه انگلستان از لحاظ سیاست داخلی به حفظ اصول دموکراسی اطلاع دارند تصدیق خواهند کرد که تصمیم دولت کارگری برای محدود ساختن آزادی تنها نتیجه یک نمود اجتماعی بی سابقه ای است که کمونیسم در انگلستان و تمام جهان برای هواداران دموکراسی بوجود آورده است. هواداران دموکراسی در اروپا بهواداران دموکراسی در امریکا ایراد کرده اند که «چرا در امریکا برای نفوذ کم و بیشی که کمونیست ها در دستگاه های اجتماعی کرده اند اینهمه سر و صدا راه انداخته اند؟ هیچ کشوری در جهان باندازه امریکا خود را در خطر کمونیسم نمی بیند و اقدامات خشن نمی کند» آقای ویلیام هوک امریکائی از هواداران دموکراسی و یک نفر لیبرال متمایل بسوسیالیسم جواب این انتقاد را بنام لیبرال های امریکا میدهد او در عین حال که از اعمال ارجعائی ماک کارتیسم (پیش از زمان برطرف شدن این سیاستمدار) اظهار تنفر میکند به آزادی خواهان اروپا اطمینان میدهد که ماک کارتیسم در امریکا زمینه ندارد . این نویسنده متفکر، توجه امریکا را بمسئله کمونیسم موجه میداند و نقاط

ضعف لیبیرالیسم امریکارا نیز توضیح میدهد و راه تلفیق آزادی و امنیت اجتماعی را در یک رفورم میدانند که لیبرالها در طرز تفکر قرن نوزده خود باید بعمل آرند

چرا کمونیست ها با آمریکا و در آمریکا بکمونیست ها زیاد توجه

مبذول می کنند :

آقای ویلیام هوک در توجیه توجه بیشتر آمریکا به کمونیسم می گوید : شوروی امروز آمریکا را دشمن شماره یک تلقی کرده و تمام توجه خود را به مراکز تحقیقات امنی آمریکا متوجه ساخته : « کرملین بخوبی می داند که شکست و فلج شدن سیاست آمریکا در حقیقت عبارت از خاتمه استقلال آلمان و اطریش و فرانسه و ایطالیاست » اگر ایطالیا و فرانسه و کشور های مشابهی که دارای احزاب کمونیست نیرومند هستند بشما به چکسلواکی تحت اشغال شوروی در نیایند بنظر آقای ویلیام هوک مربوط باینست که شوروی میدانند در اینصورت آمریکا دخالت خواهد کرد و مادامی که شوروی آماده برای جنگ نیست امنیت اینگونه کشورها نه برای خاطر خودشان بلکه از ترس آمریکا ، تضمین می باشد . آقای هوک حزب کمونیست آمریکا را خطری جدی تلقی نمیکند و بعقیده ایشان حتی دیوانه ای مانند ماک کارتی نیز آنرا خطر جدی تلقی نمیکند ولی حزب کمونیست آمریکا ۳۰ هزار افراد مبارز و مجرب دارد که با توجهی که در آمریکا متمرکز شده ممکن است آنها را در مراکز حساس برای جاسوسی و کسب اطلاعات و بدست آوردن موقعیت های حساس در سندیکا و غیره بکار برد و در موقع مناسب برای ختنی کردن و فلج کردن سیاست عمومی آمریکا نتیجه گرفت .

استنباط آقای ویلیام هوک اینست که در محیط های ضد آمریکائی اروپا و آسیا هر چند در باره امپریالیسم آمریکا مبالغه کرده و دنباله روی از تبلیغات کمونیستها می کنند ولی «نه تنها» ملیون اروپا بلکه کشورهای ایران و یونان و ترکیه باید توجه داشته باشند که اگر آمریکا هم مانند انگلستان دست دولت شوروی را در آسیا باز می گذاشت سر نوشت آذربایجان و نواحی سرحدی ترکیه در مقدمه کار، و سر نوشت خود آنکشورها با وجود ستون پنجم نیرومند شوروی بالاخره چطور میشد؟ هر چند این استنباط آقای هوک منطقی بنظر میرسد ولی خوب است ایشان توجهی بیک شعر سعدی داشته باشند که خطاب به چوپانی که گوسفند را از دست کرک ربوده می گوید : چو دیدم عاقبت کرگم تو بودی .

از طرف دیگر توجه باین نکته منطقی است که اگر بنا باشد بالاخره گوسفندی را کرکی بر باید بگرگ دیگر کمتر می توان ایراد گرفت که چرا مرا از دست کرک دیگر ربودی در صورتیکه نهضت های ملی آسیا بره ای نباشند که امکان طعمه این و یا آن کشتن در میان باشد استقلال خود را بهتر می توانند حفظ کنند.

هر چند اینطور معروف است و تا حدی صحیح هم هست که در ایران خطر بروز کمونیسم وجود نداشته ولی باید متوجه بود که اگر این خطر وجود نداشت بمناسبت این بود که آمریکا عکس العمل نشان میداد والا وقایع اخیر و کشف شدن سازمان نظامی حزب توده در ارتش نشان داد که این خطر فی حد ذاته وجود داشته است. آنهاییکه دانسته و یا ندانسته اجازه میدادند که تظاهرات حزب توده بعدی برسد که عکس العمل آمریکا ظاهر گردد در حقیقت نداشته کمکی بظهور عکس العمل آمریکا کرده اند. تردیدی نیست که سیاست بریتانیا در ایجاد این عکس العمل از همه بیشتر ذینفع بود.

تقسیم نفوذ ماک کارتیسم در آمریکا متوجه لیبرال ها و

لیبرالیسم است :

ویلیام هوک در مطالعه قابل توجه خود، پیش از برکنار شدن ماک کارتی با تکیه به اسناد مشهود و آمار نشان میدهد که ماک کارتی در آمریکا نفوذ قابل توجه ندارد، فقط یک روزنامه طرفدار دارد و بقیه مطبوعات و رادیو و تله ویز یون او را انتقاد کرده و بمسخره می گیرند، نفوذ او در دانشگاهها ناچیز است، معذالک نویسنده با دلایل روشن نشان میدهد که نفوذ ماک کارتی و یا ظهور او مولود این اصل است که لیبرال های آمریکا فهم و درک لازم برای مواجه شدن با مسائل تازه ای که کمونیسم طرح کرده نشان نداده اند.

«مادامی که حقوق و رژیم دموکراسی بنظر مستحکم می آمد و اصول آن بوسیله ستونهای پنجم فاشیسم و کمونیسم یعنی عمال قدرتهای بیگانه ای که درصدد ایجاد تسلط جهانی اند در معرض خطر نبودند» لیبرالیسم با اصول موضوعه خود خوب پیش میرفت ولی پس از پیدا شدن مکاتب توتالیتیر لیبرالها می بایست با اوضاع جدید آشنا شده و با خطرات قرن بتوانند خود را منطبق سازند. در ایندوره شمار های لیبرال بعنوان اسلحه از «طرف افراد آمریکایی که در حقیقت توسطه گرانی بر له یک دولت اجنبی بودند بکار برده می شد» نویسنده نامبرده در مقاله ای که در شماره ۴۸ مجله پرو منتشر کرده اینطور ادامه می دهد :

«این واقعیات مربوط به ورشکستگی اصول لیبرالیسم نیست بلکه بیشتر»
 «مربوط به نقصان توجه و تفاهمی است که لیبرالهای آمریکا استمداد کافی برای»
 «تطبیق دادن اصول خود با مسائلی که تازگی از طرف توسطه کنندگانی که زیر ماسک»
 «ایمان و عقیده خود را پوشانده اند وضع شده نشان نداده اند»

نویسنده با تفصیل بیان میکند که لیبرالهای آمریکا باستثنای موارد شاذی با اهمیت ضرری که سوء استفاده کنندگان در زیر ماسک ایدئولوژی از موسسات دموکراتیک می کنند توجه ندارند. لیبرالهای قرن بیستم آمریکا کلیه آنها را که با «وضع کونی» بنحوی از انجاء مبارزه می کنند متهم می شمارند بدون اینکه توجه به شکاف بزرگی کنند که کمونیست ها را از دیگران جدا می کند. از طرف دیگر ویلیام هوک اشتباه دیگری را یاد آور می شود :

«هربرت هوور از سوسیالیسم دموکراتیک بعنوان «برادر کوچک بلشویسم» صحبت می‌کرد در صورتیکه نهضت سوسیالیست آمریکا نسبت به کرملین بیشتر «دشمنی نشان میداد تا دنیای بازرگانی آمریکا..... محافظه کاران نیز مانند لیبرالها...» «تمام افکار مترقی و حتی نبودیل را کمونیست معرفی میکردند و باین ترتیب» «افکار را در ابهام می‌گذازدند ولی درجه بالای ابهام را خود کمونیست‌ها بوجود» «آوردند بعد از کنگره هفتم بین الملل کمونیست (کمیترن) آنها با جرات تمام اصطلاحات» «لیبرالیسم را قبول کردند. این عمل را من در آن زمان «فاسد کردن اصطلاحات» «نامیدم و این عمل سوء استفاده از اصطلاحات به بعضی لیبرالهای احساساتی» «اینطور وانمود کرد که هرگونه انتقاد در باره کمونیسم از اولین قدمها بطرف» «فاشسم است. در محیط های لیبرال ضد فاشیست بودن شرافتمندانه تلقی می‌شد» «ولی ضد کمونیست بودن مولد سوءظن می‌گردید» با توجه و مقایسه دیده میشود که علی رغم بعد مکان چگونه مسائلی را که کمونیسم و فاشیسم وضع کرده‌اند در همه جا مشابه میباشد. از طرفی مرتجعین و افکار پوسیده و عقب مانده با این عمل که هر ناراضی و هر فکر مترقی را کمونیست معرفی میکنند چگونه بنام مبارزه با کمونیسم با آنها خدمت می‌کنند و از طرف دیگر هواداران دموراسی و لیبرالها با عدم توجه با اصول مضره کمونیسم چگونه زمینه را برای مرتجعین و ماک کارتی‌ها آماده می‌سازند.

ویلیام هوک این فصل را اینطور خاتمه می‌دهد که لیبرالها تا حدی که مطابق اصول آزادی حتی برای کمونیست‌ها حقوق بشری فائل‌اند، کاملاً مطابق منطق رفتار می‌کنند، ولی تا آنجا که به کمونیسم و فاشیسم عملاً آزادی میدهند که حقوق بشری و آزادی فردی را در معرض سختترین خطر قرار دهند در اشتباه بزرگی هستند.

تصور واهی و خطرناک:

ویلیام هوک پس از مسافرت در جهان و مطالعه کامل باین نتیجه رسید، آن لیبرالها و هواداران دموکراسی که کمونیسم را خطری برای امنیت اجتماعی نمیدانند مانند آنهایی که روزی فاشیسم را خطری تشخیص نمیدادند دچار یک تصور واهی و خطرناکی هستند. احزاب کمونیست منسوب به کمینفرم، اولین وظیفه مقدس خود را دفاع از میهن شوروی میدانند و در دموکرات ترین کشورها و در داخل مترقی ترین نهضتها و احزاب نیز برای دفاع از شوروی جاسوسها و احزاب و جمعیت های علنی و مخفی بوجود می‌آرند و در همه جا سعی میکنند در دستگاهها و سازمانهای خدمات عمومی نفوذ کرده و نقاط سوق العیشی را در دست داشته باشند. شوروی یک رجحان بی نهایت ذیقیمت نسبت بر غرب دارد زیرا کرملین عبارت از آن ستاد سیاسی جهانی است که از همه بهتر دارای اطلاعات میباشد.

مثلاً آنها قبل از حمله آلمان بشوروی از قصد آلمان مطلع گردیدند و همچنین از قصد خمله ژاپون به پرل هاربور مطلع بودند و با وجود اینکه در آن

زمان كمك قابل ملاحظه ای از امریکا دریافت میکردند آندوات را از این قصد مطلع نساختند. در زمان محاصره برلین غربی آنها مطلع شده بودند که دولت امریکا پیشنهاد ژنرال کلی را، راجع باینکه يك راه بزور اسلحه از آلمان غربی ببرلین غربی باز شود، رد کرده بود.

امروز میدانیم که شوروی از وجود اسلحه اتمی امریکا قبل از بتکار برده شدن آن در ژاپن مطلع بوده و بهمین مناسبت بود که ستالین در موقع شنیدن این خبر از مستر ترومن شانه‌ها را بالا انداخته بود و ترومن از خونسردی استالین خیلی متعجب گردیده بود. «جای تعجب است که بعضی‌ها با اهمیت این سازمان عظیم بین المللی که از با حمیت ترین و متعصب ترین افراد ملل جهان بوجود آمده و آنها جاسوسی و کسب اطلاعات برای يك دولت بیگانه را که معبد و معبود جهانی اعلام شده بعنوان وظیفه مقدس تلقی میکنند پی نمیبندند. آنها خیانت و خرابکاری اقتصادی و سیاسی نسبت بمیهن خود را خدمت بشیریت و کیک بدولت مهاجم بیگانه را نوع دوستی تلقی میکنند آیا عدم توجه باین خطر عظیم که برای امنیت اجتماعی سم مهلك است و ندیده گرفتن آن يك اشتباه بزرگی نیست که امثال ماك كارتی از این اشتباه لیبرال‌ها حداکثر استفاده رامیکنند؟»

بنظر ویلیام هوک تضمین امنیت اجتماعی برای دموکراسی

فقط عبارات از يك عمل پلیسی نیست:

نویسنده صاحب نظر، این انتقاد جدی را به لیبرالیسم آمریکا و هواداران دموکراسی می‌کند که آنها با تمرکز توجه خودشان به حقوق انفرادی و آزادیهای مربوطه مسئله امنیت اجتماعی را بکلی فراموش کرده و تامین آنرا وظیفه پلیس تلقی کرده‌اند. «ولی طرز تفکر پلیسی مطلقاً عاجز است که بتواند این مسئله را که در مقابل «آن هستیم حل کند، زیرا مشکلی که ما با آن مواجه هستیم نوعاً این نیست که کشف» «شود و مجازات و تنبیه گردد، بلکه مسئله اینست که قبلاً آگاه شوند و جلوگیری» «گردد. اگر این حقیقت را نفهمند هرگز با اساس مسئله پی نخواهند برد همان» «مسئله مشکل و مشکل بدون سابقه جاسوسی ایدئولوژیک که بوسیله کرملین سازمان» «داده شده و دارای ذخیره تمام نشدنی از مجریان فداکاری است که جسماً و روحاً» «خود را فدای هدف مقدس اعلام شده می‌سازند»

در کشور ما نیز عده‌ای وظیفه خود را کشف و مجازات و تنبیه می‌دانند و عده دیگر وظیفه آزادیخواهی را درین میدانند که برای این سازمانهای جاسوسی توجیهی پیدا کرده و برای آنها اشک بریزند در صورتیکه از لحاظ منطق نه برای کشف شدن این سازمانها بلکه برای بوجود آمدن آنها باید اشک ریخت ولی لازم‌تر و مهمتر از اشک ریختن توجه باین مسئله است که این سازمانها بوجود نیاید بنظر می‌آید که واجب‌تر از مجازات این فریب‌خوردگان خواستن مسئولیت و توییح و ملامت مقامات

و مسئولینی است که آنها می بایست از وجود آمدن این سازمانها جلوگیری کنند، ولی بالاترین مسئولیت مال هواداران آزادی و دموکراسی است که تربیت فکری نسل جوان را ندیده گرفته و عدم مداخله در سیاست را بالاترین تقوی دانستند و یا در موقع دخالت در سیاست دنباله روی از این فریب خوردگانرا مکتب آزادیخواهی تلقی کرده و نسبت به آنها بیکه برای ایجاد مکتب میهنی و مترقی بسا کمونیسم مبارزه می کردند نه تنها کمک نکردند بلکه بقول آقای هوک سوعظن هم پیدا کردند، امیدواریم منقد صاحب نظر مذکور با این مطالعات تصدیق فرمایند که مجله نبرد زندگی با سعی و کوشش خود برای جلب نسل جوان به یک مکتب ملی و میهنی و مترقی یک وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام میدهد که محول کردن آن وظیفه به پلیس بزرگترین اشتباه آزادیخواهان ایران بوده و هست بنابراین وظیفه علاقمندان به نهضت و کشور است که مارا در این سعی و کوشش یاری کرده و افکاری را که متوجه این حقایق نیستند آگاه و روشن سازند.

همانطور که در جریان تاریخ جنایاتی بنام «آزادی» مرتکب شده اند در قرن ما بنام ایجاد «امنیت اجتماعی» همان جنایات را بدست ماک کارتی ها در آمریکا و شاگردان او در کشورهای دیگر مرتکب میشوند. اما تقصیر و یا قصور بیشتر متوجه هواداران دموکراسی است که تضمین امنیت اجتماعی را عملاً بدست هائی می سپارند که نمیتوانند غیر از آن نتیجه دیگر بدهند. بنظر آقای هوک «بالعکس» لیبرالها میتوانند بحل مسئله «امنیت» بمناسبت علم و آگاهی خود بهتر کمک کنند هواداران دموکراسی بهتر از هر کسی می توانند «ایدئولوژی» را که «باروخ خراب کردن و بنا کردن مشتمل است بشناسند زیرا اینگونه افراد قربانی» «فاناتیسم ایدئولوژیک هستند. آزمایشهای نوین و یا مطالعه تاریخ معاصر به» «هواداران دموکراسی اجازه میدهد که آنها را در زیر ماسکهائی که تکنیک کار» «کمونیستی بوجود می آرد بشناسند این ماسکه (صلح - دموکراسی - مبارزه» «ضداستعمار و غیره - مترجم) برای جلب افراد ساده لوح است که آنها را تا» «آستانه قربانی شدن بفریهند» «اطاعت از یک دولت بیگانه تبعه هر دولت» «را از این وظیفه محروم می کند که بملت خود خدمت کند» مطالعات این متفکر را با عبارت ذیل خاتمه می دهیم: «همانطور که وظیفه تربیت و بانضباط بار آوردن» «کودک را فقط با افرادی محول می کنند که آن طفل را دوست دارند - که تحمیل» «انضباط روح و فکر او را خراب نکند، همینطور تهیه راه حل و برنامه تضمین» «امنیت اجتماعی» باید بدوستان لایق آزادی محول گردد تا استقلال فکری از» «بین نرود و در زیر سنگینی مقررات و افکار متوسط آزادی فکر نابود نگردد» «..... کشف یک راه حل نوین مشروط باین است که دارای جرأت و جسارت» «تخیلی و تقلی باشیم.»

در کشور ما نیز پیش از ۲۸ مرداد در بحبوحه نهضت ملی صداهائی بلند شد و

رهبران نهضت را از خطری که دو مکتب توتالیتار بوجود می‌آورد بر حذر داشت در تاریخ شهریورماه ۱۳۳۱ يك مجله تئوریک چنین نوشت «مسئله‌ای که لیبرالیسم نمیتواند درک کند اینست که توانین حقوقی در قرن بیستم باید متناسب با رشد و نوعی باشد که سازمان‌ها و تبلیغات کشورهای دیگر در قرن بیست پیدا کرده‌اند..... ولی اجازه‌دهان باقلیتی که میخواهد معتقدات و نقشه جنایت‌کارانه خود و بیگانگان را از راه ایجاد رعب و وحشت از راه فریفتن و خریدن فرصت — «طلبان با کثرت بزرگ تحمیل کند جرم عظیمی است..... لازمه رهبری نهضت ملی «این بود که دستگاه دولتی قدیم را که مؤثرترین آلت و ابزار استعمار است همانطور ساخته و پرداخته قبول نمی‌کرد... دولت ملی از نتایج تلخ و نارنجی غفلتی که در «این باره روا میدارد بکلی غافل است...»

«..... دولتهای ما دل خود را خوش میکنند که حزب توده را قدغن کرده‌اند «ویاروزنامه‌های آنرا توقیف کرده‌اند! بهترین و مساعدترین وضع برای دستگاه «فعال حزب توده همین است که دولت‌های لیبرال ما ایجاد کرده‌اند یعنی حزب توده «منحل و روزنامه‌هایش توقیف است ولی در عمل صد درصد آزاد تر از مواقع دیگر «است.....»

«اگر این وضع ادامه پیدا کند مطابق سوابق تاریخی در ایران از طرفی «توده‌ایها و از طرف دیگر رقبای خارجی آنان... عکس‌العمل نشان خواهند داد و «چون در شرائط حاضر روی کار آمدن حکومت توده‌ای زمینه داخلی و خارجی ندارد «يك حکومت شبه فاشیستی بوجود می‌آید! اما بتواند از تقویت شدن حزب توده «جلوگیری کند...»

«..... برای اجتناب از پیدایش حکومت قلدری یا فاشیستی...»

آری برای اجتناب از پیدایش حکومت شبه فاشیستی باید از گذشته عبرت گرفت و حزب توده را که نه تنها بهانه بلکه شرط ادامه حکومت شبه فاشیستی است آنطوریکه هست شناخت و به نسل جوان و روشنفکران شناساند و مانع معنوی بزرگی را که در راه ایجاد يك مکتب ملی و نوین نهضت وجود دارد از بین برد. هدف مثبت ما بوجود آوردن يك مکتب ملی و میهنی است که اوضاع جهان را آنطوریکه هست بشناسد و برای نسل حاضر و آینده زندگی متناسب با این عصر ابداع کند.

اشتباه و معذرت

مقاله شماره گذشته (کویسم شوه نقاشی هندسی) توسط دانشجویی بمجله داده شده بود ایشان توضیح دادند که از قرار معلوم آن مقاله بقلم نویسنده مزبور نبوده بلکه سخنرانی او بوده که، در باشگاه یکی از احزاب بمناسبت جشنی بافتخار آقای مخصص برپاشده بود ایراد کرده‌اند.

در هر حال از این اشتباه پوزش میطلبیم

نظریاتی درباره (بشقاب پرنده)

بشقاب پرنده هم « افکار عمومی » دنیا و بخصوص آمریکا را بخود جلب کرده است! صرف نظر از این افکار عمومی که بین گیومه قرار دارد و اقاً هر فردی طالب است جدی و یا شوخی بودن آنرا بدانند در اینجا خلاصه‌ای از یک مقاله مفصل مجله آلمانی در مونات را می‌آریم و لسی پیش از آن نظریه یک روانشناس معروف یعنی آقای بونک را که در مجله سویسی (ولت و خه) در سال ۱۹۵۴ درج شده از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

نظریه یک روانشناس باصلاحیت درباره بشقاب پرنده.

آقای یانک می‌گوید باوجود اینکه از ۱۹۴۶ به بعد موضوع بشقاب پرنده را زیر مطالعه قرار داده‌ام بیک نتیجه متکی بتجربه ناشی از واقعیت نرسیده‌ام. باوجود اینکه پرونده قطوری از اطلاعات و اسناد و کتب منتشر شده در این باره بوجود آورده‌ام معذالك موفق نشده‌ام نحوه و طبیعت مشاهدات ادعائی در این باره حتی بطور تقریبی معین کنم.

حالیکه مسئله محقق است: که موضوع فقط یک شایعه بی اساسی نیست چیزهائی دیده میشود. حادثه‌ها مشاهده شده در مواردی ممکن است کاملاً ذهنی باشد و در موارد دیگری که عده‌ای باهم مشاهده میکنند یک تصور خیالی دسته جمعی و بایک تخیل روحی (Halluzination) باشد. این نمود روانی ممکن است یک معنای جبران کننده یا تسلیم دهنده داشته باشد. باین معنی که وضعیت سیاسی خطرناک دنیای حاضر که هر آن ممکن است به شکل یک بلیه ناگهانی جهانی ظاهر شود یک حالت روانی یا نفسانی ترس بوجود آورده. در این نوع اعصاب انسان مضطرب و نگران بطور طبیعی وبدون توجه و بعبارت دیگر بوسیله وجدان باطنی درصدد کشف یک کمک آسمانی وغیبی است و در هر حال برای ابداع و یا مشاهده نشانه‌ها و علامات آسمانی اعم از اینکه تهدیدکننده باشند و یا تسلیم دهنده زمینه روانی کاملاً مهیا و آماده است.

ولی این واقعه تنها بکمک مطالعات روانشناسی قابل توضیح نیست زیرا عده زیادی از مشاهدات نشان میدهد که یک اساس و پایه فیزیکی نیز وجود دارد که ممکن است بوسیله نمودهای فیزیکی جوی قابل توضیح باشد. در مشاهداتی که واقعا یک اساس و پایه فیزیکی داشته است معذالك عنصر تخیلات و فانتزی

نیز دیده میشود باین معنی که مشاهده کنندگان موجوداتی شبیه انسان ولی متشکل باشکال ایده آلی را تصور میکنند دیده باشند. در هر حال تا حالا وسائل عکس برداری نتوانسته است آن مشاهدات تخیلی را تأیید کند. اگر این حادثه واقعاً یک اساس و پایه در کرات دیگر داشته باشد بزرگترین صدمه و لطمه به بلند پروازی بشر وارد خواهد آورد که نتایج فوق العاده و خیم از لحاظ روانشناسی خواهد داشت.

همانطور که یکنفر بز شک تقریباً باچشمان اشک آلود برای من بیان میکرد اگر عنوم و فنون در کرات دیگر قادر باین مسافرت آسمانی شده باشند دیگر برای نوع بشر « خواب و خیال وجود نخواهد داشت » باین معنی که بالاترین افتخار انسان متمدن کنونی یعنی علوم و فنون مترقی عصر ما در سید کاغذ باطله قرار خواهد گرفت. همانطور که کسر بستف کلمب و دیگر کاشفین با وسائل علمی عالیتر بومی های آمریکا و کشورشان را کشف و آباد کردند کره زمین مانیز « کشف » شده و استعمار میگردد.

تحقیقات رسمی در آمریکا درباره بشقابهای پرنده:

بنا بمشاهدات ادعائی در آسمان آمریکا بشقابهای پرنده وول میزنند بهمین مناسبت نیروی هوائی و شعبات دفاع هوائی ماموریت پیدا کردند که هر گونه اطلاعات در اینباره را به مرکز مطالعات اطلاع دهند، حتی ادره اطلاعات کشورهای متحده نیز موظف به همکاری گردید. در موارد متعددی به پلیس مراجعه شد که بشقاب پرنده در بالای پشت بام و باد صحرای زمین نشسته است و پس از مراجعه معلوم شد که شوخیهایی بیش نبوده اند! در یک مورد در آلاسکا بطور دقیق عکس از بشقاب پرنده گرفته شد، گرچه در این مورد یک سند محکم و غیر قابل انکار بدست آمده بود ولی پس از تحقیق معلوم شد که یک شرکت فیلم برداری آنجا مشغول فیلم برداری از نمایشی بوده است که بشقاب پرنده موضوع آن بوده است. بمناسبت تحقیق در باره مشاهدات دسته جمعی که مخبر روزنامه ای نیز در آن شریک بوده دو افسر هوائی در حادثه مقتول میشوند ولی بعدها آن خبر و دیگران اعتراف میکنند که تمام خبر افسانه ای بیش نبوده و کتیریت که اخبار و اسناد مربوط باین اکتشافات را مطالعه کرده عده ای از آنها امر بوط بدر و غسان و خبر پردازان دانسته و وعده ایرانیز مربوط باشیاهات بصری تلقی کرده و در مواردی معین کرده است که مشاهده بشقاب پرنده مربوط به لکه ای بوده است که در مایع چشم اغلب اشخاص پیدا میشود و در نتیجه تخیل بآن واقعیت خارجی میدهند. در مواردی نیز رشته نورافکن های

ایستگاه‌های هواپیمائی و غیره بعنوان اشیاء و نورانی پرنده تصور گردیده است مردانی از نوع دکتر ژورژ والی فیزیک دان اتم‌شناس و محققین ائرو دینالیک و سایر کارشناسان شروع بتحقیق از لحاظ فیزیکی و روانشناسی کردند. این تئوری پیش آمد که شاید حیواناتیکه متعلق بزمین مانباشند و درفضای آتمسفری به پرواز درمیایند منشاء مشاهدات مربوط به بشقاب پرنده اند ولی سندی که این تئوری را اثبات کند بدست نیامده است یک فرضیه دیگر بآن معنی که این پرندگان مرموز متعلق بیک دولت و شخصی باشند نیز صحیح نیست زیرا سرعتیکه باین بشقابها نسبت داده میشود بقول دانشمندان نه تنها مافوق امکانی است که سطح کنونی علم و فن بشر اجازه میدهد بلکه مافوق تصور خیالپرست ترین رمان نویسهاست. این کارشناسان، تئوری معروفی را که بین عامه نیز انتشار دارد که بشقاب‌های پرنده مربوط بکرات دیگر است که در آتمسفر زمین پرواز درمیاید نیز رد کردند زیرا بنظر کارشناسان این کشتیهای هوائی که بتوانند بین کرات شناور باشند باید از لحاظ اندازه خیلی بزرگتر و سنگین تر از آن باشند که به بشقابهای پرنده نسبت داده میشود همچنین غیر ممکن است مواد سوخت آنها بساندازه‌ای باشد که مدت‌ها درفضای زمین متوقف شوند. و همچنین بجهت مناسبت نسبت بزمین، اینهمه علاقه داشته باشند تا بسایر نقاط کون و مکان. و اینکه این اشیاء پرنده مرموز بیشتر در آمریکا مشاهده میشوند یعنی در نقطه معینی از کره زمین مشاهده میشوند دلیل است بر اینکه باعامل روانشناسی یافیزیکی هر کدام و یا هر دو موجب آن باشد مربوط بهمین کره زمینست نه کرات دیگر. مطابق عقیده نجوم دانان، مریخ و سایر کرات نمیتوانند مبداء از این پرندگان مرموز باشند بفرض اینکه موجوداتی در آن کرات زندگی کنند بمناسبت اینکه در بعضی از آنها هوای آتمسفری امیترید کر بنیک و دارای ابرهای ضخیم و قطرات فورم الدتید هستند نمیتوانند مرکز زندگی کاملی باشند که در خیال ساختن کشتیهای جو پیمای بین کرات باشند تاچه رسد که در این باره موفقیت پیدا کرده باشند. صرف نظر از منظومه شمسی که اوضاع و احوال آن برای دانشمندان روشن است فرضیه آمدن بشقاب‌های پرنده از سایر کرات نیز مورد بحث و دقت قرار گرفته. از زیست ستاره که از همه نزدیکتر بزمین اند ستاره موسوم به «ولف ۳۵۹» از همه محتمل تر است یکی از برجسته ترین ستاره شناسان در این باره گفت «این ستاره هشت سال نوری از زمین، فاصله دارد اگر یک کشتی هوائی بین کرات از منظومه شمسی این کره حرکت کند و بفرض دارای سرعتی مساوی یک دهم سرعت

سیر نور باشد یعنی بتواند ۳۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه طی کند با وجود این هشتاد سال باه برای رسیدن بکره زمین راه پیماید در صورتیکه این سرعت در حدود اطلاعات علمی کنونی ما ماوراء امکاناتی موجود است « بالاخره مرکز مخصوص برای تحقیقات درباره بشقابهای پرنده منحل گردید و مشاهدات جوی مربوط از راه عادی در مراکز نیروی هوایی مورد مطالعه قرار گرفت.

در ۱۹۵۱ بالو خره دکتر لیدل فیزیک دان اتمی اعلام کرد پس از اینکه سری نگاهداشتن بعضی از اسرار اتمی لغوشده است او میتواند اعلام کند که بشقابهای پرنده بالونهای بقطر ۳۰ متر بوده اند که برای آزمایش تشعشع های جوی با آسمان فرستاده میشوند. ولی این توضیح نیز فقط قسمتی از مشاهدات را روشن میساخت مشاهدات و نمودهای دیگری بودند که نمیتوانستند باین بالونها تطبیق گردند. عده ای از مردم عادی یا خلبانان و دیده بانان مختلف مشاهداتی از الوان و اشکال متنوع را خبر دادند ولی مساعی محققین برای اینکه بقول خودشان این مشاهدات را روی مخرج مشترکی بیارند نتیجه نداد یعنی معلوم نشد که همه اینها در یک جهت معین حرکت کنند و یا از جهت معین بیایند و با دارای خواص و صفات مشترک باشند تنها وقتیکه مراکز این مشاهدات را روی نقشه ثبت کردند معلوم شد که در حوالی آزمایشگاههای اتمی این مشاهدات بیشتر پیش آمده و لسی در باره آنهاهم نمیشد استنتاجی کرد زیرا معلوم است که در امکانه مشابه مردم بیشتر به آسمان نگاه میکنند تا تا کسی رانان شهر نیویورک. روزنامه ها و مخصوصا لایف متناوباً ستونهای بابت موضوع اختصاص میدادند و مدتی ترك کرده و زمانی بیشتر مورد توجه قرار میدادند روزی یکی از مامورین رسمی افکار عمومیرا مطلع ساخت که صفحه رادار یکی از ایستگاه های هوایی واشنگتن رادار شیشی غیر قابل شناسائی را ثبت کرده است که حتی در نقاط متنوع بالای کاخ سفید به پرواز در آمده اند. مشاهدات دیده بانان رادار حتمی ولی غیر قابل توضیح بود چند هواپیما نیز برای تحقیق به پرواز در آمدند ولی مشاهدات آنها هم دیگر را تأیید نمیکرد در اینجا به عین اظهارات آقای پرنس در اینخصوص اکتفا می کنیم که روی صفحه رادار این اشیاء غیر قابل شناختن را اخذ کرده است: « من نمیتوانم بیک نتیجه دیگری برسم غیر از اینکه در ۲۰ ژوئیه اقلاده شیشی در حدود شش ساعت در فضای واشنگتن بوده اند آنها هواپیما های عادی نبوده اند و همچنین نمودهای جوی جریان برق و یا ابرو غیره نیز بعقیده من نمی-

توانند این لکه های موجود در صفحه رادار را توضیح دهند. اینها چه بودند من نمیدانم، خواننده خود می تواند فرضیه های خود را بوجود آورد» در ۲۶ این ماه بازم صفحه رادار اشیاء غیر قابل شناسائی را ثبت کرد فوراً دو هواپیما با سرعت هزار کیلو متر در پی تحقیق برآمدند نورهایی در فواصل دیده شد ولی شیئی بودن و نبودن آنها روشن نگردید زیرا این نورها فوریت محو و یا معدوم شده و یادور می گردیدند و مشاهده نمیشدند يك روز نامه انگلیسی ارکان جمعیت تحقیقات مربوط بفضای بین کرات نوشت که در يك صفحه رادار ملاحظه شده است که يك هواپیما داخل لکه همان شیئی مرموز و شناخته نشده گردیده بدون اینکه خلبان نزدیک شدن و تماس با آن شیئی مرموز را که بشکل لکه در رادار بود حس کرده باشد. این اخبار بازم افکار عمومی را مضطرب و متوجه بشقاب های پرنده ساخت، نیروی هوایی بوسیله تلفون و تلگراف و کاغذ بمباران گردید و می خواستند کسب اطلاع کنند حتی بدانند معروف زمین شناس رجوع کردند که این معما را حل کند او در جواب یکی نوشت: «آقای محترم این اشخاص از قرار معلوم اشیائی دیده اند و من نمیدانم آنها چه بوده اند و من هم حریص بدانستن آن نیستم»

در این مدت شوخی هائی نیز از طرف فرستنده ها و غیره بعمل آمد ولی آنها نمیتوانستند افکار عمومی و شنوندگان خود را متقاعد سازند که آن اخبار يك شوخی بیش نبوده است. عده ای از روحانیون کلیسا عقیده پیدا کردند که رانندگان بشقابهای پرنده موجودات غیر قابل کشتن هستند و دارای حیات ابدی میباشند و مخرب ترین اسلحه ها از عهده مبارزه با آنها بر نمیآیند برای آرام کردن افکار عمومی ژنرال رامفورد از سرویس سری هوایی با حضور عده ای از کارشناسان مصاحبه مطبوعاتی بعمل آورد او گاهی جدی و گاهی شوخی و زمانی با تردید اطلاعاتی در دسترس خبرنگاران گذارد او این لکه های رادار را غیر عادی تلقی نکرد و اظهار داشت که اغلب این لکه های غیر عادی و با غیر قابل توضیح پیش می آمده است و آژیر داده می شده و بالاخره علت آنها کشف می شده که مثلاً پرنده و یا بالون و یا ابرهای ایونیزه شده و یا هواپیمای کشوری بوده اند.

ژنرال رامفورد توضیح داد که تغییرات درجه حرارت در طبقات مختلف هوا باعث ایجاد لکه هائی در صفحه رادار می شود کارشناسان نیز توضیح ژنرال را تایید کردند که گاهی در نتیجه تغییرات جوی يك صفحه آینه

مانندی در طبقات بالای جو بوجود می آید و اینطور نشان میدهد مثل اینکه اشیاء زمینی در هوا معلق اند وقتی طبقات گرم هوا طبقات سرد را تحت فشار قرار میدهد طبقه سرد باندازه ای تکاتف پیدا می کند که اشعه نور را میسکند و نمودهای جوی بی مانند بوجود می آید ژنرال موردی را ذکر کرد که یک شکاری شکرگرد یک شیئی مرموز که در فضا حرکت می کرد میبیند و شروع بتعقیب آن می کند ولی خوشبختانه زود متوجه می شود که عوض حرکت افقی دارد در نتیجه اشتباه بصری و یا اشتباه مربوط به آلات اندازه گیری درست در جهت زمین هواپیما را می راند و در آخرین لحظه موفق بحفظ زندگی خود و ماشینش می گردد.

ژنرال سالفورد عقیده دارد که فعلا چیز محقق درباره بشقاب های پرنده نمیتوان گفت مگر اینکه بر حسب احتمال قوی مسئله از لحاظ روانی و علمی قابل ملاحظه است برای داشتن معلومات دقیق در شرف تحقیق و رسیدن بآن هستیم منجمین که دائماً آسمان را تحت نظر دارند و عکسبرداری میکنند تا حالا حتی با یک بشقاب پرنده بر نخورده اند. از مدعیان مشاهده بشقاب پرنده هیچکدام نتوانسته اند اطلاعاتی دهند که سند ومدرك علمی بتواند تلقی شود. این ژنرال مانند هقطار سابق خود انکار کرد که بشقاب پرنده سر نیروی هوایی باشد. ژنرال ابن فرضیه رانیز بکلی رد کرد که بشقاب های پرنده گلوله های یک توپ سریع السیری باشد که یک کشور دشمنی آنرا اختراع کرده باشد زیرا مطابق درجه کمال علوم غیر ممکن است جرم بتواند با سرعت مذکور و توصیف شده برای بشقابهای پرنده حرکت کند و بفرض اینکه این تئوری را قبول کنیم که اختراعی شده است که بشقاب های پرنده «جرم ندارند» بنا بر این میدانید در صورتیکه جسمی جرم نداشته باشد اصلا وجود ندارد (خنده مخبرین) در حال نیروی هوایی آمریکا صدها ماشین های عکاسی دقیق تهیه کرده است و همچنین خرید و تهیه ماشین های عکسبرداری ازدور که هر کدام ۵۰ هزار دلار قیمت خواهد داشت در نظر گرفته شده که بکمک آنها تمام وقایع نیم کره جوتحت مطالعه دقیق قرار خواهد گرفت. در مدت دهسال که از بشقابهای پرنده بحث شده اخبار نسبتاً قابل اعتماد و مطالعه در حدود سه هزار خبر بود و نیروی هوایی آمریکا عقیده دارد که جستجو برای شکار بشقاب پرنده نباید ترك شود زیرا مردم در انتظار جواب روشن تری هستند ..

يك قضاوت ديگر در باره نبرد زندگي

چرا برای نهضت یوگسلاوی احترام قائلم

مجموعه‌ای از مطالب که به‌لوی هم بدون ارتباط منطقی قرارداد شده در باره نبرد زندگي قضاوتی فرموده است که بمنزله مشت نمونه خرواری از تمام آن مجموعه است. شخصی که خود را ناسیونالیست مینامد شماره اول نبرد زندگي را اینطور معرفی میکند: «از نهضت‌های ملی آسیا که البته قیام کمونیست‌های چین و هندوچین و قبل از همه نهضت آزادی بخش شوروی که البته باید سر مشق ملل آسیائی باشد..... در آنجا که موضوع سخن ستایش از شوروی است «ابدأ اشاره به عدم کردن ملت‌های اسیر لیتوانی و لتونی..... و آلمانیهای ولگا نمیشود..... شاید برای سعادت انسان‌ها این قربانیها در معبد سوسیالیسم «لازم و ضروری باشد..... از شوروی انتظار داشته است که ایران را هر چه زودتر مسخر کند و ضمیمه امپراطوری خود گرداند..... استالینسم با «انحرافات خود متاسفانه ایران را از فیض بردگي شوروی محروم کرده است.» سوسیالیسم..... ایدئولوژی ضد ملی و نابود کننده هر خلاقه است.....» اگر نبرد زندگي واقعا حاکمی از این بوده است که ما بخواهیم «نهضت آزادی بخش شوروی» را «سرمشق ملل آسیائی» قرار دهیم و اگر «سخن» ما مطابق ادعای این آقای مدعی ناسیونالیستی در مجله «ستایش از شوروی» بوده و اگر ما «مردم کردن ملت‌های اسیر لیتوانی و لتونی..... و آلمانیهای ولگا» را «برای سعادت انسان‌ها» و این «قربانیها را در معبد سوسیالیسم لازم و ضروری» شمرده‌ایم در این صورت ما هم به ناسیونالیست بودن محرر سطور بالا اذعان میکنیم ولی اگر هر خواننده ساده تصدیق بکند که این مطالب جز تحریف و تقلب در اسناد و مدارک مطبوعاتی اسم دیگری ندارد در اینصورت این آقای عوض ناسیونالیست باید اقلا در عکوی کم حافظه نامید. اگر باین تحریف‌ها و تقلب در اسناد مدارک مقداری ناسزا و تهمت و افترا اضافه کنید و بعضی از اصطلاحات مرحوم کوبلس را از قبیل «عقاید مرده جهودهای قرن ۱۹» و «فروبرگزواری و سالاری» و «رهبر-جوکیان هند» و غیره اضافه کنید این معجون رو به برفته مجموعه قضاوت آقای ناسیونالیست را تشکیل خواهد داد.

این آقای که گویا دارای «آرمان بزرگ» است ولی هنوز نتوانسته برای خود يك اسم فارسی پیدا کند و در تمام نوشته و گفته خود را از جهانگیران آلمانی که مایل بودند ایران را نیز يك لقمه کنند تقلید می‌کند خوب است بیک قدری فکر کنند ولی پیش از آن يك کمی مطالعه کنند و معنی ناسیونالیسم را هم سطح با معلومات امروز درک فرمایند. متاسفانه اغلبی از آن‌هایی که خود را ناسیونالیست مینامند از ملت

ولیت چیزی درک نمیکنند بی شک اکثر آنان دارای حسن نیست و احساسات پاک و شریف اند و عده کمی دارای فکر و ایده‌ولوژی نیز میباشند. گر چه فکر این عده معدود با ما فرق داشته باشد ما با آن‌ها وجه مشترک داریم و در هر حال نسبت با آنان احترام قائلم. مادر اینجا با آن آقایان بی مطالعه و سطحی که خود را ناسیونالیست میدانند یادآوری می‌کنیم که هدف مشروع ملی احتیاجی به تحریف و تقلب و تهمت و افترا ندارد. مانه‌ایت درجه خوشوقت خواهیم بود که اصول مکتب مامور دانتقاد علمی قرار گیرد ولی افرادی که خود را دارای «آرمان بزرگ» میدانند و به «ارزشهای جاودانی» و به «فر و بزرگواری» اعتقاد دارند چه احتیاجی به تحریف و تهمت و افترا دارند. ما عده‌ای از این آقایان مدعی ناسیونالیستی را می‌شناسیم که سر بازان آگاه و هشیار نهضت ملی را مانند همین آقا «بالشویک» می‌نامیدند و در باره اثبات این ادعای پوچ صفحات روزنامه‌ها و مجلات را سیاه کردند ولی بعد ها بمناسبت نقص ایده‌وژیک همین ناسیونالیست! هادرزندان‌های تهران و خارك و فلک الافلاک طعمه تبلیغات همان بالشویکها قرار گرفتند. عده دیگری از آن ناسیونالیست‌ها در دانشگاه و بازار و غیره با توده‌ایها هم آواز شدند و عملاً با آن‌ها بر علیه ما جبهه واحد ضد استعمار! تشکیل دادند. توصیه ما باین جوانان پر شور اینست که پیش از قضاوت درباره نبرد زندگی و شخصیت تیتو و نهر و امثال آن‌ها بروند یک قدری کتاب و جامعه‌شناسی مطالعه کنند اول یک ایده‌وژری بقول ما ملی و بقول خودشان ناسیونالیستی تهیه کنند ولی چقدر خوب است که از ناسیونالیست‌های آلمان نیز تقلید نکنند و یک مکتب ملی ابتکاری منطبق با اوضاع گذشته و حال و آینده ایران بوجود آورند در اینصورت آقایان تصدیق خواهند فرمود که با نویسندگان نبرد زندگی لااقل اختلاف غیر قابل حلی ندارد.

باز هم یوگسلاوی و تیتو را «قبله‌گاه» ما معرفی فرموده‌اند ما در مسائل اجتماعی او که به قبله‌گاهی عقیده نداریم و اصول اساسی جامعه‌شناسی ما مبارزه با هر فرد و یا جمعیت و اصولی است که در مسائل اجتماعی قبله‌گاهی را بوجود آورد و بهمین مناسبت نه مکتب هیتلر و نه ستالین و نه هیچ مکتبی را که از مخلوق خالق میسازد قبول نداریم.

احترام ما در مقابل یوگسلاوی و تیتو درست بهمین مناسبت است که آن‌ها فکر زنده و انقلابی خود را در مقابل هر گونه زور و قدرتی قرار دادند که میخواستند از زور و قدرت قبله‌گاهی بسازند.

احترام ما در مقابل یوگسلاوی و تیتو و امثال او از این لحاظ است که آنها در مدت کوتاهی قهرمانانه در مقابل دو قدرت عظیم که در تاریخ بشری سابقه است مقاومت کردند و هرگز هیچکدام آنها را بعنوان قبله‌گاه قبول نکردند بنظر ما هر فرد ملی در هر کجای دنیا گرچه در ایران اسم خود را ناسیونالیست گذارده باشد باید مانند ما نسبت بهمین دوستی و فداکاری و از خود گذشتگی نهضتی که در یوگسلاوی

بوجود آمد احترام قائل بوده و آنرا یکی از برجسته‌ترین مظاهر ملیت بقول ما ناسیونالیستی بقول شما بدانند. راجع بسطح زندگی در یوگسلاوی مطالبی نوشته شده بود ما خود را ملزم نیدانم که جز ثبات جریان‌های موجود در یوگسلاوی را توجیح کنیم ولی اگر مطالبی که در باره یوگسلاوی نوشته شده باشد از نوع تحریقی باشد که در مندرجات نبرد زندگی بعمل آمده خیلی قابل تأسف است.

شاید فرق ملیت که ما بآن قائل هستیم با ناسیونالیسم کاذب بعضی‌ها در این باشد که ما احترامی را که برای ملت خود قائلیم برای ملت‌های دیگر نیز قائل می‌باشیم و بافکار جهانگیرانه که ملت و ملیت‌های دیگر را زیر پا گذارد عقیده نداریم. ما مبارزه دلیرانه ملیون یوگسلاوی احترام قائلیم و برای آلمانی‌ها و لکا همان حس همدردی را داریم. و همچنین نسبت به یهودیانی که در یوزدر آلمان و امروز در شوروی دچار تبعض‌های غیر انسانی هستند. ما قربانی نه در معبد سوسیالیسم و نه فاشیسم قائل نیستیم. کشورهای لیتوانی و لتونی و فنلاند و رومانی و غیره و غیره را علاوه بر شوروی معبود بعضی از ناسیونالیستها نیز در معبد فاشیسم قربانی کرده بود. اگر شورویا لاقول يك ظاهر سازی میکنند و بعنوان دفاع از استقلال خود يك سلسله عملیات غیر انسانی دست زدند معبود عده‌ای از ناسیونالیست‌ها یعنی هیتلر فدا کردن ملیون‌ها از بهترین جوانان نسل بشر را باندازه يك پرنسب عالی بشری می‌ستود در موقع جنگ اسپانی هیتلر ادعا کرد که او از طرف سرنوشت دارای رسالتی است که قربانی کردن ده‌هزار جوان آلمانی را در اسپانی بخود اجازه میدهد ولی این شروع کار بود تا در جنگ جهانی دیگر ملیونها جوانان نسل حاضر فداي آنچیزی کند که ناسیونالیسم مینامید ولی عملاً معلوم شد که يك «ایدئولوژی ضد ملی و نابودکننده هر خلاقیت» بود. نگارنده این سطور خود در بای خرابه‌های دیوار آتلانتیک (که می‌بایست «آرمان بزرگ» هیتلر را حمایت کند و برای او و پیروان «فرو - بزرگواری و سالاری» تهیه کند) با جوانان هیتلری که مشغول جمع آوری خرابه‌های بودند که بدست خودشان بوجود آمده بود صحبت کردم و در ددل کردم آزمایش‌های بزرگ چشم و دل آن‌ها را بازویدار کرده بود و آخرین جمله یکی از آن‌ها که زمانی جنگ را بعنوان عالی‌ترین مظهر زندگی می‌پرستیدند این بود (نی ویدر کریک) یعنی هرگز جنگ نمی‌خواهیم. ما عقیده بسیاره و نبرد داریم ولی نبرد برای زندگی نه نبرد برای مرگ و نیستی.

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.